

فِي خَيْرِ احْسَانٍ

4619

مذكرة الخاتمين في شرح حال
مشاهير نوان عالم از غریب
وهند و حج از صدر اسلام تا کنون
بر اوصاف حمیده و صفات
نسیده آنها و اشعاری که در عربی فارسی
و ترکی گفت اند و حکایات و عجایبی
که از اینار روایت شده که ارباب
قصایف و مصنفین احقر ذکر علی آنها
نکرده اند بابت خرافات و تخیلات
قصص و نظایر آنها

خاتمة المطالب

۳۶ اُم حکیم المخروثیه دختر قارث بن شام
 ۳۷ اُم حکیم الواصلیه زوجة عبد العزيز ابوی
 ۳۸ اُم خارجه از نسا معروفه عرب
 ۳۸ اُم انخار زوجة ابو انجم شاعر
 ۳۸ اُم انخیر بخدادیه
 ۳۸ اُم انخیر بنت انکریش کوفی
 ۳۹ اُم الدردا
 ۴۰ اُم انخیر بنت حنم در خلیفه اول
 ۴۱ اُم رطله القشریه
 ۴۱ اُم رومان زوجة خلیفه اول
 ۴۱ اُم سعید دختر عصام حمیری
 ۴۲ اُم ستمه دختر رسول حسن راسی
 ۴۲ اُم سلیم دختر بلخان بن خال
 ۴۳ اُم عاصم مادر عمر بن عبد العزيز
 ۴۴ اُم عباس دختر ابی الفتح فنیسی
 ۴۴ اُم عقیل فاطمه بنت اسد
 ۴۴ اُم العلا دختر یوسف اندلی
 ۴۵ اُم علی زوجة احمد خضروه
 ۴۵ اُم عیسی از نسا معروفه صحابه
 ۴۵ اُم الفتی مادر انجوت که در جنگ جمل
 از جمل خضریه قرآن بسیدان برد
 ۴۵ اُم الفتح دختر احمد بن کامل
 ۴۵ اُم الفضل زوجة عباس عم رسول خدا
 ۴۶ اُم الفضل دختر ماسون عباسی

۴۹ اُم کج زوجة اوس بن ثابت انصاری
 ۴۹ اُم کلثوم الکبریا دختر حضرت امیر
 ۵۰ اُم کلثوم صغریا دختر حضرت امیر
 ۵۰ اُم کلثوم دختر عبید الله بن عامر
 ۵۰ اُم سعید دختر خالد قراخی
 ۵۲ اُم السبا دختر عبد المؤمن
 ۵۲ اُم هرون دارا می مقام ویلا
 ۵۲ اُم باشم زوجة یزید بن معاویه
 ۵۳ اُم بانی دختر ابی طالب
 ۵۳ اُم بانی دختر حافظ بن ابی العباس
 ۵۳ اُم بانی فخریم دختر شیخ نور الدین
 ۵۴ اُم لهما دختر قاضی ابو محمد عبد الحئی اندلی
 ۵۴ اُم المیشم
 ۵۴ اُم المیشم
 ۵۴ اُمات المؤمنین بنی هاشم و بنی عباس
 ۵۴ امیمه بنت عبد المطلب
 ۵۴ اُمه النفریه امیر المومنین عقیل
 ۵۴ امین الدوله بانوی سرای علی بنی هاشم
 ۵۸ پادشاه ایران باجه الدین شاه قاجار
 ۵۸ آغا بیک هر دیه شاعر
 ۵۸ آغا بیک دختر قزاقی خراسانی
 ۵۸ آفا دوست سبزواریه
 ۵۸ امامه دختر حضرت امام محمد تقی
 ۵۸ اُم عبید الله دختر حضرت امامان



۵۹ ام کلثوم دختر سیدالسادین

۵۹ ارزوی سمرقندی

۵۹ اقالی

۵۹ اقادوست

۶۰ پادشاه خاتون حکمران توکن قراخانیان

۶۰ جنبه دختر مقدر بن عباد

۶۲ بختیة المدینه از نساء مشهور مدینه طیبه

۶۲ بدر البجی مادر القائم بامراة

۶۲ بدویه زوجة امراة

۶۳ بدلیه جوارچی عبد الله بن موسی الهادی

۶۳ برکته الست ابلجیه مادر ملک شرف

۶۴ بده بنت عبد المطلب

۶۴ پرتوپاله والد سلطان عبد العزیز

۶۴ بریره جاریه عایشه

۶۵ پرنیخا غم دختر شاه طلاس

۶۵ بریکه از جوری آزاد شده بنی زهره

۶۶ بزم عالم زوجة سلطان محمود خان ثانی

۶۶ بغداد خاتون دختر میر جوپان

۶۷ بنت ابکودی دختر جودی

۶۷ بنت حسن دایردی بن ابی غنم

۶۷ بوران دختر حسن بن سهل وزیر

۶۸ بھروزه خانم زوجة شاه اسمعیل

۶۸ بیگم دهلوی

۶۹ بیگم جان خانم دختر فتح علی شاه قاجار

۶۹ بدور جاریه بنت الملکات

۷۰ بلقیس دختر محمد بن بدرالدین بلقینی

۷۰ بی دست

۷۰ بی بی خواهر شیخ عبد الله دیوانه

۷۰ بختیة خریه

۷۱ تذکار پای خاتون دختر ملک ظاہر

۷۱ ترخان خدیجه سلطان زوجة سلطان ابراهیم

۷۲ لقیة الارمنازیه دختر الوالفرج

۷۳ ترکمان ملکه مادر سلطان شاه بن علی

۷۳ ترکان خاتون دختر سلطان لال الله

۷۳ تماضر بنت منظور یان

۷۴ تنویر کنیزک مغنیة عباسیة

۷۴ میهنه بنت و سبب زوجة رفاه

۷۴ تومان آغا

۷۴ لقیة دختر خطیب محمد شاد الوالفرج

۷۵ تندو دختر حسینی ابن اویس ترکان

۷۶ قوی التون زوجة ملا بقائی

۷۷ توستی

۷۷ ثبینه بنت میاز زوجة ابو خریفه

۷۷ ثویبه جاریه ابولسب

۷۹ جان بنت اقادین

۷۹ جربا بنت قنار مادر زن حضرت امام

۷۹ جیدو زوجة حضرت امام حسن

- ۸۰ جانان سیم بندیه
 ۸۰ جمیله سلطانیه دختر ملک عادل
 ۸۰ جمال النساء بغدادیه
 ۸۰ جمیله دختر ناصر الدوله
 ۸۰ جهان دختر ابی طالب
 ۸۱ جهان محبوبه ابی نواس
 ۸۱ جوهره دختر بنیو الله
 ۸۲ جویریة از زوجات رسول خدا
 ۸۲ جمشید خانم بانوی حرم علی حضرت ناصر الدین شاه
 ۸۳ جمشید آرا یکم دختر شاه جهان
 ۸۴ جمشید خاتون شیرازی
 ۸۴ جمشید زوجه شاه اسمعیل صفوی
 ۸۴ جمشید شاعره دهلوی
 ۸۵ حاجی قادیان دختر اکندر پاشا
 ۸۵ حتی زنی مدینه است
 ۸۶ حبیبه خانم بنت علی پاشا از اهل بک
 ۸۸ حجابی دختر بلالی استر آبادی
 ۸۸ حجابی از روان کلیاکیان
 ۸۸ حجاب
 ۸۹ حر و نام زینب الشعریه
 ۸۹ حسانه العقیقه دختر ابو بحرین شاعر ادب
 ۹۰ حسنه از جواری همدی عباسی
 ۹۰ حفصه دختر خلیفه ثانی از زوجات حضرت
 ۹۱ حفصه بنت حمدون

- ۹۲ حکیمه دشتیه
 ۹۲ حلیمه بنت ابی ذوفیر از حضرت عمر
 ۹۲ حلیمه سیکلی آغا دختر سلطان جید
 ۹۳ حمدونه شاعره اندلسی
 ۹۴ حمزه المعذنه
 ۹۴ حمیده البربریه مادر امام موسی کاظم
 ۹۵ حمیده بانو یکم زوجه نصیر الدین محمد
 ۹۵ حنیفه القسنتی
 ۹۶ حیاة خانم زوجه شاه اسمعیل صفوی
 ۹۶ حیات النساء یکم
 ۹۷ حیاتی زوجه نور علی شاه
 ۹۷ حاجیه زوجه فتح علی شاه قاجار
 ۹۷ حلیمه از نساء مشهور اسلامبول
 ۹۸ حنیفه بنت احمد بن داود
 ۹۸ خدیجه کبریا ام المؤمنین و حضرت زهرا
 ۱۰۰ خاتون والده سلطان ملک عادل
 ۱۰۰ سیف الدین ابی بکر بن ایوب
 ۱۰۰ خدیجه الست دختر معصوم عباسی
 ۱۰۰ خدیجه سلجوقیه دختر داوود بن یحیی
 ۱۰۰ خدیجه بنت بدران
 ۱۰۰ خدیجه بنت الیقیم معروفه بانه امیر
 ۱۰۱ خدیجه بنت الماسون
 ۱۰۱ خدیجه دختر ابوالقاسم النوری
 ۱۰۲ خدیجه بنت العبد الوهاب

۱۰۲ خرقه محبوبه ذوالرسمه شاعر

۱۰۲ خرقه القاصی سبزی زنجباری بوده

۱۰۳ خلیفه المکیه ملکوت ابن شماسه

۱۰۳ خنساء شاعره معروفه

۱۰۸ خازن الدوله زوجه فتحعلی شاه قاجار

۱۰۸ خوله دختر ثقلبه از صحابا است

۱۱۰ خوله خواهر سیف الدوله ازال محمد

۱۱۰ خوله بنت جعفر الحنفیه

۱۱۰ خیره مادر حسن بصری

۱۱۱ خیزران جاریه خلیفه عباسی

۱۱۱ خان زاده دختر میر یادگار

۱۱۱ خدیجه خاتم زوجه کریم خان زند

۱۱۳ خدیجه دختر احمد بن الطنبی

۱۱۳ خدیجه بنت الملک

۱۱۲ خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرطه

۱۱۳ خوله بنت الازور

۱۱۴ دارمیه الحمریه از بنی کنانه

۱۱۶ دلاشویه که سلطان مادر سلطان

۱۱۶ دفاق منسنیه

۱۱۷ دغره

۱۱۷ دلشاد خاتون دختر قمر تاش بن امیر چغان

۱۱۷ دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر

۱۱۸ دلشاد شاعره

۱۱۸ دنانیر جاریه خالد بن

۱۱۸ دنانیر جاریه ابن کناسه

۱۱۹ دنیا جاره عبد السلام معروف بکین

۱۲۰ دولت بانو یکم دختر محمد کبیر شاه

۱۲۰ بن اورنگت درس

۱۲۰ دهناء زوجه عجاج راجر مشهور

۱۲۱ ذات الازرقین

۱۲۱ ذات احوال از جوارى بیرون البرک

۱۲۱ ذات النجا لقبی که بنی جعفر علیه السلام

۱۲۲ ذات النطاقین اسماء دختر خلیفه اول

۱۲۲ ذلفاء از جوارى خلفای اموی

۱۲۳ ذلفاء

۱۲۴ ذلفاء جاریه ابن طرخان

۱۲۵ رابعه دختر ابن حجر عسقلان

۱۲۵ رابعه بنت الحسین النخدی

۱۲۵ ریا العقلیه شاعره بصریه

۱۲۶ رابعه حدویه دختر اسمعیل العدوی

۱۲۷ رابعه شامیه

۱۲۸ رابعه جیلانی

۱۲۹ رابعه صفوانی از سلطین آل اسامه

۱۲۹ رباب بنت خرقه امرء لقمن

۱۳۰ رباب زوجه اقلیدر شاعر

۱۳۰ رباب دختر جمیل از بنی ذهل

۱۳۱ ربیعہ جاریه ابن راین

۱۳۲ ربیعہ زوجه یزید بن عبد الملک

۱۳۲ ربيعة بنت النضر في رجب بنت الفلج
 ۱۳۲ رثمة كاشاني و دختر با توف كاشاني
 ۱۳۳ رخصيه سلطان و دختر شمس الدين قمش
 ۱۳۳ رخصيه از جاري عبد الرحمن ثالث
 ۱۳۳ رقيعه بنت ابي صفي
 ۱۳۴ رقيه ربيعه حضرت رسول خدا
 ۱۳۵ رقيه و دختر حضرت امير
 ۱۳۵ رقيه و دختر محمد بن علي بن القشيري
 ۱۳۶ رمله بنت شير في رمله بنت مشينه
 ۱۳۷ رباب بنت اكارث في ربيعه
 ۱۳۸ روب متي في رباب و دختر خليفه سلمى
 ۱۳۸ رباب خاويه سلامه في ربابه و دختر سمون
 ۱۳۸ زبيده خاتون و دختر جعفر بن منصور و دا
 ۱۳۹ زينب النساء پيغم و دختر عالميكير و شاه
 ۱۴۰ زينب النساء پيغم و دختر عالم كير
 ۱۴۱ سجاح بنت حارث موصلي كاد و حاجي كوت
 ۱۴۲ سوده بنت زمعه زوجه رسول خدا
 ۱۴۳ سیده پيغم بنت سعيد ناصر جرجاني
 ۱۴۳ نواب عالميكير و جهان پيغم ربيعه پاول
 ۱۴۵ شهاب بنت عبد الله بن عبد الله شمس
 ۱۴۵ شيرين بانوي حرم خرد و پرويز
 ۱۴۶ شهر بانو و دختر زوجه رسول خدا
 ۱۴۷ صفيه زوجه رسول خدا
 ۱۴۹ ضبيعه بنت خزيمه بنت ثابت انصاري
 ۱۵۰ ضبيعه معاصره حكيم آردا و طليحه

۱۵۰ عايشه و دختر خليفه اول
 ۱۵۱ عمره و دختر سعد بن عبد الله غذا
 ۱۵۱ عكرشه و دختر طرش بن رواحه
 ۱۵۳ فاقره زوجه مروه اسدي
 ۱۵۴ فاطمه و دختر اسود بن عبد الاسد
 ۱۵۵ قرة العين خليفه طايقه بابيه
 ۱۵۸ كنان پيغم في كالمه پيغم
 ۱۵۹ كتيه فاطمه في لبابه كبرا في لبابه صغرا
 ۱۵۹ ليلى بنت احميمه ليلى حكيم انصاري
 ۱۶۰ سمونه زوجه رسول خدا
 ۱۶۱ باريه بنت سمعون
 ۱۶۱ ثمينه و دختر شام بن عروه
 ۱۶۳ ملكه و دختر پادشاه سبا
 ۱۶۴ ميون بنت بجدل
 ۱۶۵ محمري زوجه حكيم عبد العزيز
 ۱۶۶ هستي از زمان مشهوره كنجي
 ۱۶۶ باه لقمام جنداري از شاه طكان
 ۱۶۷ نور جهان پيغم بانوي حرم جهانگير شاه
 ۱۶۷ نهالي مصباح حرم پيغم و والده شاه سليمان
 ۱۶۸ عليحضرت و كتنور با ملكه اعظمه
 ۱۶۸ انكاس و استر اطرش هند و رنكا
 ۱۷۵ هند جگر خوار بنت عتبة
 ۱۷۶ هفت عقيقه
 ۱۷۶ همدمي از سادات جرجان
 ۱۷۷ ياسمن بوزوجه مير عكرسي و اسفا

بسم الله الرحمن الرحيم

خامنه صنع که اوراق حبهان آید  خلد را نیز بخیرات حسان آید 

زهی نگارنده قادر و برانده قاهر که در شیشه احتیاجات صورت بدست را جمال معنی داد و در حصار
 بسیاری از ربایات جمال و دینه کامل از معرفت و کمال بخند از دودمان رسالت قبول خلد را
 آورد و در خانه این نظم و عرفان ایجاد رابعه و خسا کرد افی خستش پرده نشینان را در فنون
 فضایل و معارف ششیخ معارف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی محمد است
 عقایل کشود مستوره عصمت از و طلب کرد معصومه نامی گشت و جاریه بزم آرائی و در لربانی
 خواست محبوبه کرامی شد بر ترم و ترانه مغنیه طبعهای خلد را مشعل ساخت و بشعله عشق تائیه قلبهای
 جامد را گرم و نرم نموده بکاخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشاند و مردان روزگار را محکوم حکم
 او گردانید تا بایستد که امر آن اوست و فرمان فرمان او و قریش بی پایان است عظیمش نسبت
 بزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در حجبان زنان بوده اند که در زیر
 کلاه دار بهرام نموده اند در فهم خایق اجتهدی کرده و در حل خواص تحقیقی انیق آورده لشکر شکست
 کشور گرفته اند صدکا کرده اند صدر راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدستی ذکر می نکردند
 مستقیم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این ناز
 از حسن اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مولفات ادیب سبب محمد زهنی افندی بدست آمد ترجمه
 اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فایده درست میآید بر آن افزودم و
 بشکاش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تو مردی واقف اه باش ز حال زنان نیز آگاه
 باش زن افضل محمود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود حرف الالف

آمنه ملت و سبب ما در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر و سبب بن عبد مناف بن
 زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر سیب باشد زهره از اشراف قریش و برادر
 قحطی بن کلاب است که جدی باشم بود پس سلسله نسب آمنه چون سه لطن بالا رفت بحضرت فخر
 کاینات بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد و آمنه زهره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد
 الدار بن قحطی است و مادر تره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قحطی و مادر ام حبیب برادر دختر
 بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حب و سب و ملکه گرامت و ادب اشرف زنان
 عرب بود بلکه در علم و شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر که به فضل و فضیلتی او را مسلم و کد ام شرف از
 این فروتر که صدف کوهر رسالت و مطلع خورشید جهان فروز نبوت گردیده است با جملة حال
 صورت و کمال مخفی آمنه سبب شده که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازواج جناب عبد الله در
 آورد و این مرتبت را مخصوص فرید سائر فرزای او کرد و ولادت عبد الله بیت و چخال قبل از عام
 الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بن شهاب رسید علاوه
 بر صاحت چون منظر و ملاحظ و لطف مخبر و شان عالی و ثرا و متعالی نوری و چین او ظاهر بود و هویدا
 می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون مکان را
 رعیت خواهد داد و از این رو بیا که از زمان عرب و نسوان قریش بمسیری و مزاجت او رغبت و وصل
 و موصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه
 خواست این جمله سعادت را برای او بیاراست و بنا بر سطور است بعضی از موقوفین در شب جمعه که
 روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بکنه شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از نوا
 نوری که و چین عبد الله بود و پیشانی آمنه انتقال نمود و شب بنگران جن و جمال عبد الله در ان شب از حرم
 خویش محزون بودند و تلخی روز نمود بلکه بعضی بگری و بیمار شدند و بانواع استقام کرفار کردند و گویند
 رقیقه یا قیله بنت نوفل بن اسد معروف بام قنار از برادر خود رفته شنیده بود که در این اوان پسر اخرا از
 عرصه وجود رفته و مندی خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان
 خواهد انداخت و از چین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشیده و لامع و سنای رسالت از غره غمزه
 او سوز و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرزند که کوهر خود در احیای عرب گردش مینمود

شمار ایما آن نور را و با حقیقه عبداللہ دید و گفتون مواصلت او کردید و آری کرد که حامل آن نور کرد و مظهر
 آن حقیقه ظهور شود و نجیب عبداللہ عرض حال نمود و استعدای وصال ابواب نوا عید کشاد و مال کشیری
 وعده داد اما آنخواش و مامل مقرون بقبول نیامد و عبداللہ او را بنده ضمن جواب گفت و در می غدا این دو
 اما الحرام فالحماح دونه
 فکیف بالامر الذی یبغینہ
 والحل لالحل فاستبینه
 یحیی الکریم عرضه و دینه

غیاث الدین خواند میر و حبیب التیر منوید آنخواش را فاطمه خیمه از جناب عبداللہ نمود و فاطمه و خمر خیمه
 از نبات کرام جامی جمیل داشت و نبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه براو معلوم شده بود که خاتم
 انبیاء از صلب شریف عبداللہ بن عبدالملک بدینا خواهد آمد و از وی سر را بر عبداللہ گرفت و گفت
 چه شود که مرا بجا نیست و حجت خود قبول نمائی و صد شکر که پیکر ازین آواکات آئی عبداللہ در جواب فرمود
 بعد از حصول اجازه از پدر اینکار میر است اما در همان شب آمنه بان فیض نائل گشت و آن نور را حامل و
 شامل روز دیگر که فاطمه خیمه عبداللہ را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نمود و پیش
 و معلوم کرد که آمنه آزاد را گرفته و این موهبت باورسیده محمود شد و اندک متعجب و معمود به
 عبداللہ گفت من آن نور را خواهم آن بودم و آن سعادت را طلب نمودم حال که آن با دیگر نیست
 مرا با تو کار نیست بر حقی این حکایت را فاطمه شامیه و جماعتی طلبی عدویه نسبت داد و اند بعضی از جوانان
 نوشته اند چون خبر فراوخت آمنه و عبداللہ منتشر شد و ویت نقر زن ماهر و می شکین موسی از ملالت
 و رشک در گذشتند و راه آخرت نوشتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی اللہ علیہ و آلہ در عالم
 الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت نوشیروان از بطن آمنه متولد شد و بیطرین را بمیلاد مبارک
 خود عبرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را با آسانی حل نمودند و از اینجا که نوشته اند در شب
 اول فراوخت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناحیه مقدسه گذشت تا بچ این
 زواج نیز تقریباً بدست میاید و چهره در آئینه مطلوب بنماید اما وقتی در اینجا هست و آن این است
 که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم آن علی الاختلاف با رحمل حامل نبوت فرو نهاد
 و از اینجا بخت آنرا ماه ربیع المولد و میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت
 بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصه کلام ایشان آنکه اشتغال نبوت از صلب عبداللہ و آن

نطفه شریفه حضرت رسالت بنا مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجه الحرام و چون طلوع جمال آن انقاب سحر رسالت را در ماه ربیع الاول پذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر کمتر ولادت پرستختن از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه و علی التقریب طول یافته است و اگر ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و بیحکایت موافق مذمت جعفری نیست و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبانه آهنگ این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در انبیا اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم حملی است و ذیحجه وضعی که اهل حالت سیریل نشینی این حضرت را دشواری میگرداند و اسلام این امین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی
 اِنَّمَا النَّسَبُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُخَالِفُونَ عَامًّا وَفِرَّةً قَوْلَهُ عَامًّا
 لِيُؤْطَوْا عَذَابَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ كَلِمَتِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بعبارة اخرى ماه انقضا و نطفه شریفه فی الواقع نفس الامر جرب الفرد بود و است که قابل عرب انرا بحکم نشی ذیحجه الحرام قرار داده بودند و مناسکت حج بجای میآوردند و اندک تحقیق سلسله و رفع اشکال معنی نشی و کیفیت آن و رسمى که در انبیا باب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این امین کرده اند در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ایات را در مرثیه اور و جوانان سروده و از خضایل حمید و وجو امر کی او آنها نموده اند بدیت

ذات الجلال العفة الرزینہ
 ام نبی الله ذی السکینہ
 صارت لذی خضرها رهینہ

نبکی الفتاة البرة الامینه
 زوجة عبدا لله والقزینہ
 وصاحب المنبر بالمدينہ

صاحب کتاب سوابب لدینہ می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم نظر می نمود و این ایات می سرود

یا بن الذی من حومة الحمام
 فودی عذاة الضرب بالسهم

بارک فیک الله من غلام
 بنجا بعون الملائک المنعم

بمائه من ابل سوام
فانت مبعوث الى الانام
تبعث في التحقيق والاسلام
فالله انهاء عن الاصنام

ان صح ما بصرت في المنام
تبعث في الحلد في الحرام
دين ابيك البر ابراهام
ان لا تقا اليها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تير و سرباها فتن حضرت عبدالله بكيصده شتر ميت كه حضرت عتب
المطلب جدا مجد رسول الكرم و قتي چاه نيزم را كه تدني مسدود بود و در خواب و بيد خواست آيزا باز نمايد
قرش بمهافت جنگ برخواستند او گفت پروردگار اگر ده نفر فرزند من عطا فرمائي كه مراد
اينكار خير ادا و توانست نمود كي از انهارا در رفته فرمائي كه خدا وند يا و ده پسر كرامت فرمود و بنكام ادا
نذر در رسيد با تيرائي كه عرب آنها را اقحاج و از لاهم پنا مندر كه شيدند و بنام عزيز ترين صفت
عبدالله در آمد لصواب يد عقل اميان ده نفر شتر كه خوشجاي بكيفر بود و عبدالله قرعه زدند باز با هم عبدالله
در آمد عمل اده مرتبه مكر نمودند و در هر دفعه ده شتر فروزند باز دهم قرعه بر شتران افتاد و عبدالله بكيصده
شتر از مكر نجات يافت و از انره خوشجاي بكيفر بكيصده شتر كرديد و نظر بانميقدمه و دستان
حضرت اسمعيل عليه السلام است كه شتر بكيصده شتر رسول صلي الله عليه و آله ابن الذبيحين خطاب كرد و
و بنابر عقیده او ذبح الله اسمعيل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد يحيى الدين عربي و جماعتي
كه اسحق را ذبح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت: کل حی میت و کل جدید بال و کل کسیر یفشی
و اما میثقه و ذکر ی باقی و قدر گشت خیر او و لیت طمرا

گویند این آخر کلام آمنه بود پس ازین گفته راه سزای دیگر پیود و از اشعار آمنه ابیات سطره در
ذیل است که در مرتبه شوم بر بزرگوار خود عبد الله به نظم در آورده

عفا جانبا بطیاء من الهاشم
دعته المنايا دعوة فاجانها
عشیه را حو یجلون سریره
فازتک غالت النون و ریهها

وجا و لحد اخرجا فی القمام
وما توکت فی الناس مثل ابن هاشم
نقاوده اصحابه فی التزام
فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای که عبارتست از اراضی بامین کوه ابو قیس و جبل الحمر که آن دو را ایشان گفته اند و اشرف قریش درین اراضی گنبدی داشته و معروف بقبرش البطاح بوده اند و بعضی ازین قبیل که در خارج بین جبلین ساکن بوده اند قریش الظواهر و نامیده اند و ثناب خفاجی در حلاله شان و علو مقام و مرتب والدین حضرت رسول صلی الله علیه و آله

لو الی طه مقام علی فقطرة من فضلات له فکیف ارحام له قد غدت	فی جنة الخلد و دار الثواب فی الجوف تنجی من الیم العذاب حاملة تصلی بنار العقاب
---	---

آزاد زوجه شجرین باذان و عثم زاد و فیروز دلیلی است که از نجبای اصحاب بوده و در او از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود غلنی با دعای نبوت برخاست این بن چون منشأ اثری کردید اسم و در تواریخ مابند و بعضی کتب نجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل بن اشیر از امین کمار در اینجا هم همان اسم هست یار شد عاصم و سیر و جللی آزاد از روجه نفس باذان نوشته ولی اینقول خالی از حقیقت است اما فیروز دلیلی و شجرین باذان اصلاً از مشایخ عجم بودند و قتی که اهل حبشه برین استیلا یافتند کسری شجریار این لشکری مأمورین نمود که حبشیه را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه و عجم داد و او را درین مابند و یمینیه آنها را بنایا نمایند و مقصودشان ابناء عفرس متولد شده در آن مملکت بود و در زمان حضرت ختمی مآب فیروز و شجرین باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند و زمین انتقال انکه باذان پدر شجر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه با بسلاطین طرا نوشته اند و این بین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بخبر و پر و پر مسطور داشتند و خبر ولی احترامی کرده نامه را دید و باذان نوشت شخصی را که در حجاز دعوی پیگیری مینماید و من فرست باذان عرضیه بجزرت رسول صلی الله علیه و آله نوشت و عرض کرد که عاجلاً بطرف خنصر و غمیت فرماید و العزیه را باد و نفر مأمور بدین منوره فرستاد چون مأمورین بحضور مبارک آنحضرت تشریف جستند و مکمل و با تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیر و پیر پر و پر را بر پدرش مسلط نمود و او را با بود ساخت و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت بحیثیت خنصر بوده مستخرق نماید شما باذان بگویند و این اسلام را قبول نماید مأمورین همین بازگشته انچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود و درین بین فرمانی از شیر و پیر باذان رسید و در آن هلاکت خنصر و اعلام و اطهار داشته بود که متعرض خنصر

مجازی نباشد باذان یقین معجزه حضرت بنوی صلی الله علیه وآله حاصل نمود و شرف اسلام مستعد و از آنجا
 آنحضرت بولایت مین منصوب گردید و آنرا که از اهالی ایران با و همراه بودند بجات ایمان فایزاندند و باذان
 تازه بود و ولایت مین داشت و بعد از آن حال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او و ابی شحری
 بود اما فیروز دلیلی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشاره کسری برای استعلام احوال سیدانام علیه الصلوٰه
 و السلام بحدینه منوره رفت بمسول اسلام کرد و گویند وقتی که دو نفر نامور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
 حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیده اگر اه در حسن
 دیده فرمودند ما بر که ریش و سبیل خود را تراشیده و این عرض کردند ما بر رب خود یعنی خسرو پسر خسرو
 فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بر تراشم
 اما اسود غلنی اسمش عبله و سپهر کعب بن عوف از قبایل مین و از عشایر بنی مزج و منسوب بطایفه است
 معروف بکشت و او مردی متعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجه الوداع مرتد گردید و سبب عبادتی
 که در شعبه داشت با طلاق لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی بتوت نمود و با ضلال فریب
 احوام پرداخت و از آنجا که همواره با نقاب بود او را ذوالنخماسینا میدانند چه چهار در عربی یا چه است
 که سر را بدان پوشند گویند اسود غلنی را حماری بود معلم هر وقت با میگفتند سجده کن سر بر زمین بکشد و چون
 میگفتند سر کن بپا از اطاعت میکرد و بدینجست او را ذوالنخماسینا گفتند از عجایب آنکه زنهای همراه که
 به اسود معتقد شده بودند سر کن چهار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند با بجمه در
 بد و امر فیهل مزج به اسود کردند و او قوی گرفت و با اهالی بخران حمله نمود و عمر و بن صهارم را که از جانب
 حضرت رسول صلی الله علیه وآله بران قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعاء شد و آنجا
 بتصرف در آورد و شهر بن باذان و ابی صنعاء را با پدر زن او بکشت و او را بکشت و او را بکشت و او را بکشت
 و معاوی بن جیل که با حضرت رسول اهل مین را احکام و فرائض دین بین اسلام میاموخت از مین حرکت
 کرده در بلده مارب با ابوموسی اشعری پیوست و هر دو با هم بمحض موت فرار کردند اسود غلنی بعد از آنکه
 شهر بن باذان را در صنعاء بکشت آزاد و زوجه او را قهر و سخت از دواج خود در آورد اما الفتی فایزین
 حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقتل پدر و شوهر خود در غیبت و محرمی بمرساند خلاصه چون طغیان
 اسود غلنی در مدینه بسمع مبارک حضرت بنوی رسید قتل او فرمودند و بدالالت از او و سبب

فیروز دینی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و از اینجا که شرح حال او مختصراً در کتاب
سیر و تواریخ مستطوع است ما زیاد به تشریح نمیکنیم بجز آنکه بنی غنچ قبیلۀ ازکیانیه بودند اما آنانی
که در او آخر عمر حضرت رسول با و بعد از برادرانند و دشمن و بغض او بودند مانند فرقه بودند و اندو
در کثافت و دشمنی که بر او داشتند که در سوره مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی چنان
بیتناوی و ابوالسود عمادی نیز در کتاب سیر خود از انرا کثافت نقل کرده اند چون خالی از آئین نیست
در اینجا نقل نموده میشود

از یازده فرقه که مرتد شدند فرقه در عهد حضرت رسول با بودند و آنها بنی غنچ و بنی حنیفه و بنی
اسد میباشند رئیس بنی غنچ اسود و عکسی بود که تمام خطه من را ملک نمود و اجمالی از احوال او نقل
شده و بنی که قبلاً سید رسول مآبالی مدینه را از بلاکت او خبر دادند و اصحاب خشود گردیدند و در
بعد از آن حضرت بنوی اشتغال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه متوجه شایع شد
یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه میگوید که اب بود که او دعای نبوت نمود و بچشم پیمبران نوشت من سید مملکت رسول الله
امی محمد رسول الله اما بعد فان الارض لضعفای و لضعفای حضرت در جواب این رقم فرمودند
من محمد رسول الله امی سید مملکت اب اما بعد فان الارض لله و لیس فیها من یستأجر من عباده و العالیه و السعیرین
سید را عساکری که خلیفه اول دفع او را نمود و در مدینه مقتول نمودند و قاتل او همان شخص جشی
نام بود که حمزه را در غزو احد شمشیر کرد و از انبر و جشی کشت من در زمان جاهلیت خود بهترین
مردم را کشته و در او انی که مسلمان بودم شناس را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلحه بن خویلد بود و او نیز دعوی پیمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او مأمور
کرد طلحه پس از قتال الشام کربخت و بعد با نام و نائب و مؤمنی صیاح شد و بخت فرقه از مردمین
در خلافت خلیفه اول را در انداخت و پیش گرفته و کشت طایفه عینیه بن حسن فزاری بود و طایفه
قره بن سلمه القحطین از بنی غطفان و طایفه فحاز بن عبدالمیل از بنی قریظه بنی سلیم و طایفه مالک
بن نویره از بنی بنی یثرب و طایفه سجاح و خضر منذر که از بنی تمیم بود و او دعای نبوت نمود و طایفه
اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن وائل که حطلم بن زید ریاست آنها داشت شراب و عفت

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارزا و پرمیو دند و آن طایفه
 جبلة بن اہم از قبیلہ غسان بود و جبلة با آن کہ بشرف اسلام شرف شدہ بود و مرده شدہ بروم رفت و پوشیدہ
 نباشد کہ بعضی از ارباب سیر و میر طلحہ رئیس قبیلہ بنی اسد را در عہد حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ
 ما موریت خالد بن ولید را نشاند و این دہم است و تحقیق خالد از جانب خلیفہ اول با نیکار ما موریت
 اما شرح حال سحاج و خرمشدر و حرف سبقتن سبیل ساید و در احوال جبلة بن اہم بعضی را عقیدہ اینکہ و آخرین
 ملک غسان بود و این طایفہ را بنی جفہہ میگفتہ لکن اہل تحقیق گویند این سبیلہ یا دشاہی ہذا شہد بلکہ
 تابع قیصر روم بودہ و از جانب انہا ولایت یافتہ و حوالی شام حکومت کردہ و جبلة آخر شخص انہا
 و قصبہ جبلة کہ فیما بین اذقیہ و طرابلس شام واقع است با سہم او موثوم و بدو منسوب و بلادی کہ در تحت
 حکومت جبلة بود در زمان خلافت خلیفہ ثانی ضمیمہ ممالک اسلام شد و جبلة خود قبول اسلام نمود و ہمہ رتہ
 آمد و با خلیفہ ثانی غزیت حج کرد و دشنامی طواف شخصی از قبیلہ بنی قریظہ و از جانب راکشیدہ جبلة غصینا
 شد و سیل بصورت شخص زد و دو مان و مینی اورا خون آلود ساخت شخص خلیفہ ثانی "تظلم نمود و خلیفہ جبلة را گفت
 مدعی خود را راضی کن و گرنہ قصاص خواہم کرد جبلة گفت من از انسانی ملوکم و خشم من از رعایا چگونه باز آید
 رتہ قرار مید خلیفہ گفت اسلام شمارا دیکر رجا قرار دادہ و جبلة گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام
 بر غرتم پیروز خلیفہ گفت عین طور است و اسلام اغریبا شد جبلة نگین این حکم کردہ و بجا طلعہ گذرانی و
 خلیفہ جدا شد و همان شب باد و سیل و بچہ و نفر از کسان خود از راه شام بقبطہ طینیہ رفت و مرده شد
 و لی بعد با پیشان شدہ این ابیات را انشا نمود

تضرعت بعد الحق عار اللطمہ	ولم ینک فیہا الوصیرت لہا ضرر	و ادرد کنی فیہا الحجاج حمیہ
فبعت ہا العین الخفیہ بالعود	فیا لیت امتی لم تلدن لی ولیتنہ	صبرت علی القول الذی قالہ عمر
ویا لیتنی ارجع الخاضق ففقرہ	و کنت اسیرا فی دبیعہ و مضر	ویا لیت لی التمام اذ فی معیشہ
اجالس قوحی اہل البع و الصیر	ادین ہما دانوا بہ من شریعہ	وقد یجلس العود الضحی علی الدیر
نہز جبلة کہنہ است		
اخذت بالحمۃ رأسا ازغرا	و بالثنا یا الواضحات الدرد را	
و بالطویل العبر عمر اجیدا	بکما اشتری المسلم اذ تنصرا	

در شواهد کشف و تفسیر کریمه اشتر و الصلوات بالهدی ولا تشتر و آیات التذمنا قلیلاً مطویرات
که اشتر بمعنی استبدال است و مقصود حلیه میباید که باین امر شیخ پرداخته است
اسیمه خاتم نظامه فخره جلیل الشان مادر خاقان خلدایشان فقید شاهی طاب ثراه و از نساه محترمه
طایفه یوغاری باش و بزرگی و بشت خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر با اعمال حسنه و عبادات و
عطیات مشغول بود و در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غره ذی حجه غریمت عتبات
منوره در اواسط بهمان ماه موکب خاقانی بمقت خراسان حرکت کرد و فوت معظمه رضوان الله علیها در سال
هزار و دویست و هفده در طهران اتفاق افتاد و بخش و راجعت اشرف محل نمودند پدرش ارالیا میرخان غرالدیکو
اسیمه و خراجار الله بن صاحب بن ابی المنصور نیز محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی میباشند یعنی علامه
مشارالیه از و اخذ حدیث نموده است و لاوت او در سال هفتصد و نود و هفت هجری در مکه معظمه دبا
الله شرفاً و تعظیماً اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن بشیر میا بود و است

اسیمه خاتم از زوجات خاقان خلدایشان مغفور فقید شاهی طاب ثراه و از معقولات ائمه حضرت
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فقید خان قاجار دلو بود و در جلالت و بزرگواری جمال
و نظیر نداشت و ازین لطن طاهر کوهر تابناک وجود نواب غفران آب عباس میرزای نایب السلطنه عتیقه
منجبه قدم بعرضه عالم نهاده فروغ بخش این مملکت گردید مشارالیه با انواع خیرات طبعا راغب و مایل
و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدو در زندگانی نمود و رضوان الله علیها آنرا حضرت
نایب السلطنه عباس میرزا و زچهارشنبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا کوچک صبدیه مرحوم شاهزاده سیف الدین میرزا منجه الیه با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فنون
شعر مانی دارد و مشارالیه با تمامه به اقا صبدیه مرحوم میرزا عبد الکبیر بن میرزا عبد الوهاب محمدالدوله
مختلین نشاط و مادر میرزا عبد الکبیر از سلسله جلیله و هویه بوده پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی بن خاقان
مغفور فقید شاهی طاب ثراه و از طرف دیگر مرحوم محمدالدوله نشاط و خانواده صفویه میرزا میرزا علی از

کونید بشت و حور و کوثر باقی است	در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض سیل و آتش	جنت به محبت سمیه باقی است
آغا باجی از زوجات محترمه خاقان خلدایشان مغفور فقید شاهی طاب ثراه رضوان الله علیها آنرا در خرم حرم	

ابراهیم خان جو انیسر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت محرمت و عزت را نسبت باینز کی
 و منظور میداشتند چه اینز با کمال تجمل و شکوه بجرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دو بیت نفر
 خادم و نوکر را بخود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیگ از بزرگان باغ
 سمت وزارت انخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی اگر کسی نسبت با و سرزند
 و بنا برین قضری در حوالی اما فراده قاسم بنا کرده و غالباً در اینجا قاسم سینمود و لعجب که اینز با کمال
 لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضاجعت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکبر بود گویند
 شب زفاف چون فقط بچند کلمه سوال و جواب گذشت صبح اغا باجی این شعر ترکی غیر موزون بطور کلامی
 یارم کیجه کلری کیجه قالدی کیجه کیتدے ^{عمرم} کیجه کلدی کیجه قالدی کیجه کیتدے
 خلاصه مبلغی از حایده قلم و توابع بطور سیوغال به اغا باجی دستکان او محبت شد و در قلم بماند و از بجا
 که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیگوس میرزا و مرصع خانم را برسم سپری و دختر بی و د
 یعنی خواهرزاده اغا باجی را در جباله بنا کحت کیگوس میرزا و درند و مرصع خانم را به عبا سقیا خان معتد
 الدوله جو اشیر نواده ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغا باجی شدند معروف
 که حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خوشی باین بن خوشوقت و شغوغم و نتیجه این کفنه بعد با بطور رسید
 و اقوام اغا باجی خدمات عمد و بعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعد در میان سلسله جو اشیر و
 شاهزادگان ال خاقان و صلوات شد که هنوزان رسته مستحکم و استقامت دارد خلاصه اغا باجی
 صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطور در ذیل از نتایج افکار او

خرم ان که بسر کوی تو جاسے دارد بفر رفت و دلم شد جرس ناقه او سوختم از آتش غم نا صحتا کی ز منع تا حشر نویسد اگر نمی شود سطر	که سر کوی تو خوش آب و هوایی دارد رسم این است که بر ناقه درائی دارد میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش نه دفتر حسن تونه طومار نه احم
--	--

افغانی عاشق چلبی در تذکره خود می نویسد افغانی زنی صاحب طبع بوده و از فصاحت و بلاغت شمرده میشود
 ولی شرح حال شعری ازان در میان نیست ^{امن} زوجه این دینه است و این دینه از شعرا
 صدر اسلام و نام او عبداللہ بن عبید اللہ بوده دینه اسم مادر او ست گویند دینه را ابتدا زنی بکا

بود و مساقه بجماع پس از بخشش از او آئینه را خواست و در جباله کنج خود در آورد و آخر الامر جماع این
دینیه را مقتول ساخت اما آئینه صاحب طبع و شاعر و از فصاحت و زیاده از حد متعارف باین
دینیه محروم و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این سبزه را

و انت الذی اخلقتنی ما وعدتني

خطاب باین دینیه و انشا کرده است

و ابرزتني للناس ثم تركتني

و اشممت بی من کان فیک یلوم

فلو کان قولیکم الجسم قد بدا

طعم غرضاً اذنی و انت سلیم

و بعضی ابیات رائقه و یکبار این بن در کمال غایت

بجسمی من قول الوشاد کلوم

بتجاهلت و صلیحین کلاحت عیالنی

و تیرین الاسواق تکاشته شده و این شعرها شفا بخت

ولی من قوی الجبل الذی قد قطعه

فهل اصرت الجبل اذا نابصر

ولکنما اذنت بالصرم بعتة

نصیب لای و عقل موفر

اغاسپکی دختر میرزا میرزا شاه کورکانی و زوجه

ولست علی مثل الذی جئت قادر

سعد و قاص از امرای کورکانیه بود در سال ششصد و هجده که قره یوسف ترکمان نامه سلطان بکبر گرفت

امیر بطام جاگیر که از طرف شایرخ که توالت کعبه بود فرار از روی بنود و خور و بعد و قاص رسانید بعد و را

جس کرد و میرزا شایرخ متغیر شد حکم باستخلاص او داد و مستطاعت نمود و از خوف میرزا شایرخ بطام را

با خود بریزد قره یوسف چون بستم عراق عجم بود بطام را از بند نجات داد و میرش را که اخ فرخ نام

داشت با فوجی از ترک که بفرستاد که اغاسپکی را به تبریز آورد اغاسپکی چون بفرستاد رسید قره یوسف

و شمس خانان اوست با فلامان خود مسلح شده ترا که را بکرفت و سرای ایشان را برید و نزد میرزا

شایرخ فرستاد میرزا شایرخ کاغذی به اغاسپکی نوشته در عنوان این شعر را مسطور داشته است

ولو کان النساء بمثل هدی

لفضلت لئساء علی الرجال

اقا بیکم از نساء عالی درجات بهرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

آه از ان دایمی که دارد ورشته جان تاب از و

و ای از ان لعلی که هر دم میخورد و خواب از و

آئینه بیست الد موهجی الحی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الد موهجی الحی است

پدر او از اجداد علماء و خود آئینه مجریه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشارالیه از و اخیا

کرده و محله که مشارالیهام بدان منسوب است از بلاد مصر می باشد و از آنجا است جلال الدین محمد بن منیر رحمه الله علیه
آمنه رطیه زنی عارفه و تقریباً در سال و بیست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات
میدانند که او را در زیارت بشیرین حارث که از معارف اولیایا می باشد سیرفته و در یکی از تذکرها می
نویسند احمد بن حنبل و قتی بعیادت بشیرین حارث رفته با آمنه در آنجا ملاقات کرده است و ممتازی
و عای خیر از او نموده است بلکه که آمنه مشارالیهام بدان منسوب یکی از بلاد شام می باشد و علاوه بر
این چند زن که مستما با آمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهین اسم نامیده شده از جمله آمنه بنت الارثم
و آمنه بنت الخلف الاسلمیه و آمنه بنت قریش و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و
آمنه بنت عفان و آمنه بنت قیس می باشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اخانی را عقیده آنکه
حضرت سلیمه بنت اکحیم علیه السلام نیز مستما با آمنه بوده اند آمنه بنت علی از نساء محترمه و
علی بن عبدالغیر و شقی است که در حداد اسامی مذکور و در کتاب ابنا الفخر و ابنا العزیز رضیفا بن حجر
معه و مذکور است تحت مشارالیهام در مجلس اسماء بنت جعفران و عبداللہ بن ابی الثائب و بعض دیگر
از محدثین حاضر شده و اسماع حدیث نموده و خود تعلیم علم حدیث پرداخته و اوایل سال بمقتصد و نود و
هشت هجری در گذشته است آنی فاطمه خاتمه از نوان دارالتحاد و اسلامبول و دارای علوم و
طبیع شعر بوده از آل حسن یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسینی صاحب تاج التواریخ است امیر افغانام
او را در سلک ازدواج در آورده و پسری از او بوجود آمده امیر افغان را زده که دارای مقامات علمیه
گردید ابتدا بنجد است دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعد با ترک این شغل کرده بقضاوت
بینگی شھر ماورشد و مادرش آنی فاطمه خاتمه در سال هزار و صد و بیست و دو در آنجا وفات کرد خلاصه
مشارالیهام بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است و تذکره بانخب اشعار و درج و ثبت

شده این بیت از ویست که نوشته میشود
آچیش شجره لر سینه نخل ارغوان
خیال تیر غم کن اینا خاطر نشان

خیال عارض کله دید و صحیح کستان
امید و صلتک ای قاشلای می سینه دن خنجر
اسی ملک دخته ابراهیم بن خلیل بن محمود

و همیشه تلخ جمال الدین بن الشیرکی مشهور است این زن محدثه و معاصره بن حجر عسقلانی بوده و با این
ملاقات و محادثه نموده و در سحر الاخره مقتصد و پانزده هجری بوده است آمنه بنت عقیل

و دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم
بفصاحت شجرتی داشته مع ذلک است او بدینتی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا
علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنة عقیل با جمعی بابتقبال آنها آمده و در
وقت ملاقات که بنوحه و زاری پرداخته ابیات ذیل را که مخفی کمال فصاحت و است انشا کرد

ما ذا تقولون اذ قال النبي لكم بعترتي و باهلي بعد مفتقدی	ما ذا فعلتم و انتم اخرا لامم منهم اسارى صرعى صرعى ابدم
ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكم	ان تخلفوني بسوء في ذوی رحمی

نیز از قرار سطور است کامل این اشعار و کتاب مختصر و تتمه المختصر و بعضی از کتب معتبره دیگر شعر مشهور و مسطور

در اینجا از ابنة عقیل است شعر	اترجوا امّة قتلت حسينا
شفاعة جده يوم الحساب	اما صاحب تاریخ طبری این شعر را با کم کلثوم

فت الحسن بن علی علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرائی بحضرت زینب خواهر حضرت منوب است
و بعضی هم از جناب سکینه دانسته اند ابنة غیلان دختر غیلان بن سلمه و ستمائة به بادیه و اقبیله بنی
ثقیف است این زن صحابیة بود بواسطه سمن و میل زینت شجرت یافته و در آن زمان در میان زنان
احدی نبود که از ابنة غیلان و از فارحہ دختر عقیل ثقیفیه مزیّن تر باشد و همه توان بر آرایش و زینت
این دوزن غبطه و حسد میبردند و بجهت فریجی که ابنة غیلان داشت در حق او میکشیدند اذاجلست شبت
یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل امنیت که خیمه و چادری بر پا کرده باشد وقتی که عبد اللہ بن ابی
برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول ص غریمیت فتح طایفه نمود بیعت نام بخش او را بگرفتند
ابنة غیلان تشویق و تحریس کرد و گفت اذ افتحتم الطائف فلیک ابنة غیلان فانما اذ اقبلت
اقبلت باریع و اذ ادرت ادرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو بستمته دختر غیلان
را بخواجه و هر وقت رو بطرف شخص آید چهار شگن از شکم خود بنماید و چون پشت کند پشت چپ از خاتین
اشکارسازد گویند زمان قبل از آنکه بهیئت این کلمات را بر زبان آورد او را از غیر اولی الامر به میدانستند
یعنی در او شایسته شہوت و میل بر زبان فرض نمیکردند لهذا از او جستنا ب نمیخواند پس از آن در حالت او
ریب و تردیدی حاصل کرده و بیت از بحر دما مطر و دشد کامل این اشعار بجای کلمات مسطور در فوق

عبارت ذیل را از بیت خطاب بعد از تقدیر این مینه نقل نماید آن فتح الله علیکم الطائف فل رسول الله
 سیفک با دینه بنت غیلان خاتما بیضا شمع بجلاء ان تکلمت لغتت وان قامت ثقتت وان مش
 ارتجت وان قدرت ثبت تقبل باربع وتدیر بثمان شفر کلا فحوان من جلیها کالقعب المكفاء یعنی
 اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله درخواست کن که از خیم
 بادیه دختر غیلان را حقه تو قرار ده چه او بار یک میانی است شکفته طبع و خوش چشم چون تکلم کند
 آوازی مطبوع از موسوع شود چون برخیزد سر و رانانده متمایل گردد و وقت خرامیدن برین چنین جراح
 شبیه است درگاه نشستن مانند خیمه قبه دار و بیانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید
 و اگر پشت کند هشت چنین در خاصترین او پدید آید دندانش بکل افخوان شباهت دارد و می
 دورانش کاهی و از کون است باید دانست که بیت بختی ضرب المثل است و در جمع الامثال میگرد
 در میان امثال مطبوع است که (اخت من بیت) اخت المرنی من بستم میم و فتح را
 میباشد اخت المرنی همیشه ابواب ابراهیم المرنی است که از اصحاب شافعی بوده و در مختصر طبقات
 سبکی چند نفر زن شافعیته را نام میرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المرنی است
 که در مسئله زکات معین در فتاوی شافعی شرطی افزوده و تصریح کرده است بر وایتی این زن
 در مجلس شافعی حاضر میشده از سلمان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیگ
 سلجوقی از سلجوقیه ایران بوده و در سال چهار صد و چهل و هشت در سلک از و واج القائم بامر
 ابن القادر بالله بیست و شصت خلیفه عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خاشع حال
 او بیاید از هم باقی ملقب بممتاز محل و سماء بقادسیه بکم زوجه ابو الفتح محمد شاه ابن جهان شاه ابن
 بهادر شاه و پادشاه هندوستان فی صاحب حسن و طالب عیش و نوش بود و بعد از فوت شوهر خود
 محمد شاه باغ باصفائی و بهیرون شهر دلی بنا نموده و از اقدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دلی در نزدیکی
 دروازه معروف بکشمیری دروازه ان باغ برقرار و باقی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده
 قدسیه بکم طبعی موزون داشته و رعنائی تخلص میکرد این شعر زبان بهندی از او است
 هم جانی تخی لکمه لکی و لکو سکمه هو [] کمبخت کیسی لکمه لکی و لکو سکمه هو
 از حبیب با نو بکم ملقب بممتاز محل اولین منکوحه شهاب الدین محمد شاه جهان ابن لودایک

جائیکه پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و نکاهی و شوخندی که داشت هر روز تعلق خاطر پادشاه
 با و میافزود این زن چهار سپهر و چهار درخت آرد و چهار سپهر او را را شکوه و شاه و شجاع و سیرام او را و زکات پ
 نام داشت و چهار درخت را تخمین آرد و بر او کشتی آرد و چنان آواستاده بودند چون اگر چسبند با تو بگویم در گذشت
 شوهرش بقدر حالی بیا که او را در شهر اگر و یا کبر آباد بنامند و آن را روضه تاج محل نامید. و اکنون بقدر تاج بی بی مر
 شهاب الدین محمد شاجب این از سال هزار و سی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرد و اروی مبت
 الحارث اروی بر وزن عوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی و راعه السخمی از حجابات و
 از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و مادر غزیه دختر قیس بن طریف از نواد حارث بن فهر بن مالک
 میباشد و تاریخ ابوالفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از این زن مسطور است در روزی اروی بجنبه معاویه آمد و پیش
 در آنوقت زیاده پیشه بود و معاویه اظهار ملامت کرد و با او گفت مر جاکت یا خاله حال تو چگونه است
 اروی در جواب گفت ای شیرزاد و عالم خوبست اما از اینجا که تو کفران نعمت کردی و با این رسم خود بر خیز
 نمود و بخلاف برخاستی و در صورتی که حتی تو بنود خود را خلیفه نامیدی و غضب این حق را داشتی مگر از این
 خانانیم بیشتر از همه کس سلیات مستقیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حال فرمودند تا خود
 و امین بغضب حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند و حکم شما را شد و مادر میان شما شدیم مثل
 بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فزعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هر و ن شاپس
 از حضرت موسی عمر و بن العاص از مقاله اروی متغیر شده گفت ای عجز و کوتاه کن عقل تو تمام شده است
 اروی گفت یا بنی النابغه تو بجه رو سخن میگوئی و حال آنکه مادر است و مکه فاجره بوده مشهوره که با جرت قلیلی
 مردانرا استمعت سیاست در وقتی که تو بولد شدی بخیرند عی پدری تو شدند چون از مادر است حقیقت حال را پرسیدند
 گفت این بخیرند ما بمن مقاربت کرده اند این مولود بجه که ام شبیه تراست از دست و از اینجا که تو بعلاص شیر
 شهاب است داشتی ترا با و احقا نمودند معاویه گفت عقی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
 و و هزار دینار بخواهم که با آن برای فخری بنی بنی حارث و دزدشت همواری آبی جاری است بیام نمایم و دو
 هزار دینار دیگر برای تهیه مزاجت جو انان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شایده بختها
 معاویه شش هزار دینار با و تقسیم نیست آنچه در تاریخ ابوالفدا نوشته شد و اما لیلی افندی در کتاب
 موسوم بکوا بر مطلقه اند استمان را مشروح تر بیان کرده گویند وقتی که اروی در مجلس معاویه بود و

بجملات مستور در فوق حکم مینمود مروان بن حکم نیز در این مجلس حضور داشت و از متاعه که اروی بجهرب بن
العاص خطاب کرد مروان تغیر شده گفت ای پسر دزن ساکت باش و فقط کلام خود را مقصود مقصود
دار که ترا بخیل کشانیده است اروی و مروان کرد و گفت یا بن الرقاق تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن
میگویی همانا در کبودی چشم و سرخی موی و کوتاهی قد و اندام نامناسب بخلام حارث بن کلد و مانی
و اصلا شباهتی به پدر خود حکم که ادعای فرزندی ان نیمائی نداری چپن حکم را پیشاسم او مردی مبطو الشعر
و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت مینمود پس از آن خود پرس تا تورا گوید که پدرت
کیست آنگاه اروی رو بمعاویه کرده گفت و الله تو اسباب جرات این اشخاص شدی که بهمان
مواجه سخن گویند ای معاویه روزی که عثم حمزه شهید شدند ما در تو این ابیات را برخواند بیت

نحن جزینا که بیوم بدر
ماکان عن عتبه لی من صبر
شفیت نفسی و قضیت نذری
فشکر و حشی علی دهری

والحرب بعد الحرب ذات سحر
ولا اچی و عته و بکر
شفیت و حشی غیل صدق
حتى توما عطي فی قبری

و عثم من اروی دختر عبد المطالب نیز در جواب او این ابیات بهندفت انما را قرائت کرد

خریت فی بدر و غیر بدر
صبیك الله قبیل النجر
حزاة لیثی و علی صفری
فخضیا منه نواچی النجر

یا ابنة وقاع عظیم الکفر
ملها شمسین الطوال الزهر
اذ رام شیب و ابولک غدیر
بکل قطاع حسام یفر

معاویه گفت عفی الله عما سلف اسی خاله حاجتی که داری بخواه اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر
خاسته از مجلس رفت معاویه و مروان و عمرو بن حاص گفت اف بر شما باد شما سبب شدید که من این
عرهارا بشنوم پس از آن فرستاده اروی را بخیل بر کرد و اندیند و از او درخواست نمود که حاجت خود
اظهار دارد اروی بوجهی که در فوق مسطور شد شهنشاز دینار از معاویه خواست معاویه این مبلغ را مبدل
داشت و گفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این جبه را بتو عطا نمیداد اروی از این
این سخن بشدت کرسیت و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات را خواند

الذی را که در مرتبه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا و کرده است اروی بر خواند

الا یا عین و یحک اسعدینا
بتکی اتم کلثوم علیه
الا قل الخوارج حیث کانوا
افى الشهم المحرام فجمعتمونا
قتلتم خیر من ركب المطایا
ومن لبس النعال ومن حذاها
وکل بنا قبا لخیرات فیہ
لقد علت قریش حیث کانوا
اذا استقبلت جبرائیل الحسین
وکانا قبل مقتله بخیر
یقیم الحق لا یرتاب فیہ
ولیس بکاتم علما لدیہ
کان الناس اذ فقدوا علیا
فلا التفت معاویة بن حرب

بعد از شنیدن این ابیات معاویة گفت و التعلی فی انما یخیر تو سرود می اورا بدان شود می فصلت
با بکلمه اروی انچه خواست معاویة بداد پوشید و نباشد که ابیاتی که در فوق به بند بنت نامه ثبت
دادیم بیرونی سطور است کتاب اسد الغابه را نمودیم آه بعضی از مصنفین این اشعار را از اروس
فت عبد المطلب دانسته اند اروی ثبت عبد المطلب و خضر خباب عبد المطلب و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد اشار الیه اعمی حضرت رسالت پیامی و دارای طبع شعر و حسن
بیان بوده و اشعار ذیل در مرتبه پدر خود گفته

بکت عینی و حق لها البکا
علی سهل الخلیفة ابطی
علی الفیاض شیبۃ ذی المعالی

علی سمح سجمته الحیا
کریم الحیم نیتہ العلاء

ابوه الخیر لیس له کفئا
اعترکان غرته ضیفا
له المجد المقدم والثناء
قدیم المجد لیس له خفئا
وفاضلها اذا التمس القضاء
وبأساحین تنسكب الدماء
کان قلوبا کثرهم هواء
علیه حین تبصره البهائم

طویل الباع املس شیطان
اقبال کشف اروع ذی فضول
انی الضیم ایلج صبر زی
ومعقل مالک وربع قهر
وکان هو الفتی کرم وجودا
اذا هابا لکما الموت حتی
مضی قد مابذی رأی حسیب

در سیره ابن بشام و مسامرات محی الدین حسین

مستور است که مراشی مزبور در فوق را اروی فیل از فوت پدر خود گفته بانه یعنی که جناب عبدالطلب
در مرض موت خود اروی و اسم حکیم البیضاء و اسمیه و بره و صفیه و جانکه را که دختران او بودند
خود خواند و فرمود مرثیه بانی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از من بگوئید و هر یک از آنها
برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در آنوقت نظم کرد و مراشی خواهران او نیز در
محل خود مذکور خواهد شد. ابن اثیر کوچه چپ از فرزندان صحابه با اسم اروی مشهوره بوده و در نظر از آنها
اروی بنت حارث و اروی بنت عبدالطلب میباشد که شرح حال آنها نگاشته شد و در نزد
یکی از بزرگان بنی نضیر در عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و همین ملاحظه عثمان و ولید را
اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبدالطلب است دیگر اروی بنت الاثیر که بختی سعید بن زید یکی
از عشره مبشره است او را نیز بنموده و او ابتدا که رشد و عاقبت بجای اقامه و در گذشت
علاوه برین چهار زن دیگر مسماء باروی بوده چون معروف با تم موسی میباشد در
حرف الف و میم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابو بکر و خواهر بزرگ
است مادرش قیله یا قیلده دختر عبدالعزیز بوده اسماء از برین عوام که یکی از عشره مبشره است در
سکات ازدواج در آورده و عبدالعزیز بن زبیر که در سن پنجاه و سه سالگی در خانه کعبه اجلت الله تعالی
بنظرم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبدالعزیز بعد از زید بن
معاویه نه سال در که معظم خلافت کرد و حجاج با مر عبدالملک بن مروان اموی آن بلده بغداد

محاصر و نمودن از بالای کوه و تیریس بخیانت بخانه خدا انداخت و شکر را گرفت و عبد الله بدر شد شهادت
رسید و قبل از شهادت مشا و رتبا با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (بعد از آنکه عبد الله
بن زبیر با دو آند و هزار نفر از همراهان و اهل کسان خود بهشت ماه در مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصر
و سختی و عدم آذوقه بمرامان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته ازین بلایه مقدره خارج شدند
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته فرستند و با او ماندند و پیرش زبیر نام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدا و او در وقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمد و گفت ای مادر
همراهان دست از یاری من کشیده و فرستادند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند اینک غیلبی
که مانده اند که آنجا هم پیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یازان او
هر طلبی که اظهار نمایند رد نخواهند کرد ای تو در این باب چیست اسماء گفت ای فرزندان خود نکلیف بخیر
بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که خلق را بحق دعوت میکنی مقاومت کن
و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجه رفیع شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و مطیع انباشتو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بدینده بود که جمعی از بزرگان خدا را
و بجوای نفس بملالت داده اگر کوئی من محترم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
نمکن نیست تسلیم ندارم گویم اینکار از اذکار نیت مکر تو نامی زنده خواهی ماند چون غمگین برید اهل
میرسد پس همان به که جالابانام نیکت براه آخرت روی و از دور روز و زندگانی دنیا نیندیشی عیسی
گفت ای مادر تیرسم شامیان مرا بشکن و عذاب کنند و بدارزند ذات النطاقین گفت ای فرزندان
کو سفید که گفته شد اگر پوست از او بر کنند مثل نمیشود و از یاری تعالی یاری خواهد و در غم خود را نسخ باشد
عبد الله سر را در خود پوشیده گفت ای مادر من هم همین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و مکرر
ناپایدار دل نیتام و در اینکار که در آن میسبب باشم داخل نشده ام مگر برای اینکه اندام حلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خدا و ندیدارند تو میدید و نایشد برای من نمودی من امر روزگشته خواهم شد
مبادا از حرکت من متاسف شوی کار خود را بجا بیا که از پیر تو اکنون از کتاب منگری ننموده و بر
فحق و مجور زفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری گزیده و هر وقت بخی امان
داد و با او غدر و مکر کرده و عدا بامسلمانی و معا بدی جور و ظلم روا انداخته بهمکاری عمل خود رضا

نژاد و چیزی نزد من بهتر از ضای خدا نیست بدانی آنچه گفتم برای ترک نفس خود نیست محض تنگنیت
ما در گفته ام که در این حال متانت نباشد اسماء گفت بغیر زند امید وارم که صبر من در حق تو جلیل باشد که
مغلوب گردید پیش این من در گذشته ای که تو اسباب اجر من خوا بود و اگر غالب آمدی سر و شرم
قدم پیش نه تا مال کار معلوم کرد و این نیز گفت ایما در خدا ترا جزای خیر دهد از دعا فرو که در این اسماء
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بیاطل قتال نمود تو حقا جمعا و میانی آنکه بهما
بدعا پرداخت گفت خدا یا تقیام لعل حصوم محسن عبد الله و با طاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دارم و او را پیوسته دم و هر چه برای او مقدر کرده بدان اخی شده و ام و در این حال
با اجر و صواب و شاکرین نایل در این نیز که سخنانی ما در خود را گفته بودید مادرش گفت و داع یعنی
عبد الله گفت بل برای وداع آمد و ام چه گمان میکنم که امر در بر و در نزد گمانی تمام اسماء گفت و از روی
بصیرت برو و اما بیایا نیز من با تو وداع کنم این بخت و فرزند را در آغوش کشید و شکام معالقه دست
ذات الشاکین بر زبانی که عبد الله پوشیده بود و خود گفت که از روی شهادت دارند جوئن را بر کف
میکنند از این نیز گفت من این شخص طمینان قلب تو پوشیده ام اسماء گفت در حق مرا مطمئن بخواند ساخته کن
برگزین عبد الله زه خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دامنهای را بر گزید و در دهر که خدا و در

حالتی که این جسد را می خواند بیدیکه	الی اذا اعرف یوحی اصبر
و اما یصرف یومه المحی	اذ بعضه یصرف ثم ینکسر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابو بکر و زبیر بودند و خود
توصیفه است با جمله این زبیر مثل شیر حمایه بر لشکر حجاج نمود پس از قدری متحانه بر گشته و در کعبه نماز و مقام
ابراهیم کرد و باز متوجع قال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه بنفسم بود از ماه جمادی الاخری از
سال هشتاد و بیستم هجرت و عبد الله نیز در این سال در سن هشتاد و سه سالگی بود و همچنین عبد الله نفسش سیه
شامیان از فردا سترت بگشودند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله بن زبیر متولد شد و منین بگشودند
و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده بگشودند و این حکام ناظر است بطبیعی دانست که میوه بگشودند
ما سلیمن اسخو ساخته ایم و دیگر طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار که حسب را ظاهر نمود و در سن
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این و بگشودند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

نزد عبدالمکات فرستاد و جدا و جدا و چون یعنی در قبرستان که منظمه در محلی که در طرف راست کوه اقبوس
 واقع بود جدا کرد اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه داد و اسماء خواست از حجاج در خواست
 نماید لهذا امر را به عبدالمکات کردیده و او حجاج امر کرد و عبدالمکات را به مادرش تسلیم کند و پس از تسلیم
 و کفین او پرواخته انجمن را در چون مدفون ساخت بنا برین عبدالمکات را تقدیر بر سر دار بود که از کعبه خبرش
 رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
 در گذشت و ویسی موم در خوانا شده خود که یکصد سال نیز در دو سال تمام بر سر دار بود ولی بنحیض ضعیف است
 در هیچ منظمه سطور است که عبدالمکات بن پسر را بمقبره میزدند و چنانچه مادرش بهم برودی در گذشت
 ابن ابی شری در کامل کوید پس اقل عبدالمکات حجاج ذات النطاقین را خواست که مجلس او حاضر شود و قبول نکرد
 تا نیا با تمهید امر با حضار او داد و مشار الیها باز نگین نمود و دفعه سیم ذات النطاقین خود و بنحیض حجاج با و گفت درین بابیه
 که عبدالمکات را با آن بستل کردم چرا چگونه بافتی اسماء گفت ترا چنان یافتیم که دنیای پسر مرا خراب کردی و
 آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است این بی تحقیق گفتا با و بسیر یعنی در طایفه بنی
 النقیف کفیر کتاب و کفیر ناک گشته است و آن بزرگ کننده توئی این جایش را سلم در صحیح خود ذکر کرده
 است و در اسد الغابہ در ترجمه حال ابن ابی حنین سطور است که او ده روز قبل از شته شدن نزد مادرش
 رفت و او را بحال شکایت گفت باید مردور بائی یافت مادرش در جواب گفت گویا بیک شایسته
 اما من تا تو را در یکی از دو حال نسیم راضی بدن نسیم یا باید تو بعبادت شهادت فایز شوی و فقیر مرا
 عنده الله و خیره باشد یا غلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبدالمکات از اسماعیل بن حنین نسیم نمود و روزیکه عبدالمکات
 مقتول میشد نزد مادرش اسماء با و گفت ای فرزندی ما را از نسیم ملاک قبول امری راضی شوی که حارثی را
 تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن باشد گفت اسماء به ذات
 النطاقین در عرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنی عیسی را بعد از عنوان قبیلہ بنی عذرة است
 مثل معروف لا عطیر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل سید
 در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیلہ بنی عذرة در ملکات از دواج عمر اده خود که عروس نام داشت
 منکات کرد و وی پس از چند عروس در گذشت و پس از فوت آن قبیلہ دیگر اسماء را در جهانه نکاح
 خود و آورد و آن قبیلہ بنی عذرة بود و از دهنش ریخته گریه انتقام میشد و متیکه مشهور دوم اسماء را

بقیة خود سیر و اسماء گفت ازین بدو بر سر قبر نماز و خود عروس قدری کریمه آن شخص با و اجازت داد و اسماء

ابیکم یا عروس الاعراس
مع اشیا لا یصلها الناس

بر سر قبر عروس فتنه این خیالات را اظهار نمود
یا تقبلانی اعله و اسد عبدالمبارک

یعنی کریمه میگوید ای عروس و سواکی سیکه در میان کسان خود در حکم و بر دیاری میباشی برو با و بودی در روز
خجالت و تیر بشیر شامت داشتی و در توصیفات حمید و دیگر بود که مردم از آن خبر بودند بشوهرتانی اسماء گفت
ان صفاتی که عروس داشت مردم خبر نمیدادند چه بود

و لیل السیف صیحات بابس

و هنگام فرار از شهر با استعمال شمشیر میردخت بعد از آن باز اسماء و بروج عروس بر دخت گفت
یا عروس لا غرة الا زهر الطیلبانجم الکریه المحضر مع اشیاء له لا تذکر
یعنی ای عروس توجیه رخساری داشتی و علی تو پاکیزه بود و محاسنی دیگر نیز داشتی که بر زبان نیاید باز شوهر اسماء پرسید
که آنشغایکه عروس داشت بر زبان آوردی چه بود

طیبات لکمه غیر انجیر

یعنی عروس از کارهای بد گراشت و خوشبوی بود و از و بستر را همه کریمه استیعام نمیشد شوهر برهما
داشت که فخره آخری بنماید با و دست آخر الامر چون خواستد حرکت کنند اسماء عطر دان خود را بر بنداشت
و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را بر بنداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شل یعنی بجای مثل فلان فخره لافحی لافحی بعد عروس گفتند
و شرح آنرا از آن خبر دادند که شخصی در شب فاف از دوزخ خود را بکوه کریمه استیعام نمود و از او پرسید از عطر چیست
چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و چنان کرد و ام شوهر گفت لافحی لافحی بعد عروس یعنی عطر را پس
از عروسی کردن یعنی ندارد این گفته مثل شد و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف
و استعمال آن شود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء طبع خلکس زنی صحابه و دختر عمین بن
مسعود و زوجه جناب جعفر طیار بود و عمین نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از
این زن و نه نفر زن دیگر مرع فرموده و آنهارا اخوات ثومنات خوانده و این تصدیق حضرت به
ایمان ایشان و تحقیقه شالی عمره برای محبت ثابست و نماید و این درین نفر خواهر ندانیک مادر و مادر

طیبات لکمه غیر انجیر

بنیابت عفوشت که درین انماست و شرح حال آن در حرف بابا بدو بعضی گفته اند اخوات مومنات نه
 فقره شست خواهر و یکت مادر که همان بنیبت خوف باشد باینجه اسماء بنیبت عیس در ابتدای اسلام باشد و چون
 جناب جعفر طیار بجبهه رفت و در اینجا عبدالقد و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس از آن بمیدینه متوراندند
 بعد از شهادت جعفر طیار باینجا تنوهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در جبهه کجای علی امیر المومنین
 علیه الصلوٰه و السلام داخل شد و یکی بن علی بوجود آمد اسماء بنیبت عیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و آن این
 بود که خواهر احمی و میمونه بنیبت ابحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم ص کردید و خواهر دیگر او ام
 الفضل لبانه زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب بود و خواهر صلی و بطنی و سلمی بنیبت عیس همسری حمزه سید الشهدا
 تشریف جست و بلا خطا فرموده است که در وصف اسماء بنیبت عیس گفته اند وی اکرم الناس اسماء
 یعنی اسماء از حیثیت و اما دانی که بمرسانیده اشرف ما س است (عیس بنیبت عین بر وزن غیر است)
 اسماء بنیبت محمد محدثه است جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن
 اسماء که از معا بنیبت از بطن او بوجود آمده و می فرموده چند کتاب حدیث بر یکی بن عدنان محدث
 قرائت کرده و بعد از آن آنها را بکرات تدریس نموده است و درین خود مستفرد بوده و فیوض فضایل
 و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بار بار بزیارت خانه خدا مشرف شده و ولادت
 او در آخر سال شصت و سی و هشت هجری و وفات او در یکصد و شصت و سی و سه و در آن زمان از دنیا
 روایت حدیث احمدی از او مقرر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او
 یعنی در ربع الاول سال هفتصد و بیست و سه درگذشته این وردی در تئمه المختصر و مدح شایسته است

کذلک فالتکثر اخت ابن صصری	تفوق علی النشاصبی و ششیبا
طراز القوم انش مثل هذا	وما التانیت لاسم الشمس عیبا

و مقصود ازین صصری نجم الدین پیرا در اسماء میباشد اسماء بنیبت یزید الا الضماریه دختر
 یزید بن النکر الا شلمی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابه بوده بعضا احتیاج بیان موصوف و عروفت
 روزی از طرف سایر زمان صحابه مأمور و بجنه حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد
 باینکه ای رسول اللہ ما افدنا النساء الیک ان اللہ عزوجل یبکک الی الرجال و النساء کما فدا
 فامناک و به الیک و اما معشر النساء محصورات مقصورات قوا علی بیکم و مقفی شهنوکه

و حالات اولادکم و انکم معشر الرجال فضلتکم علینا بالجمع و الجماعات و عمادة المرضی و جنود الجناز و اوج نبوت
 و افضل ذلک الجناد فی سبیل الله عزوجل و ان الرجل اذا خرج حاجا او معتمرا او محبا باخطا لکم انموکم
 و غزنا انوا لکم و دینا لکم اولادکم شاکرکم فی بذل الجود و الخیر یعنی پدر و مادر و بھدای تو بادای منمیر خدا من
 از جانب جمعی شوان بخشور مبارک تو آمد و ام ترا خدا می عزوجل بسبوت برکاتہ زمان و مردان فرموده و ما بود
 خدای تو ایمان آورده ایم و ما بخش شوان در پس پرده محجوس و در خانه های شوهر با خانه نشین مستقیم و محل شہوت
 میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآید و شما جماعت مردان بواسطه حضور و جوامع و گذاردن نمازهای جمعی
 و عبادت بیماران و پیشخ جازہ و با و جمای کمتر برافضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال کہ مخصوص است بشما
 مردان ججادی سبیل اللہ میباشد و چون شما مردان برای حج و عمرہ یا لغرض مجاد و حرکت کنید و اما اموال شما
 حفظ کنیم و برای لباس شما لباسان میرسیم و فرزندان شما را کجا داری و تربیت میانیم و در صورت ایا ما باجر
 و عمل خیر شما شکر کنی داریم یا نہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ پس از استماع این عرض روی مبارک را بہ
 اصحاب کرد و فرمود و در امثال این مقامات مقالہ بہتر از انکہ اخیرن بیان نمود شنیده اید اصحاب
 عرض کردند کان کنیم حج زنی با این جن محاضرہ و مغاوضہ رسیدہ باشد بعد از ان سیدنا م علیہ الصلوٰۃ
 و السلام با سماء بنت یزید خطاب کرد و فرمود و ندای خاتون تو خود میدان و برنھائی کہ از جانب سماء
 نزد من آمد و بھمان کہ اگر شوان با ازواج خود و خوش قناری کنند و انھار از خود خوشنود دارند و این
 عمل آنها با تمام اعمال خیرہ کہ ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا برستورات
 ابن ابیہر اسماء بنت زنی ضحایہ و خالہ زادہ معاذ بن جبل کہ از کجا رصحا بہیہ باشد بودہ و شجاعت و قو
 قلب مردان داشتہ و غزوہ یرموک با ستون چادر خود نہ نفر از کھنادر ابراہیم فرستادہ است اسماء
 بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شیخ الفقی الدین بودہ و بحال قبل از تو
 بن حجر عقلانی متولد کردیدہ و در کتاب بنام الفخر ذکر او شدہ است در ماہ رجب سال شصت و چهل هفت
 قدم بعالم وجود گذشتہ و ابتدا بشخص علی نام شوہر کرد و بعد ہا در سبک از و اج علاء الدین مقرن بنی ملک
 کشتہ است و ہر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متکنت بودہ و کتبہ از حرم کہ شرح حال او
 بیاید خواہر اخیرن میباشد اسماء العامریہ ادبیہ بودہ است از ان بنی عامر از ابالی اندلس کن
 بلدہ اشبیلیہ و در کتابت نظم شعر ہمارائی بکمال داشتہ قصیدہ برای صیانت خانہ و اسول خود باہر

المؤیدین عبد المؤمن علی کاشانه که بیت اول این است

سیدنا امیر المؤمنین

بیت حدیثکم فیها شجونا

عرفنا النصر والفتح المبین

اذا کان الحدیث عن المعالی

در او اخرا این قصیده اسماء عامریه بوضع خوبی

و مناسب حب و نسب خود را بر امیر المؤمنین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است
اسماء عجمی است از زنان اسلامبول و دختر احمد قاسم خاصه کیان خاتمه و زوجه محمود جلال الدین
خطاط مشهور و در حسن خط بدرجه شهر خود کشته دارد این بن چون از شهر خود تعلیم خط گرفته و جلال
الدین بیل و رغبتی تمام نکات خط را با خود طوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسماء با خطوط او خرم
عمر جلال الدین یکدگر به پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین با سم خود رقم
کرده است و از خطوط ممتاز اسماء که رقم کرده و دیده شده است لوحه است که تاریخ آن هزار و
دویست و بیست و دو می باشد و در زمانه که اسماء متبقا بوده و در این کتاب شرح حال این
درج نشان این شیر یازده نفر زن اسماء نام ذکر نمایند و میگوید که همه صحابه بوده اند و از آنهاست
اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شرای عرب است و معروف بقرش و اسماء بنت
عوف عمرا ده است و باجرای این عاشق و معشوق در زمین الاسواق مسطور است و چون رفتن در
لغت عرب معنی ترین است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بخیال و الواع
ترین زمین می ساخته معروف بقرش شده و مله ل را نیز بقرش می گفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و
مله ل در چند موضع و محل ذکر شده اند و هر طبع برادر زاده امر چون با و شباهت داشته ملقب بقرش
اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمر و این الکلمه

الذافر و السوم کا

معروف بقرش شده و این نیز عید نیست چه

در شرای عرب اشخاصی هستند که بتغییر و تغییرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در آخر کتاب
مصر فضل مخصوصی در احوال آنها کاشانه است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردها بوده و موسوم با اسماء
ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن حارثه فقراری که جو از مدنی بود
و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخل بوده اعظماء و از جواری معتد
بن عباد سلطان بخت انبلیه بوده است و بنینه و خبر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

بنشیند بعد بایاید و اعتماد چون در ادبیات چهارمی داشته است بخاری حاصل نموده است اعراس است
در سامات شیخ محی الدین بن عربی اعراسیه را از زبان بادی بخند نوشته و خدیجه بنت عبد الوهاب بن عبد الله کو
یکی از خلفای بنی عباس با اعراسیه عاشق شد و او را در حباله کج خود آورد اما هوای دار اختلافه و او را بسبب
نیاید و زندگانی خصاره را پسند نکرد و هر روز صنف و منزل او زیاد شد و او غمی فراوان داشت و مکرر در روز
خلیفه از او سوال کرد که چرا باش مینویسی و بخت بخنده آتش میشود و خود را مشغول بنداری و روز بروز در
میوهی اعراسیه گفت مرا بصبحها و نیمه های چهار نشینان و شیر که شبانان میدکشند و صدای آنها را
میل منفرطی است خلیفه در آخر نقطه شمر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان که در
خود را در حوالی قصر برادرند و بقصر را معشوق نامید و اعراسیه را در آن ساکن ساخت اعراسیه چون ضعیفی
شد به بطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد بخند او را بیشتر آفرسده و مخزون ساخت و زری خلیفه
سنائی بقصر معشوق رفته دید اعراسیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می خواند بدیت

وما ذنب اعراسیه قذفت بها
تمتت حالیل الرجاء وخيبة
اذا ذكرت ماء العذیب طيبة
لها انه عند العشاء وانه

صوف النوى من حيث لم تزلت
بتجد فلا يقضى لها ما تمننت
وبرحصة آخر الدليل انت
سحرة اولولا انتاه لحيث

خلیفه ارشید بن این ابیات رفتی حاصل کرد و با اعراسیه گفت علم مخور که بمرا خود نایل شدی در کج من باش
و بنزد قوم و پیغمبر خود و او را با جمله اسباب و اثاث البیت که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد
هر وقت بشکار میرفت با اعراسیه ملاقات میکرد اما ابیائی که از اعراسیه تقاضا نموده بخت آن با تغییر غری
در دیوان منسوب بقیس عامری مسموم است و قضا بخت چهارمی را مشار الیه بران افروخته است و نظیر
داستان اعراسیه بعد بایاید اما همه بخت مخروج از زلفای عرب است که در نظم شرمهاری داشته
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانان و ان عرب است برشته نظم کرده بدیت

اذا شئت ان تلقی فتی لو و زنته
وفی لهما فضلا وجودا و سوددا
فتی لا یری فی ساحل الارض مثله

بكل معذی و كل عیان
وذا فاذك الاسود بن قنان
لیوم ضرب اب و لیوم طعان

محی الدین اعرابی در سادات از قول و سبب یا از محمد بن ناجیه الرضای حکایت کرد که گویند در ایام خلافت
 الواثق بانه بواسطه مالیات مضرتهم شدند و خلیفه جدا برنجوی من بود و مرا طلب میکرد بنا برین من نبودم
 در سافه و سایر اماکن نزد کایت بوطن خود بمانم تا چار منبر صبح گذاشتم و در براری میگویم که جو انردی که
 الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چند کاهی بایمنی بسر برم در انشای کردش خندیده دیدم بطرف من
 نشانم در جلو چادر میزدی دیدم بر زمین نصب کرده و افشار را دیانی بران بسته اند داخل جا و رنده و سلا
 کردم خوانوی از درای پرده جواب سلام داد و گفت اطمینان با حضری فغم مناخ الشیفان بواک القدر
 و محمد الشقر پس ازین گفته حرفهای سماحت آینه بر میان آورد و بر حجب قدم من برداشت و با ستراحت
 و اطمینان امر کرد من گفتم وانی تطمئن المطلوب و یا من المرغوب من دون ان یا وی الی جبل نعیمه و ما من و
 منفرع نعیمه فلما خوس السلطان طالبه و اخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
 تشویش خاطر است و از خلیفه بجهت من خواست ستم برین جهت آورد و گفت لقا ترجمه ساکت عن ذنبی
 و قلب صغیر یعنی همان زبان تو از کناهی بزرگ و دلی خور در ترجمانی کرد البته ترکب خطائی شده و از ان
 دست را بر اسی است پس از ان گفت وایم الله لقا جللت بقاء جبل لا یضام بقیته احد و لا یجج بساته
 کبد الا سود بن فغان احواله کعب و اعماشیه بیان بعلولک ایچی بی باله و سیه شیمی فخاله صدوق احوال
 و خود انرا خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن فغان است که امامت خراج
 او را بایات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امامت بنت ابی العاص دختر ابی العاص
 بن الربیع بن عبدالغری است و ابوالعاص بطرف و اما دخی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف و
 شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمد نواده دختری نبی اکرم
 صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان وارد دست میبشت
 که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد با بجملة حضرت صدیق طاهره فاطمه سلام الله علیها که
 خاله امامه بود و بنحیاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کرد که پس از من امامه را بزنی
 اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا بر این بعد از آنکه حال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را ترویج
 کرده بعد از شهادت آنحضرت مشارالیها بمغیره بن نوفل شوهر نمود و بر وایتی امامه قبل از آنکه در جاله نکاح
 امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامه الحریه امیر المؤمنین از نساء صحابه است

و مرید اسم قبیلہ او **میشب** در نظم اشعار و ستی داشته آنجمله دو شعر مسطور در ذیل در کشته شدن ابو عفاک
 یهودی گفته ابو عفاک مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از جنایات اعمال و دشمنی
 بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خود داری میکرد سال من غیر از صحابه او را قتل رسانید و امام مریدیه گفت
 نکذیبین الله والمراء احمد ا
 جبال حنیف اخر الدهر طینه
 لعمر الذی امتاک اذ بشر ما یحینه
 اباعفت غذا علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیة کوشش فرزند صحابه دیگر با اسم امامیه مرقما بوده اند که یکی از آنها امامیه
 و حضرت حمزه است امته القدر زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات همارتی داشته و
 در آئینات سخن سیکفته دیوان مرتب دارد و معروف بصفتی امته الله میشب چه در اشعار خود صد
 تخلص کرده و در حال حاضر سلطان محمد خان رابع و دختر قاسمی زاده بوده و در سال هزار و صد و پانزده

در کشته بیتین مسطور در ذیل از تناسخ افکار است
 بلکه در شب صبحه کن نالان ایدن سن سین ب
 اقا جسکه حیران ایدن سن سین ب
 بهفت کچم کوکبه همان ایدن سن سین ب
 دست تیر بیر لیه پاک اولسونی دالان فراق
 امته اچگیلیل از صلیحی زن ان عرب و آراک

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند از باب سلوک و صلاح مؤهل
 وقتی در معنی و تشریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند اخر الامر دفع خلاف را قرار داد
 که از امته اچگیلیل بمعنی اسوال کنند مشار الیه در جواب آنها گفت ولی نه است که در میان سخن مشغول
 باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقا تعلق بدینا و زخارف ان نداشته باشد و آتی از آنجا بغیر نبرد
 امته اچگیلیل پس ازین تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت یکی از آنها را و کرد و گفت هر کس یکی از آنها گوید
 شخصی را ولایا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور ننماید و بداند که دروغ گفته است
 امته الخالق و دختر عبداللطیف بن صدقه بن عوض المناذی است که از محدثه های معروفه
 بشمار میآید ولادت او در مشهد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین جنبلی پدر الف بنت
 اجمال که پیش ذکر او شده حاضر میشده و قدری از منند احمدی و محمد صغیر طبرانی را بر او فراغت کرده نیز
 از سیره ابن شام کسب فواید نموده اکثر محدثین با و اجازه داده اند الفیت بن مالک و مناج النجا
 را از برداشته و بنوشته است عمری طولانی کرده و از اساتید محدثین بعد از آنجا نقل روایت میکند

در سال نصد و بیست و هجری در سیم ما و ذی القعدة در گذشته است از برتریهای امه الخالق آنکه از
اشیاء سیوطی میباشد و مشارالیه در کتاب منجم ذکر می از و نموده و ابیات مائیه را از او ثبت کرده
امه الشعر نیز شریفیه زنی بوده است اندلسی که در شعر و ابیات محمادی داشت و دو بیت مسطور
در ذیل که از ابیات راثه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در فخر الطیب باین زنی بسیار بوده

لما ظلمت فخرجنا في الحشا
وجرح يجرح فاجعلوا اذا بدا

لما ظلمت فخرجنا في الحشا
وجرح يجرح فاجعلوا اذا بدا

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب صرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون دو بیت مسطور را با هم
و شعر المستافی معشوقه ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب عین بن زیدون گفته است

اوجبه مني يا سيد
وانت فيما قلته مدح

اوجبه مني يا سيد
وانت فيما قلته مدح

اُم ابان بنی بنیة شیر فرجام بن عمر و شاعری بوده است قادر و اتم ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بسیار
دارای مهارتی و افرواز شاعر معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل سپر خود گفته تبیین آنکه وقتی ابن
دیده شاعر فرجام بن عمر را نزد زوجه خود دید کسی به پهلوی او زده او را بکشت اما این آیه که گفته

قتيل نبی یتیم بفسیر سلاح
فظهر فيه للشهود جراح
ومادام حیات مصعب جناح
تدور وان الطالبین شحاح

باهلی و مالی بل بجل عسیر
فهل اقلتم بالسلاح ابن اختكم
فلا تطعوا فی الصلح ما دم تحية
الم نعلوا ان الذواكر مینا

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دینه قاتل سپر از اولیای فرجام بن تیم الله ابن بشیر بود
و در شعر ثانی اشاره کرده است که قاتل با مقتول نسبت قرابت داشته پوشیده نباشد که قاضیه بیت
اول از ابیات مسطور در فوق را با قوافی بعد از مناسبت درستی نیست و این غیب را علمای علم
قافیه کفا گویند اگر چه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقتی باین معایب نگاشته و نمیکارند تا بهر جا که نظم
این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گویند و عمل شاعر آشنائی صاحب طبع و عظیم داشت
و قوافی اشعار او غالباً مغلوط بوده و روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بهر عمل عرضه داشت

ان ذلک بت شدید لیسر نتیجہ الفرار

وینجامن کان لایشتق من ذل الخازن

وعل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی را و است و در ثانی را و متشاعر گفت روی
مصرع ثانی را نقطه ندارد درست میشود و عل گفت بسیار خوب اما بجای او آخر مصرع اول مرفوع و ثانی
مجرور است و این نیز عجیب خواهد بود و متشاعر گفت تو عجب مرد احمق هستی چه لازم است اعراب کنی
تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است اقم ایمنی ما در اسامه بن زید
و دایه حضرت بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابه
بنما میاید و جلالت قدر او معلومست و محتاج بیان نیست اسم ام ایمن بر که و دختر ثعلبه و در اصل
از جاری حبشیه جناب عبداللہ پدر فرزند کوه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبیدہ بن جحش
بوده چون اول پیری که از بطن او بوجود آمد موسوم بایمن شد و او را ام ایمن گفته اند بعضی هم او را
ام الطباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را
بجایچه بخنیده بودند و بجای عسید اقم ایمن را بزنی بزید بن حارث دادند و اسامه بن زید از وجود یافت
برخی گویند اقم ایمن را جناب عبداللہ ازاد کرده و جماعتی بر اینند که او ازاد کرد و حضرت رسول
است وقتی آمنه و سب بجزرم ملاقات ابن خال خود غریمیت مایه شمنور و نمود و در معاودت
در محل موسوم به ابواء بدار بقاء ارتحال فرمود و از آنجا بنی اکرم تا مکه مکرمه در اغوش اقم ایمن بودند و بنا
بر این آن بزرگوار میفرمایند اقم ایمن امی بعد امی و مشارک شمس را کمالاً محرمست و رعایت میفرموده اند
و مخصوصاً بدیدن او و شریف میبردند اقم ایمن هنگام رحلت پیدا بنیاد و در قید حیات بود و در
الوصف در آن هنگام کریمه وزاری می نمود و از جهت بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر
بخبر نبودم و میدانم که آن بزرگوار بدار بقاء اقم ایمن است کریمه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه
بخانه ما نازل میشد اقم ایوب انصاری زوجه ابویوب انصاری است که از مشاییر
صحابه میباشد و دختر قیس بن عمر بن امیه القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشانرا ثنویین
اهل مدینه گفته اند ابویوب در زمان معاویه با سلام قبول بجزرم غزافت و در آنجا بجزرم اسهال در
گذشت و بقعه ابویوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحیفه الانبیا
مسطور است که از دیرگاہی عیسویان الشزمین بنکام است تقابلان بقعه میرفته و دعایمندند در

جلالت شان ابوایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند در خانه ابوایوب منزل کردند تا وقتی که سحری و خانه حضرت بنا شد ابوایوب گفته است خانه ما دو طبقه بود و تختا و فوقانی چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بان خانه شرف ورزید فرمودند دو طبقه تختانی منزل نمودند شب گذشت ملتفت بشدم مکن حضرت رسالت مبعوضه صلی الله علیه و آله است بنا برین از ادب دور است که حضرت دو طبقه تختانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را به سر خود اقام ایوب گفتیم و او قصد یقین من کرد و تا صبح ازین اندیشه خواب نرفتم و بسیار متعجب و پریشان خاطر بودیم صبح بجهنم پر نور حضرت پیغمبر شرف بسته شرح خیال و بی خوابی شب را عرض نمودم و حضرت را سوادام تا نقل مکان فرمودند از طبقه زیرین به بالا تشریف فرما کردیدند اقام البینین بنبت عبدالعزیز دختر عبدالعزیز اموی و زوجه ولی بن عبدالملک بوده و صاحب و سدا معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف بشما قائم و در با صائم و در بن خیرات و بن تهرات جاب و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر منور شد و عینود و جلوه فصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی غریبه مشغول کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمد و بود از او پرسید از اینکه کثیر سبک گوید

قضى كل ذي من فوقى غريمه

نزد او آمد و بود از او پرسید از اینکه کثیر سبک گوید

معلوم میشود تو چیزی با او وعده کرده و در ادای

وعده نمطول مصی غریبه

ان مما طله و مما محمودة که از مطال تو شکو میکند گفت بلی بوشه با او وعده کرده ام و از وفای این وعده ابا دارم اتم البینین گفت ادرا از انظار بیرون آرند که آن بگردن من پس آن اتم البینین ازین گفته پشیمان شد و بکفارت و اخیرت چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و اینک که از زبان منیا و مردم عجب اینست که با این ذریع و عفت در کتاب آفاقی و فواید الوفيات در ترجمه حال عبدالرحمن بن اسماعیل شاعر مشهور به وضاح البینین بنبت داد و اندوان نیست که در سالی مشار الیه بزیارت بیت الله الحرام رفت و لی بن عبدالملک شجرای عشر اعلام و خدغن نمود که در این سفر از اتم البینین و کثیرانی که با او همراه اندامی نگویند و در اشعار نامی از حسن بنبرند و در این باب تالکبید نمود و چون اتم البینین بمکه رسید بنایش اندام خود پرداخت و بیکر خود را مطمح نظر ساخت تا او با و شعر بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و محض ابوصلاح البین مفتون گردید و با و کثیر بنیام داد که در تقررات خود از او ذکری نمایند و مثنی آید کثیر از او رسید و از اتم البینین چیزی نگفت بلکه شعری چند

نام غاخره جاریه امین بنظم کرد اما وضاح امین خرم را بر کنار حصار ده سمرانه گفت شعر
صدع البین والتفرق قلبی لو قلت اح البین بلبه

ولید این بیت شنید و قبل وضاح امین فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسی حج امین بن وضاح امین را
دعوت کرد و او در صندوفی رفت و صندوف را بر سر ای و لب بردند و پس ایچدی منقلب انگار
شده وضاح امین مستول گردید تا وجه اینکه عید الرحمن بن ایچ را وضاح امین گفته اند است که سپید چهره
و مینی بوده و جمالی کمال داشته که میزد و مرقع انگیزی از خود خوب روی همیشه از صاحبین اندیشه میزد
و هر وقت قصد مجلس و محفل میکرد نقاب میراند و خستند اما در کفیه ابوالفتح و ابن خلکان مشاهیر است
اما کثیر را میدادیم که قصیر القاصد و کریم نظر بوده و اگر گفته مشارعها صحیح است و ام امین بکثیر و وضاح
امین عتی نموده و پیغامی داده باید بگوئیم از خواهان کمال شده و اینرا مستنون جمال و شهدا هم حدیث
ام امین بن حبش خراب الکاتبه زوجه حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده و انحضرت پس از
صدیق طاهره سلام الله علیها اولی را که نماز است و بهر جهت میار فرمودند او بود و چهار پسر امیر المومنین
یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کتاب مشغولات حضرت ابی عبد الله
الحسین علیه آلاف التحية و الثناء بدرجه فیه شهادت فایز گردیدند ام امین بن کثیر ام ولدش از جوارش
حضرت امام همام موسی کاظم علیه السلام بود و این ام امین بن موسی یا سمانه نام داشته حضرت علی بن موسی الرضا
از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی کاظم را در الوالد و مظهر خود حب و محبت بود و ذکر حمید و در حرف خطاب
ام امین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و میرقی را گویند که
دست جات عدا که دارند و عبد الریوف المناوی در کتاب موجبات خود که موسوم بعجا و البلاغه است
این وجهی را ذکر کرده بلکه گویند شعر می که در ذیل نموده و در این شعر می که در ذیل نموده و در این شعر می که در ذیل نموده

بام بنین مرجعه الیه و ما ولدت وما حملت جنینا

ام جعفر از زمان انصار و قبایلی ختمه بوده و بعفت و صداح و درایت و قتل استحقاق
داشت و احوال ابن محمد الانصاری از شعرای اسلام بناحق در حق او این شعر گفته است
لقد منعت معروفها ام جعفر ا وانی الی معروفا الفقیر
گویند و زری ام جعفر نزد احوال آمد و گفت قیمت کو سفیان مرابده احوال گفت من از تو چیزی

نگرفته ام و ترا بنشینم مشارالیه اصرار و احوص الحار کرد و قسم خورد که معرفتی بجال تو ندارم ام جعفر گفت ای
 دشمن چند اگر مرا میشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میری و میگوئی من بام جعفر اینطور گفتیم و ام جعفر بنویس
 بمن جواب داد اینک من بهمان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در جعفر عامه احوص را شمرسار و خود را بری
 الذمه کرد ام جعفر بنابر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفاد و عرب مشهور و ثلث
 که او فی من ام جعفر سبب شهرت او اینکه شخصی بنوم بضر بن اختلاب بمشار نجیب بلخی شد ام جعفر او را از
 دشمنان خطا کرد و گمان نمود که او برادری خلیفه ثانی است چه اینوا فقه در بهمان مان بود وقتی در مدینه متوفی
 نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت بهیضه که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت مهربانی
 که با کرده ممنون میباشم و از آنجا که ام جعفر از ابنا سیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نمود و او
 معاودت داد بنابر مشورت ابن اثیر ام جعفر کینه داشت نفرز صحابیه است که یکی از انصافا طمه بنیت اخلاص
 خواهر عمر است و از وجه ابی اسب که در حق او تمنا نمیکند شده و نیز بهیضه را دارا بوده و ام جعفر از
 نساء مشهوره و بصرو است که در خلافت خلیفه ثانی مغیره بن شعبه و ابی بصره بنی الطلت با او ششم و از
 منصب خود معزول گردید و برین ریه مولی نسبت ابو بکره اشقی صحابی و برادران امی و زیاد بن سم
 و نافع بن کلده و ثعلب بن معبد شهادت دادند از آنچون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره
 از جم معاف گردید و شرح اینوا فقه در تواریخ مذکور است ام حبیبیه بنت ابی سفیان از زوجه
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی بنوم عبید الله بن
 حجن و از بنی کوفه و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشف اسلام شرف گردیدند و بحکمت که حجر نگاه
 اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبیه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبیه گفتند
 و اسم او را به بود عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبیه
 قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه در گذشت و ام حبیبیه بواسطه ثبات دین اسلام مهاجرت
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبیه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت
 و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال هفتم
 هجرت که بلوک اطراف سفر اناثور و انکس را از بخت خود مختصر میفرمودند عمر بن امیه الصخر را با نامه
 اصحبه بن بحر سلطان حبشه فرستادند و ضمنا سفارشش فرمودند که سلطان مشارالیه ام حبیبیه را در حال

الحاح حضرت بنوی صلی الله علیه وآله در آور چون نامه حضرت سلطان حبشه رسید در حضور حضرت اقبال
 اسلام کرد و امیر ترویج امیر حبیه انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهارصد درم از طرف حضرت با جمعی
 داده شد و امیر حبیه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد و از خود امیر حبیه منقولست که گفته
 در حبشه بودم و از جانی خبر نداشتم روزی جاریه نجاشی ستاده با برهه آمده فرود داد که نجاشی از جانب پیغمبر
 مأمور و کیاست که تو را مرا و جت آنحضرت میرند ساز من نجاشیت سرور شده دو دست بند نقره که
 در دست داشتم با حلقه های نقره انگشتان خود ببرد کانی با و دادم با بجمله امیر حبیه را در دین صلابتی بوده گویند
 قبل از فتح مکه نکاسیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلہ بنی خزاعه و رفع تعذیرات و تقویت
 عهد آنها بدین منوره آمده بود بخانه حضرت رسول صلی الله علیه وآله رفت که با دختر خود امیر حبیه ملاقات
 نماید و در اینجا خواست که در فراش حضرت بنشیند امیر حبیه بدو نسیج ملاحظه و او را منع کرد و گفت
 تو مشرک هستی و در فراش من نسیج قدم گذاشت ام حسان در فحاشات الانس ام حسان را دارا می تمام
 ولایت نوشته این زن از مالی کوفه و زبرد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با
 سفیان ثوری محاصر و سفیان زیارت او میرفته روزی با ثبات لبت ام حسان سیدی که کرده جویند
 حصیری نیافت باو گفت اگر چه عمر تو و چیزی بنویسی از نور عایی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان این
 قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا میخواهم منایم تا چه رسد از مخلوقی ضعیف
 و بنحو اجماعی بر من بگذرد که جز بیا دخدا باشم کیفر زن صحابیه بهم مکنی با ام حسان پیش ام حکیم
 البیضاء دختر عبد المطلب و عمه حضرت رسالت پناهی مییابا شد بواسطه نفوست بدن
 او را بیضا و قبه الی بیاض می گفته اند در نظم مشرقی قادر و آشته و ایات فیل را در فرشته پدرش انشا کرده
 و یکی ذالندی و المکرمات
 بد مع من دموعها طالات
 ابان الخیر قیارات
 کریم الخیم محمود الحیات
 و غیثا فی الستین المحلات
 تدوق له عیون الناظرات
 الا یاعین جودی و امستهلکی
 الا یاعین و میحک اسعدنی
 و یکی خیر من ربکا المطایا
 طویل الباع شبیه ذی المعالی
 وصولا للقرابة هریزیا
 ولیشاحین تشجر العوائی

عقید بنی کفانه والمرحی
ومفسرهما اذا ما صاح بهما
فبکیه ولا تشبی الحزن
اذا ما الدهر اقبل بالهنات
بدهیه وخصم المعضلات
وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخرومیت زنی صحابیة و دختر حارث بن هشام المخرومی است که از رؤسای
قریش بوده جیری که بقبطه ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز وقتست
بشارت بیا شد ام حکیم المخرومیت ابتدا در مزاجت پیر غوی خود عکرمه بن ابی جهل بود و در یوم فتح مکة
قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول ص امان گرفت اما عکرمه از آنجا که عدوانی سخت
با دین اسلام داشت چون مکة فتح شد نسبت بین کریمت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساهل
میں در وقتی که میخواست کشتی نشیند باورسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان
آورده ام و او را مر اجبت داد و بکنه حضرت نبوی ص مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او
کردید و عکرمه در غوه یروشک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بنجاله بن عبید که از صحابه بود ظاهر گردید و
در آن اوان وقته اجنادین پیش آمد و خالد بنکوحه خود را همراه برداشت و زفاف را بعرض راه
قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمود خالد خواست عمل زفاف را با انجام رساند ام حکیم گفت
خوبست بعد از پرکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن عبید
گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در اینجا مقتول می شوم بنابراین ام حکیم موافقت را می خالد
نمود و در تمام آنجا در نزدیکی جسر خیمه بر پا کرده زفاف بعمل آمد و بدینجبت جسر مذکور معروف بقبطه
ام حکیم گردید با بنجله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد
و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخرومیت با ستون خیمه غفلت افراز و شمن
مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر مسطورات صاحب آغانی ام حکیم الواصله زوجة
عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بود و است چون شرف و کمال چون و جمال را با هم صل
کرده معروف بواسطه شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصله بن الواصله گفته اند خالک ذکر آن
در محل خود بیاید عقد شرا و جت ام حکیم و اصله یا عبد العزیز در حیات و حضور جواد و عبد الملک بن
مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعری معروف جبر بر و عدی بن رفاع بر حسب دعوت حضور

بهر ساینند و شعرها در تنبیت و تبریکات انیمز و جنت نظم آورده و در هزار و پنجم صلیبه گرفته و نیز صاحب
آغانی گوید اقم حکیم الواصله بشرب خمر معتمد بوده و قرح کر سبب اتی داشت که با آن شراب و آب
و کاس ام حکیم نزد ادبا مشهور و از شتا و شقال طلاق تر قریب یافته و اشعاری در باب این کاس گفته
که در حله یا نزد ختم آغانی سطور و از آنجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید شیبیه است

عَلَدَانِي بِجَانِقَاتِ الْكَرْمِ	وَاسْقِيَانِي بِكَاسِ امِّ حَكِيمٍ
أَهْأَتِ شَرَابَ الْمَدَامَةِ صَرَفًا	فِي أَنْاءٍ مِنَ الزَّجَاجِ عَظِيمٍ

و پنج نفر زن صحابیة دیگر باین اسم نامیده شده اند اقم خارجة دو نفر زن صحابیة باین اسم
معروف بودند و اقم خارجة زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که بکلیش
حال او از ناخن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این اقم خارجة چون بزودی و آسانی
قبول نکاح بر مردی نموده نکاح او ضرب مثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیرد بگوید
میگفته اند اسمع من نکاح اقم خارجة پس مثله نمائند که اقم خارجة باین موضوع مثل است لا غیر اقم
الخیار این زن زوجه ابو الخیر شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو الخیر و شریک
چون در حق زوجه خود گفته است شعر

قَدْ أَصْبَحْتُ امَّ الْخِيَارِ تَدْعُنِي
عَلَى ذَنْبِ كَلَّةٍ لَهَا صَنْعٌ

و این شعر در شواهد تنقیص امر او شده و بمقتدر لازم
بود از اقم الخیار ذکر شود اقم الخیر البغدادیة از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی نموده از معارف علمای زمان خود که بحجری کامل گذشته
و بافاخت و تدیس طلبه علم استغنی ساخته ابن البطی و ابو المنذر الکافغدی و شجاع الحربی را دیده و بطور
استماع اخذ علم حدیث نموده بعد با انتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عمار کوفی
نقی الدین سلیمان و ابن سحده و ابن شحنة و فاطمة بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین انساب
اجازه گرفته اند این زن علما و فضیل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بکس متخطی رفته و حج نمود
در سال شصت و چهل هجری در گذشته است اقم الخیر بنت اکھریش زنی است تابعیة از
اہل کوفه معروف بذکا و در سخن سرائی قادر و توانا در حضور حضرت بنوی صلی اللہ علیہ و آلہ است
ولی با اصحاب معاصر بوده در او ان عرب صفین از امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرقوم

میگرد و در کتب محاضرات درجائی که از حلقه معاویین میگویند حکایتی ازین اتم انجیر نقل نمینماید و آن
 اینست که معاویه بکتولی بوالی کوفه نوشت باینضمین که اتم انجیر دخیجریش را نزد من فرست تا
 از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سوال کنم و اگر از تو خیر کوید متوجه دهم و اگر شبر بجز را رسانم چون
 مکتوب معاویه بوالی سید بجان اتم انجیر رفت و برای او بخواه اتم انجیر گفت من از راه اطاعت معاویه
 خارج نشده ام و راه خلائی نرفته بجهانم پیچیدم و دروغ نمیکویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی
 معاویه را ملاقات کنم باجمله اتم انجیر غریمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای اتم انجیر بجا
 همانطور که نوشته رفتار را از تو بخواهم شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا بجز خواهد داد تو چه
 در حق من خواهی گفت اتم انجیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد
 نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت اتم انجیر باسایش و رحمت طی مسافت نمود
 تا بدر خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرائی خود جای داد و پس از چندی روز در وقتی که ندما و
 اصحاب حاضر بودند اتم انجیر را احضار کرد اتم انجیر حضور پیور ساینده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
 و رحمه الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا اتم انجیر آیا در عرض راه بنو خوش گذشت و آسوده
 بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و سلامت و خوشی باینجا حث غرت رسیدم معاویه گفت
 ای اتم انجیر بواسطه حسنیت خود بر تو دوست یافته ام حالا باید حرفهای که در رفته صفتین بن و قتل عمار
 بن یاسر مسکینی باز گوئی اتم انجیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته بارانگر نگرد و اتم انجیر طرم رفته است
 و آنروز هم بجلت صدره و ضجری که بدان دوچار بودم انحر فضا بر زبان آوردم اکنون گفتن اینها بی اثر است
 اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رویا هل مجلس کرده گفت از شما کدام
 حرفهای آنروز اتم انجیر را بخواطردارید که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را
 بخواطردارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من اتم انجیر را دیدم سوار شتری بود و تا زیاده بدست داشت
 و میگفت ایها الناس انقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکارا
 نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده و در خلعت چل و انداخته و عقل را بر شما دیده و به
 آن کجاشته خدا شما را رحمت کند کجا میرود آیا از امیر المؤمنین علی فرامیکنید یا از قال میگزیرید
 یا از اسلام اعراض نمائید نشنیده اید خدا باری تعالی فرموده است و لنبلونکم حتی تعلموا

الْحَاجَّةُ مِنْكُمْ الصَّابِرِينَ بعد از آن سر پیمان بلند کرد و گفت **اللَّهُمَّ قَدِّمِ الصَّبْرَ صَفَ الْيَقِينِ وَبَيِّنْ**
يَا رَبِّ انْقَضِ الْفُلُوقَ جَمْعَ اللَّهُمَّ بِهَا الْكَلِمَةَ عَلَى النَّفْسِ قُلُوبَ عَلَى الْفُلُوقِ
 پس از این دعا اتم انجیر کلبائی چند عا کر حضرت امیر المؤمنین علی را بقال با تو تحریص میکرد معاویہ بعد از این
 این کلمات گفت یا اتم انجیر از انجیر مقدسی بدست من خواستہ مرا بکشتن دی پس اگر من تو را بقتل
 رسانم بر من ایرادی نیست اتم انجیر گفت مرا اندوختی نیست و کسی مرا خا ادا کشت که بسبب شقاوت او من
 بعد از تو فایز گردم معاویہ گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی اتم انجیر گفت من در حق عثمان
 چه گویم مسلمین او را خلیفہ کردند پس از آن با تو میل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویہ گفت آیا در حق عثمان
 بهینه ریح تو کافی خواهد بود اتم انجیر گفت شهادت من با انجیر نفی از برای عثمان در نظر من است چه عثمان
 سابق انجرات در درون جزایف الدراجاست معاویہ گفت در حق طلحہ چه میگوئی گفت حضرت رسول
 او را بجهشت بشارت داده پرسید در حق من چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول چه گویم
 گفت او را هم با حضرت بجهت مرده داده اند انکا اتم انجیر گفت ای معاویہ ترا بخدا می تحال قسم
 میدهم که مرا ازین سؤالحا معاف دار قریش از حلم تو سخنا میگویند معاویہ گفت ترا معاف کردم بشویم
 بعد از آن با وجوایز و عطایا داده مرض نمود که معاویہ دست نماید اتم انجیر بخت صخر را و ابو بکر صدیق
 و از صحابیا است اسم و سلمی بوده و عمر زیادی نمود و از ابو قحافه و ابو بکر میراث برد و گویند چون ابو بکر متوفی
 شد اتم انجیر او را در غوشش گرفته بهیبت حقیق که خاد کعبه باشد برود و دعا کرده گفت یا رب اعشق هذا
 من الموت و طول زندگانی ابو بکر را از خدا خواست کسی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار سخن در اند
 این رجوزه را خواند یا اتم المؤمنین بالتحقیق **فَرَحْتَ بِحَجْلِ الْوَلَدِ الْعَتِيقِ**

يعرف في النوراة بالصديق اشخاصی که در اینجا حضور داشتند این رجوزه را
 شنیدند و یکی از وجوہی که طلق بود ابو بکر بعقیق نوشته اند تا بین حکایت است اتم الدرداء زنی
 بوده است صحابیه ستماء بخیره و شومر او ابو الدرداء از زنا و اصحاب بشمار میآید اتم الدرداء احادیث
 کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده
 ابن کثیر و از زنی عاقله و فاضله گفته و شومر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویم
 میباشد و حضرت رسول ۱۲ فرموده اند عویم حکیم امت نیست چون شام فتح شد ابتدا انصاف و انجارات

با و دادند بنا بر احوال در سال سی و دو هجری در گذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
 بعضی گفته اند ابو الذر را بعد از مدینه طیبیه بازگشته و قبری که در اسکرا است و مرقد ابو الذر را میگویند بنوب
 ابو الذر را و دیگر است یا اصلاً قبر ابو الذر را نام نیت و غیر ازین خبری در دیگر در اسلامبول است که غروب
 بصریه میدانند لکن خبر مرقد ابو یوب باقی نبوت پیوسته ابو الذر را و زوجه دیگر داشته که او نیز کنایه
 با تم الذر را بوده ولی انیز را بعد از رحلت حضرت رسول ص در خانه نکاح در آورده و در کثرت
 حضور حضرت رسول ص متوفی است اتم الذر را و خیره اتم الذر را کبری می گفته اند و دختر ابی حدر را
 سلمه بوده و اتم الذر را که بعد با مناسک ابی ابو الذر را رسیده و معروف بجنوری شش با و حیمه نام
 داشته است اتم رحله القشیری زنی بوده است صاحب طبع موزون و شرف خویش و بیان
 فصیح و اتم متفق بر او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی انیز را بجنوب حضرت رسالت پناهی
 آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته انا ذوات الخدود
 و حال اذ بالبعول من بیات الا و لا و محرمات المهاد و لا حظ لنا فی الحیث فضلنا شیئاً
 یقر بها الی الله عز وجل این عبارت را در حله شبیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بجنوب حضرت
 رسول ص عرض داشته و شرح حال اسماء انکاشته ایم و معنی آن است که ما زنان پرده نشین میباشیم
 و در زیر چکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و با سر خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و اگر
 و ثواب حسابی بوی بجهه ایم چیزی بیا بیابا بوزید که وسیله تقرب با جنوب است پروردگار کرد و سید انبیاء و مرقد
 شما از زمان از ذکر خدا غافل شوید و چشم خود را از دیدن ما محرم بلند و بطوری تکلم کنید که یکانه صدای شما
 بشود تا بخور و مثاب خواهید بود در کتاب اصحابه بطور است که بعد از از حال حضرت نبوی اتم رحله
 القشیری حسین علیها السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه می گشت و اشک می ریخت چون بدر خانه حضرت
 فاطمه رسید با سفت تمام این بیت انشا و نمود
 هیبت لی خروا حیث من داد
 یاد ارفاطه المعهود ساحتها
 اتم و روان زوجه خلیفه اول ابو بکر
 و عایشه و عبد الرحمن از بطن اتم و روان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای انیز
 شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است اتم سعید دختر عصام
 حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شد و چون آسمش سعدویه بوده در حرف سین

ترجمه حال او بسیار و اتم بعد کتبه مفت اغراض صحابیاست که یکی از آنها مادر سعد بن معاذ شهبان و او
 برای سپردن خود نحوه کرده و گفته است **و لیسند سعد بن خرامه و جد**
 نسل بن سعد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که **نکذیب الامم سعد و من**
 در مسیر کوید و من خصایص المصطفی ان یخیر من شاء بما شاء اتم سلمه از زوجات طهرات
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی اتمینه بن المغیره الخ و میته میباشد اتم سلمه را ابی اتم بن
 عبدالاسد المخزومی تزویج نمود و فرزند می آورد که او را سلمه نام نهادند اتم سلمه بن کثیره
 گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و فصاحت عقل بوده بعد از آنکه بشرف مناحت سیند
 اتم علیه الصلوة و السلام شرف شد رسید و هنگامی که در شرف از آنحضرت فرا گرفته خط
 و روایت نمود در قریه خلافت عثمان اتم سلمه عبارت مطور در ذیل او را پند داده و نصیحت
 کرده باینکه مالی آری رعیتك عنك نافرین و عز جناحت نافرین لا یقف
 طریقاً کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یجئها و لا یقتدح یزید کما علیها سلام آگاه بود
 حیث توخى صاحباً فانها لکما الامیر کما لا تمکون و لم یقلها هذا حق الموتی قضیت الیاء و ان علیک حق
 یعنی ای پسر من سبب چیست که رعایای ترا از تو مستقر و از زیر بال تو خارج می نمایند ای را که حضرت
 رسول الهی می پویند محکم و آتش را که می فروخته و در روشن نما و همانطور که یاران تو ابو بکر و عمر رضا کردند
 رفتار کن چه آنها امر را حاکم داشتند و از راه مکر دیدن این حق مادر می من بود که نسبت به او ادا کرد
 و حق تو نیست که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باینکه کلمات داد و در ضمن مثل معروف هو کالی الرند و
 صلوات الرند در جمع الامثال مطور است چون اتم سلمه عمزاده و لید صحابی سپر و لید بن سخره بوده
 در مرثیه او این اشعار را نهاد نموده است
 قد کان حنیفاً فی السنین و حنیفاً فی المهر
 مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشر
 یا حنین فابکی للولید بن الولید بن المغیره
 اتم سلمه و دختر لیث بن خالد و قبیلہ بنی خزرج
 و مادر انس بن مالک است این زن از قنات صحابیات بشمار آمده و از باب درایت و دانش بوده
 شوهر اول او مالک بن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او مکرر شده بشام رفته در آنجا در گذشت
 و اتم سلمه مدتی بشوهر زیست بعد از آنکه بشرف اسلام شرف شده بود از اهل قبیلۀ او و ابطال

انصار ابو طلحه انصاری و اراخو است که رشد و ابو طلحه اگر چه مردی غنی و معتبر بود اما چون بنو زقر
 اسلام نکرده و از شریکین شمرده میشدند و به علت متغذ زینب و بنا بر این ام سلیم در جواب گفت من مثل تو
 شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر انما یعنی که پیش است منیت که من مسلم و تو کافر شکی ایام تلفت
 نیستی که خدای را که پرستش بینای از زمین میر و دید و بعد سوخته شود و شرم بخشی که شجعه چوبی سجده میری این
 در ابو طلحه اثر کرد و انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود و سکنایک سید انبیاء بنی هاشم
 بجهت فرمودند و در منزل ابو ایتوب جای گرفته بیک از سبیلین بقدر وسع و استطاعت هدیه بخشید
 تقدیم کردند و در ان زمان ام سلیم شکم بست بود و چندی نداشت که بدیه انجناب نمایان چار سپر خود را
 که دوازده ساله بود و بجهت حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این سپر را برای احد
 گذاری شما آورده ام قابل ان حضرت منیت اما خادم شما و فرزند منست دعائی در حق او فرماید حضرت
 بنوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فقیض و رکعت دعا کردند و از اثر ان دعائش
 یکصد و سه سال زندگانی کرد و شداد منسر ز نازاد بوجود آمد که نهاد و بهشت نغمه سپر بود و فقط دو
 دختر و اموال و کثرت انس نیز از نازاد حساب و تحایر بیرون شد و انس در خلافت عمر مجبره رفت
 که بخدمت علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در انجا بدار بقارفت ام سلیم خواهری داشت
 کنایه با تم حرام که او نیز در حضرت بنوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 بعضی اوقات بخانه آنحضرت میردند و در او ان گرمی هوا در انجا نه خواب قبوله و استسحت
 مینمودند و حضرت بخواب قبوله میخاد بود و روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشمش گشودند و توهم
 و اتمرازی فرمودند و با هم حرام گفتند در عالم رویا بعضی از امتا غم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
 تخت قرار میگرفتند بجز انحضرت (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
 الله دعا کنید که منجم با انجماعت باشم و در ان غرض حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از انجست خواهی
 بود و این مرده فتح خزیره قبرس بود که سپهر داد و با بجم چون خلافت عثمان رسید عسا که اسلام بجز
 و ترغیب معاویه برای فتح خزیره قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عباد بن الصامت
 با آن اردو براه شد چون با خزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه را به راهی باقی گرفت و ام
 سلیم منیت سجیم نیز زنی صحابیة بوده است اقم عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

بنی امیه است که بعد از صلاح مشهور پیش از آنکه از باب سیر این اقم حاصم را دختر سیر اقم حاصم سابق
 انکر دانند که نواده عمر شود و شیخ اکبر در مسامرات گوید اقم حاصم خفید و قریه عمر است که بنده عمر را هم
 خلافت خود بشی در کوه پهای مدینه منوره میبخت از درون خانه کشید و اداری بدختری میبخت و سیر
 آب دخیل کن عمر درست گوش داد و دید دختر یا در سیکو یققلب کار زنی است و عمر را را انقیل کار
 منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما شود دختر تن در نما
 جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه طاعت کشیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات راسی و دست
 ایند دختر خوشنود شده او را در جهانه نکاح سپرد خود حاصم در آورد و از اقم حاصم مادر عمر بن عبد العزیز
 بوجود آمد ابو الفضل سیدانی در جمیع الامثال در ذیل مثل لیست حفصه من الرجال اقم حاصم گوید اقم
 حاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این اقم حاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر
 او حفصه را برنی نگرفت اما چون حفصه دارای اخلاق اقم حاصم بود و کسان عبد العزیز چندانی از او
 خوشوقت نبودند گفت لیست حفصه من جال اقم حاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق اقم حاصم نبود
 اقم عباس بن ابی الفتح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بایسته فاطمی
 خلفای مصر رسیده مسجد عباس در مصر که در خطه مقرری فی کرمی از آن شده از انار اتین پیش
 و آنرا در سال پاینده و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب شد و مقرری میگوید اقم عباس
 زنی بود مغربیه ستمناه به بلاد و ابو الفدا اینو سید بعد از ابو الفتح شخص معتبری معروف بجاد و
 بن سالار اقم عباس را تزیج نمود و بوزارت الظاهر بایسته قابل آمد بعد از عباس سپهر شار الیه
 او را از این تنه محروم و خود وزیر شد پس اقم عباس اقم وزیر گردید و اقم حفصه شمس فاطمه
 بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او باید ویتی که در کتب خود در باب کان
 انت تکنون مساجد تدبیر

ذکر و امیر و دنیا از مشار ایما میباشند
 اذا تهب شمال بدیل

میخواند است اقم العلما دختر یوسف نام با جاندی بوده صاحب طبع و فایده بدیات ممتاز
 سال پاینده هجری در شهر وادی الحجاره میریته و لفظا است و فصاحت اشعار داشته در فخر الطوب
 اشعار بطور در ذیل را با سقم اقم العلما نوشته و او باین ابیات خلاصه فی را مدح گفته است

كل ما يصدركم حسن
تطفنا العيون على منظركم
من يعيش دونكم في عسرة

وبعد يا كمد تحلى الزمن
وبذكر اكمد تلذ الاذن
فهو في نيل الاماني يغيب

ابن اثیر گوید اقم العزائم وولفرزان صحابیه بوده است اقم علی زنی است عارفه که اورا دارا مقام ولایت دانسته اند و در تفحات الانس شرح حال او نگاشته شده و زوجه احمد خضرویه که از انقیاد بوده و از شیخ ابو خضیر و ابیست نموده اند که گفته است تا روزی که اقم علی زوجه احمد خضرویه را ندید بودم جنس زن را حقیر بشردم و گفتا را بنار مگردیدم و بعد از آنم چون با این زن ملاقات کردم دایم با اینها نعمت معروف را بحسب خواهر عطا میفرمایند و ترجمه حال اقم علی نقیته الارمنازی و در حرف تا نگاشته خواهد شد اقم علیسی کینه زن نفرا زنانه معروفه بوده یکی صحابه و دیگری دختر بادی خلیفه جمعی که مانسون اورا بیفحیح نموده و بیتمی دختر ابراهیم بن اسحق الکربلی است که در علم فقه اورا با مهارت صاحب قنوی و محفل استناد و اعتماد دانسته اند و این زن در سال سیم و بیست و شش هجری در گذشته است اقم الفقیه باور اینچنین است که در جنگ کربلا از جانب حضرت امیر المؤمنین علی مقرران کریم را بمیدان جدال برد و چون اینکار کرد دست است اورا قطع نمودند و قرآن را بدست چپ گرفت و دست چپ او را نیز از تن جدا کردند و آنوقت با سینه بخنجر قرآن کوشیدند تا جان برادر او اقم الفقیه این رجوز و بخواند

لا هم ان مسلما د عاهم
واممهم قائله تراهم
قد خضبت من علق نخاهم

یتلو کتاب الله لا یخشاهم
تأمرهم بالقتل لا تنهاهم

اقم الفتح و خضر احمد بن کامل بن خلف بن شجره بن منظور الشجرى البغدادی محدث مشهوره بوده که اورا ابنة السلام میگویند عمری طولانی کرد و دیرگاه بی تعلیم احادیث پر داخته در سال شصت و شش هجری وفات نموده اقم الفضل امش لبایه است و پیش در ترجمه حال اسماء بنت عیسى فکری از او شده و مشار الیها زوجه جناب عیسی عم حضرت رسول الله و خواهر حبیبی و حبیبی میبوی محبت انکارش است که از زوجات مطهره بنی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و از حیثیات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس رئیس سپه از بطن او بوجود آمد فضل و عبد الله و معبد و قثم و عبید الله و عبد الرحمن و چون کبرا آنها فضل بوجود و با به مغظمه کثافت

نام الفضل شد و وجواب عباس را هم بناسبت پدر فضل بود و ابو الفضل گفته اند و عبدالله صاحب
 التفسیر معروف بتفسیر ابن عباس است و اورا ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل را
 بر اینکه از صلب شخصی مثل جناب عباس و ارثی مثل نضر فرزند نجیب که دیده اورا نجیبه شمرده و آیات
 مشهور را در حق مشارعها نظم در آورده اند

اما ولدت نجیبة من خلد

اگر بهیضا من کھلة و کھل

و خاتم المرسل و خیر المرسل

گفته من بطن ام الفضل

عم النبی المصطفی ذی الفضل

جناب عباس را از بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشتند
 و بنا بر این عدد فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کمترین این چهار پسر بود و متبکیه اورا

انموه انصار و اعشيرة

و اجعل لهم ذکرا و انم الثمرة

میگردانیدند این سه مصرع را میخوانند

یاد ب فحاصل کرا ابرو

ام الفضل دختر مأمون خلیفه عباسی است که خلیفه ابی جلال اسل اورا با مام محمد ثقی جواد سلام

علیه بر نی داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال و ولیم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات

الله الاکبر که دید اینرا سنان العرس گویند چه در این سال مأمون دختر خود ام الفضل را با مام محمد ثقی جواب

امام رضا علیه السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بکنج خود در آورده و متبکیه منظور را کشف

الغمه نقل کرده میگوید چون مأمون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام بدهد

عباسیسان از آنجنی باخبر شده ابا و اعمام نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دو تن از ابان این

سلسله اتفاق نموده نزد مأمون آمدند و اورا منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار

کنتی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میان ما و اینخوانواده دشمنی قدیم

است و خلفاء را شدین که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت میدادند بلکه در مقام و استیلا

آنها میگویند و ما بجز ارعاع و مناجات شر رضا را از خود دفع کردیم نیز مان باز خلیفه را دعوت

پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه ام الفضل را یکی

از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون اینجا عت آرائی خود را اظهار داشتند مأمون

در جواب گفت اما آنچه میان شما و آل ابو طالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدید و انصاف

در آن برینید دانید که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در بزرگ و استیصال آنها
 سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال نتیجه و ارتکاب آن اعمال شنیعه مخصوصاً قطع
 رحم و قسم بذات و حب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از وسیع ریاضت علی بن موسی
 الرضا ع پیشتان نبودم بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با اوجیت
 انکم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا فرامید و اینکه حالاً من میخواهم جواد را جهت خروج
 دخر خود اتم افضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
 من در کالات علمی و علمی بر تمامی اهل عالم فایز میباشند چون انجاعت از مأمون این سخنان شنیدند
 گفتند انجلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
 داعیه هست بهتر آنکه چیزی مسلمت دهد تا او کسب علوم کند مأمون گفت وای بر شما من با چو ل
 آن کودک از شما داناتر م و از اهل بیت است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و آنها در کسب
 علم از عالمای نافقه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق اینمقال بر شما ظاهر گردد و او را
 امتحان کنید گفتند خدا ترا پائیده دارد انجلیفه حالاً بر سر انصاف آمده ای اکنون ما شخصی را از علمای
 قرار میدیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مشقه پرسد اگر جواب را درست داد ما را متابعت
 تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دو و تو امان عمل مأمون گفت قرار چنین است
 و همین بس انجاعت با اتفاق از نزد مأمون بیرون آمده پیش یکی بن اکثم که از فضلاء مناظرین آن
 زمان بود و مأمون او را دارای ثبوت و مرتبتی عظیم میداشت و منصب قاضی القضاة فی تمام
 ممالک مأمون بوی تعلیق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در
 مجلس مأمون مسأله چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مأمون را در حق انجناب ظاهر
 نماید و مأمون از داعیه نا حساب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بچی دادند
 روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یکی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و یو اخوان ایشان به نظر بودند
 که یکی هم الان امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مأمون یکی را بطلب امام محمد تقی
 فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
 انساب امام محمد جواد علیه و علی ابائه السلام در مجلس تشریف قدم از زانی فرمود عباسیان

بایکدیگر حرف میزدند و چیزی گفتند از جمله حرف آنها این بود که محمد جواد افضل است و معلوم نیست که از دست
 این مجلس حرف تواند زد و آنچه رسید جواب مسئله یحیی بن اکثم که پیش منظرین است الفقه بعد از سائی
 یحیی بن اکثم روی بامون کرد گفت انجلیف بر خست است که از ابی جعفر محمد مسئله پرسیم مأمون گفت از خود
 انجذاب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرد و عرض نمود حلت فداک اذن میدی مسئله از
 مسائل شرعیة از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی پرس یحیی گفت خدایت شوم چه میفرمائی
 در حق محمدی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولاً لای
 آن را کوش کن بعد از آن هر شیئی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن صید
 را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم محرم است قتل عالم بوده یا جاهل و عدا آن قتل را مکرکب شده یا نه
 و خطاء و آن محرم از او بوده یا نبند و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر اینکار
 کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و از شمارای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص قبل از آن مصر بوده یا ایشان
 و این قتل در شب واقع شد یا در روز و احرام او بجهت بود یا جاج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی تعجب و بر سر
 گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس شجر یحیی را ظاهر و پدید آمدند مأمون از روی شفاقت
 و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس مأمون ام الفضل را بقصد امام
 و آورد و بعضی از مودعین را عقیده و نیت که مأمون در حال حیات و حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف
 النجیة و انشاء دختر خود ام الفضل را بقصد امام محمد تقی جواد در آورد و بدو خلاصه ذیل مجلس منور در وقت
 را از باب سیم چنین مقرر داشتند که بعد از نیت و عجز یحیی مأمون از امام محمد تقی احکام مسئله مذکور
 در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت از ایشان فرمایند حضرت الشرح اینچنانکه باید و شاید بفرمود
 و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد را رو یحیی بن اکثم
 آورد و فرمود ای یحیی از تو مسئله پرسیم یحیی عرض کرد یا بن رسول الله پرسید اگر دانستم عرض میکنم و الا استغفیر
 میثوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صبح نظر کرد در عورتی و نظرتش بر روی حرام بود و
 بعد از یکما عمت دیدن وی را و حلال شد و چون نظر در رسید باز آن عورت بر وی حرام شد و چون
 وقت عصر شد مجدداً بر او حلال گشت و هنگام مغرب باز بر وی حرام شد یحیی گفت و الله که من جواب
 این مسئله نمیدانم شما خود یا بن رسول الله بیان فرمایید حضرت فرمودند آن عورت علی الصبح کثیر

مردی بود و نظر اجنبی بکینه مردمان حرام است بعد از ساعتی آغز دوی را غریب نظر او بران کنیز حلال
 بعد از ساعتی او را ازاد کرد باز نظرش بر وی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بر وی حلال
 شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بر وی حرام شد اتم کتبه زوجة اوس بن ثابت انصاری است
 و اوس از صحابه و اتم کتبه صحابیة بوده چون اوس در غزوه احد کشته شد و نیزن با سته دختر از او ماند
 بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جا بلیت خواستند جمع اموال او را ضبط کنند و زوج و جود
 های او را محروم دارند چه رسم جا بلیتین این بود که بزین و فرزنداناش میراث نمیداده اند و ایه شیع
 و قاکلون التراث اکلا لما ناظر بایم طلبت ابنا بر این مورد کریمه و لیل النساء نصیب
 نازل شد و سیدنا ام علیه الصلو و السلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست
 اندازی ننمایند بعد از آن آیه یوحینکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت
 و با تم کتبه مشن و بدختران ثلثان و باقی بنی اعمام اوس داده شد و انفقول بر مذمب ابل تعصبت
 که زانرا از فرایض را بمنسوبان بی میدهند و امامیه بانی را نیز رد باصحاب فریضه میرسانند اتم کتبه
 دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و برزگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوچکتر از همه حب
 فاطمه سلام الله علیها بوده و بنی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و اتم کتبه را دختران
 وسطی میکفوه اند و ابتر رقیه را بنوا جت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او اتم کتبه همان
 سمت یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه اتم کتبه بعد از آنکه شش سال زوجه عثمان
 بود در سال پنجم هجرت وفات نمود و از انیز اوجبت فرزند بی حاصل نیاید و جماعتی از علماء اسلام
 غیر فاطمه علیها السلام را بر ابائ رسول الله صلعم دانسته اند اتم کتبه و دختر حضرت امیر
 المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهره سیده نساء آنحضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن محظمه را
 اتم کتبه و الکبری میکفوه و اولا عمر اتم کتبه و را ترویج کرد و یک دختر و یک پسر از انیز اوجبت بوجود آمد
 پسر ازید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطه دو جد و ذوالهمالین میکفوه اتم کتبه و بنی
 که در کتب سیره و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجه السعاده فی حجه الشهادة شرح داده
 در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر فقیر طرطینیه ارسال فرمود و اول
 قصیر نیز عقدی مرصع برای آن محظمه اهداء نمودند که بکجه عمر آن عقد در بیت المال سلیمین گذاشته

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق و مجلس یزید اقامه کثوم را بدید و خود را با انتخاب معرفی نمود
 یزید از او پرسید که مگر این زن را پیش مناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالتش بیش از امیر اطلس ملکه مابود
 باری اقامه کثوم را بعد از عمر کرده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و وزیر کواری انظلمه بدرجه اشعار است
 و علمای شیعه در باطن منکرند تزویج اقامه کثوم را با خلیفه ثانی اقامه کثوم نیز دختر حضرت امیر المومنین
 علی علیه السلام و معروف باقم کثوم الصغری است مخطبه مشار الیها را عبداللہ الاصفهانی
 عقیل تزویج نموده اقامه کثوم کینه یحیی از نسوان صحابه بود که یکی از آنها اقامه کثوم دختر ابی
 بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری ملناة باین کسبه بوده است
 اقامه کثوم دختر عبداللہ بن عامر بن کریر زوجه یزید بن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده
 و شرح ان از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکری برداری سفیان
 بن عوف بجا صرة قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با ان سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و
 بعد از ان خبر ابتلای ان جنش بعضی امراض و فقه ان از وقته و قوت برسد و یزید اظهار محبتی از

محبت آنها کرد و این دو بیت انشاء نمود

بالقد قد و قد من جمیع و من موم

ید یوم ترا عبدی اقامه کثوم

و ما ابالی بمالقات جموعهم

اذا التکات علی الانماط مرتفقا

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای

اینکه یزید از صد مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حتما باید خود شرکت آن ملیه و صدقه شود و کجا
 قسطنطنیه رود و یزید مجبور بر فتن شد با جمله اقامه کثوم که درین نظم یزید مشاهد و میشود ان یزید بوده و
 بقصیده برجی اسم او بند میسبب و همین زن سماء بودند و کثماة بام کثوم است که در ورود خبر شده
 امام حسین عا بایزید پر خاش کرد و استیجاش نمود اقامه معبد دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد اخراعی
 و سمش عاتکه اخراعیه صحابه السیت مشهور وقتی که حضرت رسول صا ارکه مخطبه هجرت فرمودند در وضع
 معروف بقصد یحیی اقامه معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاخری داشت که شیر و غنچه
 از ان عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با کلیه کچرا کا دیفرستند بنا بر این ان کو سفند در کثوف
 چادر آیتا ده بود و بنی اکرم در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از ان میش دو شیدند از اقامه معبد
 روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر نزد بود سالی خشک سالی سخی شد

و حیوانات حلف و کیا حی ندگشتند که بخورند مع ذلک هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن
 شقیق میشدیم در مواضع بسیار نیت می نمود است که چون حضرت رسول تم از منزل اتم معبد بمنعت فرموده شد
 بر دوازده معبد بخیمه خود آمد و بر خزانک نامش شیر بسیار در جیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد اتی لکت هذا
 عازب حیا و لا محلوب فی البیت یعنی ای اتم معبد این شیر را از کجا حاصل شد بمه کو سفید باد چرگاه و
 فی شیرند و حیران شیر و در اینجا نیست که دوشیده شده باشد این چه حال است اتم معبد صورت
 حال را حکایت کرد و ابو معبد گفت شامی آن بزرگوار را برای من بیان کن اتم معبد گفت رایت و جلا
 ظاهر الوضائف علی الوجه حسن الخلق فی نفس بخلة و لم تز به صولة و سیم قسیم فی عین عجم
 فی اشفاره و طف فی صوته صحل احوز الحلال زج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه طم
 و فی لحیه کثاثة اذ اصمت فصلیه لوقار و اذا تکلم سما و علاه البها و کا فی منطقه خرات
 منظره یجدن حلاو المنطق فصل لا تز و لا هذر اجملا للناس واجله من بعید و اهله و احبیه
 من قریب بعد لا تشناه من طول لا تقصیر عین من قصر غصن بین غصنین فهو انصر
 الثلاثة و احسنهم قد را له رفقاء یحقون به اذا قال استمعوا لقلوبه و اذا امر بتبادروا
 الی امره یحفو و یخشو و لا غابین و لا مفصل یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و گشاده
 روبرو و و شما را میگوید داشت نه شمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صبا جمال چشمش سیاه
 با فرخی و مژگانش انبوه صوتش صوته کلک و گنگان از شرم سفیدی و سیمای چشمش بکال مروی
 او پیوسته و دنباله آن باریک مویش مستحاده سیاهی گردنش بلند و ریش زیاد و وقت سکوت
 با سکینه و وقار و سبک کام شکوه و قدر و درخشندگی و افکار کلک است او چون در منظوم از دهن او
 سر ازیر میشد شیرین بان بود کشتار و نه کم که حل بر عجز شود و نه زیاد که یاده نماید صدایش رسا و خوش
 اینست از دو جویله از نه مردم و از نزدیک خوش اینده تر از همه خلق مذ طول القامه که ناپسند ناید
 نه قصیر که در چشمها خنجر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و غری و از آن و زیاد
 تر و قدر او افزون تر از هر آن او دور او بودند و چون سخن می گفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
 میکرد در انجام آن میگوشتند جمعیست و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود چون
 ابو مقبل او صاف مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

نموده اگر او را میدیدم هر اینه تبعیت او را اختیار میکردم و واقبت الامر ابو معبد و اتم معبد بفر
 اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحایب است شد و پوشیده نباشد که عبارت اتم معبد
 که گفته خالی بود و فایمین دو نخل دیگر مقصود از این دو نخل ابو بکر و آزاد کرده او فایمین فایمین
 که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بود و اندو اتم معبد اسم نه نفر از صحایب است
 اتم النساء دختر عبداللّه بن ابی جعفر اسی است از زنان عرب غرب که طبعی موزون داشته
 و اشعار آرد از نظم و انشا کرده و در مسامراست میخوابید و از او مسطور است که اینقدر از آن بسیار

جاء البشير بوعد كان ينتظر	فاجتمع الحق ما في صفوة كدد
من خيرها غدا باطلدى يا سربا	وفي واسره التدييد والنظر

از ایند و بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میآید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و آن
 غالب آنکه بعد از غلبه و فتح قصیده را نظم کرده چه در مدح محمد و روح او را بشجاعت و دلیری ستوده

ليث اذا فتحه الابطال حومه	ينفي الكتاب لا يفتي ولا يذد
---------------------------	-----------------------------

اتم هر زن در طبقات شمرانی در ترجمه حال نیز چنین مسطور است که دارای مقام ولایت
 و از خائنین و عابدين بوده و از خوردن بهشتیان قناعت نموده و بسرو سامان اعتنائی نداشته
 بیت سال موی سر خود را شانه نکرده با انحال کیسوی او کیسوی سایر زنان بجزو بنظر میآید که گویند
 در صحرا با بشیر برنجورده و میکفت اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور بشیر روز او گردیده
 بطرف دیگر میرفت اتم با شحم یکی از زنهای یزیدین معاویه بود و چون پسری از یزید برسانید و
 او را خالد نام نهاد اتم با شحم را اتم خالد گفت بعد از مردن یزید مروان ابو را بر زن گرفت و خالد
 او قوام گیرد و از شان خالد بکا بدید از چندی بکمر و مروان پسر او خالد دشنام داد و گفت ایان
 الرطبة الاست خالد این واقعه را با در شان اتم و شکایت نمود اتم با شحم گفت ایان را بلبی بوی
 بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت
 شده وقتی که مروان خواب بود با جوی خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن می بخاد و فرستاد
 تا ببرد اتم با نی دختر ابوطالب عثم بنی ارم صلی اللّه علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیرالمؤمنین
 علی علیه السلام بوده و اوصیای بیت مشهوره که در معراج حضرت رسول مذکور شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی سند و برخی فاطمه زهرا را فاخته نوشته اند بجز حال و وجه بسیرت بن عمر و الحزب می
 بوده و پسری از بسیره آورده که او را بانی نام نهاده اند و بدینجهت او را اقم بانی گفته و بسیره و از بسیره
 و اشخاصی است که روز فتح مکه معظمه فرا کرد و در اعتزاز فرار خود گفت لعنک ما ولیت ظهیر محمد

ولکنی قلبت بری فلم اجد
 وقت فلما خفت ضيقة موقفی
 ما اقم بانی تمام روز ایمان آورد و بشرف

واصحابه جبنوا ولا یخفوا القتل
 لسیفی غنا ان ضربت ولا تبلى
 و حیت لعود کالطیر الی شبل

اسلام مشرف گردید کویونچل و بهشت حدیث ام بانی از حضرت رسول سر وایت کرد و است
 در میان او با چنین معرکه است که اعراب در اعتزاز از فرار شما بسیار گفته اند اما هیچکس بخوابی بسیره
 و حارث بن هشام المخزومی سرورده و ابیات منطور در ذیل از حارث بن هشام است و در فرار

اللہ یعلم ما ترک قتالهم
 و جد ریح الموت من تلقائهم
 و علمت انی ان اقاتل واحدا
 فصدت عنهم و الاجبة فیهم

از غزوه بدر انشا و نمود و است کشته
 حتی علوا فرسی با شکر مرید
 فی ما زق و الخیل لم تبسده
 اقل و لا یسر و عدو مشهد
 طحاطم بقتاب یوم برصد

بن اشیر کوید خلف الاحمر ابیات بسیره را

بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی را عقیده آنکه از هر چه در باب اعتزاز از فرار گفته
 و انشا کرده اند نظم حارث رشیک و بسیرت محمد زهرا کوید حارث در بیت اول اشعار که در خون
 نگاشته شد انظار جلالت و پر دلی نموده چه تلویح میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب را
 فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلایست که خوف و هراس حال انهارا نکرده و نه
 و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که حکم تجلج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت
 اطباء گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون باو بخور
 کرد و اقم بانی غلبت نمود و خضر حافظ نقی الدین محمد بن محمد بن هند آله شریف است که در رو
 یختبیه میگوید ماه و دقیقه سال شصت و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی
 از او استغاده کرده و از اساتید مشارالیه بشمار میآید اقم بانی فریم و خضر شیخ نور الدین

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورنی الشافعی و مادر علمیه سیف الدین اخفی و محدثه است مشهوره که نیز از اساتید امام سیوطی بوده و در ماه شعبان بمقتصد و غنی و کرامت شده و سلطان کریم و کتاب طبعه که منظومه است در نحو و مختصر فی شجایع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایانی که جدا دری مشارح بود و تقییم او نموده از سن هشت سالگی تحصیل پرورده و از اکثر مشاییر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده و شب شنبه سلخ ماه صفر سال شصت و هشتاد و یک بدر و دزد کاخی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از اقم هانی بنت خند و اقم هانی بنت ابو الفوارس در کتاب النجم فی المبحر که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده و ذکر نموده و در باب اقم هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حنفی حافظین حجر عسقلانی بنیاید و میگوید شطر مطور در ذیل یا

ذا كنت لا تدری وعیرک لا یدری
واشار اقم هانی که ذیل بیت مبروره قرار داده است
على سائر الاحوال في الشر والجهنم
لعلك تمحلي بالسيادة والفخر
واعلم بان الله هو الكاشف الضر
وراذلهم من غير مل ولا ضجر
عليه سلام الله في الليل والفجر

این زن بحدیثی در تیل ساخته است شعر
اذ اجن لیل هل تعیش الی الفجر
فكن حامدا لله شاكر فضله
وكن ساجدا لله مادامت قادرا
فيا ايها الانسان لا تك جاها
حليم كرم خالق الخلق كلهم
وصل على المختار اشرف خلقه

اُمّ الهضاء دختر قاضی ابو محمد عبد الحی بن عطیه اندلسی است این زن طبی بدیهه داشته و در ادبیات ماهر بوده و قتی پدرش قاضی ابو محمد بن ولایت مرید مأمور گردیده و چون این مأموریت اسباب دور شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و شمی گریان نجانده اقامت الهنا ارجال بدید و این بیت را
يا عين صا الدمع عندك عادة
بتكبين في فرح وفي احزان

صاحب نفع الطیب من غصن الاندلس الرطب ای حکایت را روایت نموده و تصنیف میهم باقم الهنا نسبت میدهد اقم الیهثم امام سیوطی در او آخر مبر از امالی قالی نقل کرده گوید اقم الیهثم عجزی بوده است از بنی منقر که از اعضای نوان بنام میاید و قتی بیمار شد از علّت مرض او استفسار نمودند گفت یحیی بالد که فقهت ماده فاکلت حییه مر صفیقه هلفه فاعترفتی ز لحنه گفتند این چشم

اقتدار است گفت که گفتار اقسام دارد و نهایت منبر بری فصیح باشما سخن گفتیم پوشیده و نباشد که
 حجبی بضمیر و دوجیم شکسته گویند است که عربهای بدوی از پان کرد و از گوشت قاو و مره شده پیمایند
 و صیف گوشتائی است که برای بریان شدن روی آتش نمیکند از رو بلغم بکس با و فتح لام میشود
 بزغال ماده است و ز تخم بضم زاء و فتح لام میشود و جی است که میت انسان عارض میشود و در وقت
 شدت مرضی که با نیوج بضم ناء شده نمواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام ام المیثم میت که مرده
 که اش میخوردم بعد بضیافتی حاضر شدم و شکسته بزغال ماده که پراز گوشت قاو و مره بود خوردم
 و بنگار بدر پشت شدم اتم المیثم ابن حجر عسقلانی در اصحابه گوید اتم المیثم زنی صحابی بود و
 شهر را میگوید و دقتی که مغیره بن نوفل شوهر دویم امامت بنت ابی العاص که ترجمه حال آن

اشاب ذوابتی و اذل رکنه
 تطیف به لحاجتها الیه

پیش نگاشته شد در گذشته اتم المیثم
 اما مخرجین فارقتا القرینا
 ولما استیسا رفت رینا

و این اتم میثم همان اتم میثم بنت العریان نخعی

است و چند شعر معروف که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی
 با بر الا سودا و ثعلبی نسبت میدهند بعضی از این اتم میثم دانسته اند و آن اشعار نسبت اگر چه پیش هم نگاشته

الا تبکی امیر المؤمنین
 بصبرتها و قدرات الیقین
 فلا قرئت عیون السامعین
 بخیر الناس طرا اجمعین
 فذل لها و من ركب لتقینا
 و من قرأ المثنی و المبدینا
 و حب رسول رب العالمینا
 باتلک خیرها حسابا و دینا
 رایت لدم را ق الظاهرینا
 نری مولی رسول الله فینا

الا یاعین و یحک اسعدینا
 تبکی اتم کلثوم علیه
 الا قل الخوارج حیث کانوا
 انی الشجر المحرم فحجته ونا
 قتله خیر من ركب المطایا
 و من کبر السال و من حذاها
 و کل مناقب الخیرات فیه
 لقد علمت قریش حیث کانوا
 اذا استقبلت و جبرانی الحسین
 و کما قبل مقتله بخیر

يقوم الحق لا يرتاب فيه
وليس بكاتم علما لديه
كان الناس اذ فقدوا علما
فلا تسمت معاوية بن حزم

ويعدل في العدا والاقرينا
ولم يخلق من المتجربينا
نساء حارث في بلد سنينا
فازيقت الخلفاء فبنا

اقامت المؤمنين مقصودا زاهات المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلى الله عليه وآله شيئا وانما يازده فغير بود واند خديجه وعايشه وحفصة وخرعم و ام حبيبه و ام سلمه و بنت زمعه و زينب بنت جحش و زينب الهلالية و ميمونة و جويرية و صفية بنت نزار بن بازده نزار قریش و چهار نفر عربيه و صفيه که آخرين انهاست اسراييليه و از ابالي حير بوده و خديجه و زينب الهلالية و حيات سيد انبياء از دار فطالت کردند و در حين ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند

چنانکه حافظ ابو الحسن الفضل المقدسي گفته است
اليهن نقرى لما كرهات تنسب
وحفصة تيلوهن ههذ و زينب
ثلث دست ذكر هر مهذب

توقى رسول الله عن شبع نسوة
فعايشة ميمونة و صفية
جويرية مع رملة ثم سودة

مقصود از بنده ام سلمه و مراد از رمله ام حبيبه

و ترجمه حال مرد و نگاشته شد و اما زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را اقدمات المؤمنين ناميدند بنا بر نص قرآن کریم است و چون هر يك بسمت مادري بجوم نام داشتند بعد از حضرت رسول و انكاح انها حرام اما مسئله حجاب بحال خود باقى بود و از عموم مسلمين بروى خود را مى پوشيدند و علامه فطرانى در مواهب لدنيه با تمغنى تصريح نموده است اعيمه ثبتت عبد المطلب ابن هاشم و عمر حضرت رسول و خواهر اروى و ام حكيم البهيزناست که ترجمه حال مرد و نگاشته شد اميمه بنى چون خواهران خود راى عبد المطلب پدر خویش مرثيه گفته و صورت آن از استقرار است

الا هلاك الراعي العشرة ذوال فقد
ومن يالف الضيف الغربيه بيوتيه
كسبت وليدا خيرها يكسب لفقة
ابو الحارث الفياض خلعت مكانه

وساقى الحبيب و المجامع المجد
ذا ما ساء الناس تبخل بالزعد
فلم تتفكك توداد يا شدة الحمد
ولا يبعدن فكل حى الى بعد

فانی لباب ما بقیت و موجه
سقا لولیا الناس فی القبر بمطرا
فقد کان دنیا للعشیرة کما

و کان له اهل لما کان من وجک
و سوف ابکیه و ان کان فی اللحد
و کان خیمه اجمتا کان من حمد

و سیزده فقره از صحابه ستمائة با میمه بود و اندوا از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در
راه بیاید و آمنه زوجة ابن الدینیه که ترجمه حال او سابقا مسطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم کتاب
و در معابد التخصیص و تزیین الاسواق نوشته شد و امیمه نام داشت که اما در جلد اول کتابی این را
آمنه بنویند امیمه القحطاریه صحابیة بوده است از قبیل ابو ذر غفاری وقتی که حضرت رسول
غزمت غزو خلیفه فرمودند امیمه بالبعضی از زنان قبیل خود بخجرت بر نور انحضرت آمد و عرض کرد انا
نزدیکان شخج معک فی وجهک هذا فندادی الجرحی و ثقین المسلمین بما
استطعنا یعنی ما میخواستیم با حضرت تو مجراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نماییم و باندا
استطاعت خود با عانت مسلمین بر دوزیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده و حضرت داد
تا بعد با جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیه عالیہ امین الدوله دامت شوکتها)
عقبه منظمه مشارع لیسب از بانوان برای سلطنت و از محذرات عظیم الشان حرم جلالت است
در حضرت کرد و در سلطت شایسته ای علی حضرت بایون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته
خطوتی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل المعظم واجب فوریت بین
اصل صیانت از دار الخلافه طهران و شغل مفیش حمایت ضعیفای هر سامان عقل و لغایت و کاروان
ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفایه الفی و عقل منکر اعتناست و مؤید درستی و انصاف توان گفت
در حق این ستر عظیم القدر است که سرود و اند

ولو کان النساء کمثل هذی

لفضلت النساء علی الرجال

و دخی سبز نموده اند مختصر خود و تقوی پرده

عفاش با تا خیریه مطرز و مزین و ماثر جلیله او در ماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهور
و معین است و از انوقت که مرحومه مغفوره ستر گبری مبد علیا طاب ثراه و الله و علی حضرت
شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رحمت بیست برین کشید و در غرات فردوس
جای کریم پذیرائی نساء محترمه خانواده سلطنت و دودمان سعادت اقران خلافت در

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعد از قدر دانی و منزلت شناسی ذواب علیّه و احوالها موکوت
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و ترتیبات مشهور و منقول و نشان مثال بی
مثال شهر یاری که از استیارات بزرگ دولت ابدایت علیّه است و نشان شفقت دولت
فخیمه عثمانی درجه احترام و بلند ی بته و مقام مجلّه مشارالیه را ظاهر بسیار و شرح آن اخیریه او
از این قرار است (حقیقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام) شرح
نقره برای شهدای کربلا علیه رضوان الله بر دهر و اید تقدیم آسمان حضرت سید الشهدا علیه السلام
نیم نایج الماس تقدیم حضرت رضا (تعمیر و نقره طلا کوب مسجد کوه شاد) ده باب دکان وقف
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی (وقف کاشانک) بقعه و کسبه شاهزاده حسین
در آنامه (بنای پل در ناصر آباد و سمت لوارسان) طبع و تقیم تجانی تاریخ حضرت صدیقه طاهره
از مجلدات کتاب تاریخ التواریخ آخا یکم شاعر بوده و دیده که بنابر جلالت و حسب و نسب
و توانائی بشعرا و موزونان بدل توجه و احسان نموده و این شعر از دست شاعر

آه از آن دایمی که دار و درشته جان تاب از تو | و امی از آن لعلی که هر دم میخوردم خواب از تو

آخا یکم دختر محترمه قرای خراسانی بهتر کب خان محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون شسته شعر از تو

ز بهشت یاران عالم هر که را دیدم غمی دارد | و لا دیوانه شود دیوانگی همه عالمی دارد

آخا دوست زنی بهر واریه بوده و در ادبیات ربط و دوستی داشته بنابر طبع موزون شعر میگوید

هر کجی آن نه باین زلف پیرشان بگذرد | هر که بسیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

آما مه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند سماء باین اسم اتم عمده الله

دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام همیشه و مظل

مشار ایضا فاطمه نام داشت پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در

نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبدالله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که در

این شرف گردیده چه پدر وی حسن مثنی و ولید حسن البطل و مادرش فاطمه بنت حسین است سلام الله علیهم

اجمعین و بنابر اینکه مادر ام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر

قبیله بنی نهم که ابو بکر از آن قبیل است پس بنی هاشم ملحق میشود و بنی مادر ام عبد الله را ام فروز

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابطین
در حق این اتم عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیه کرامتی نوشته اند که کوفه
ان مجذبه غنمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و اتفاقاً آن دیوار در پیش
حسین مشرف باشد که دیدن شارحیج لطفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی
ذیوار بقدرت خدا بایستاد و او در گذشت انگاه فرو ریخت و اتم عبد الله کنیه یکی از بنات
حضرت سید الشهداء بوده. اتم **فرویه** بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجه
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله از بطن او بوجود
آمده اند و آنهایی که گفته اند اتم فرویه جدۀ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و اتم
عبد الله مادر آنحضرت دختر اتم فرویه است قوی ضعیف بسیار کرده اند و حضرت امام
جعفر صادق ع را دختری مکنایه باتم فرویه بوده است اتم **کلثوم** کنیه یکی از بنات
حضرت سید بن جاد ع میباشد نیز اتم کلثوم کنیه یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر مکنایه باتم کلثوم صفری داشته اند آرزوی
از محدثات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود این دو مطلع از وی بیا و کار نوشته است

شدیم خاک ربهت گردید دمانری	چنان رویم که دیگر بگردمانری
ماند اغ عشق او بر جام ازهر آرزو	آرزو سوز است عشق و من بر اسر آرزو

اتفاقاً نامش قابلیکه دختر منتر قرانی خراسانی در خدمت محمد خان ترکان عزت و حرمت
داشتی خود را بمشتر خان حاجی نکاشتی این بیت است

ولا دیوانه شود یوانگی هم عالمی دارد	زبشاران عالم هر کرا دیدیم غمی دارد
سینواری در علم عروض مستثنی بود این پانچ	اقا و دوست دختر درویش قیام
هر که کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد	هر کجا آئمه بان زلف پریشان بگذرد
هر که دامن کبر و این دردش درمان بگذرد	ای فحمان بو العجب در دیت دعا
زانکه عاشق ترک سر کوید ز سامان بگذرد	هر که عاشق شد از دیگر سر و سامان بگذرد
کریزارش چو بیند ابر گریان بگذرد	در خراش دوستی کرد چو ابر ز صبا

حرف **ا ب**

پادشاه خاتون ششمین حکمران است از طوکت قراحتایان که در کرمان حکومت کرده اند
 این زن معروف بصفاة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود
 سیور غمتش را که پیش از او حکمرانی کرمان شد در سال شصت و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و هشت
 سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوی حین زوجه سیور غمتش بالشکری بر
 پادشاه خاتون تاخت و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دولت از تاج افکار پادشاه خاتون	درون پرده عصمت که تکیه کاو من است
مسافران بهوار گذر به دشواری است	همیشه باد سوزن بزمیر مقتدر
که تار و پود وی از عصمت نکو کار است	طنینه نیت احیاء از قبیلہ عذره و معذور

جمیل شاعر و عاشق مشهور عربست و قبیلہ عذره بنو قریظ و غرام معروف بوده اند و طینة بنابر معاشقة

که با جمیل داشته ایات عتیقه نظر کرده اند	وان سلوی عن جمیل لساعة
من الدهر ما حافت ولا حاز حینها	سواء علینا یا جمیل بن مصر
اذا مت باساء الحیاة ولینها	داود انطاکی در ترمین الاسواق طینة رنبت

یکی نوشته و گوید وقتی آیند و بیت را مشار الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را با و داده بودند و
 پس از آنکه این دو شعر طینة از فرط غم و غم بحالت غشی میافتد طینة طینت معتد و دختر معین
 عباد امیر شبیلیه است و اعتماد که میکیه نام داشته و پیش ذکری از او شده اند در طینة بوده و
 ایند خرم و در پدر او معتد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابوالقاسم قاضی محمد و برادرهای او
 رشید و مامون و راضی همه فاضل و شاعر و فیض و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
 گفتار آنها نیت کتب محاضرات است و طینة و مادرش اعتماد دهر و جمالی کمال داشته اند
 وقتی که معتد دو چار بکشتی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد و در قلعه
 اغاث حبس کردند دخترش طینة را با سیری بردند معتد و اعتماد چندان از دوری طینة و اندوه اسرا
 متالم و متأثر گردیده که الم محبوبی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از حرم
 عزیز خود خبری بهر رسانند در آنحال مکتوبی منظوم از طینة رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
 اسیر کرد و بخشی فروختند مالک من خواست مرا بپیر خود بداد که بمهر زوجه او باشم چون این پیر

نش آدیت و صفات حسنه دار من باو حریت خود اظهار داشتم و گفتیم اینکار موقوف بر رضای من و اجرای صیغه نکاح است و بنا بر این مقدمه رضای پدر و دعای خیر مادر را برای اینتراجت شد

میباشم و صورت این مکتوب منظم از اینقرار است

فهمي السلوك بدت من الاجبياد
بنت يملك من بنه عباد
وكذا الزمان يا دل للافساد
واذا قنا طعم الاسى من زاد
قد في الفراق ولم يكن بمبراد
لم يات في اعجاله بسداد
من صانني الا من الانكاد
حسن الخلاق من بنه الانجاد
ولا ذت تنظر في طريق رشاد
ان كان من يرتجى لو داد
تدعولنا باليمن والاسعاد

السمع كلامي واستمع لمقالته
لا تنكروا اني سبت وانني
صلك عظيم قد تولى عصرا
لما اراد الله شرفه شملنا
قام التفاق على ابني ملكه
فخرت هاربه فجازني امره
اذ باعني بيع العبيد فضمنني
وارادني لنكاح بنجل طاهر
ومضى اليك ليسومرايل في الوفا
فساك يا ابني لتصرفني به
ومعسر ومسيكه الملوك بفضلها

مقدمه واعمال و از مضمون این مکتوب نبات

مشعوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آورد و در جواب نامه بشیبه را نوشته اظهار رضا در تزویج ان نمودند و معتمد برای توضیحات این شعر را به بشیبه نوشت بدت

بنیتی کو ز به بر لا

فقد قضی الذهر باسعا فهد

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عباده و دختری داشت سیده نام و او را بزرگی باطنش پادشاه و سئاله داد و وجه این بود که معتمد با مرطین جنک میکرد چون محتاج بامداد افش شد با او و نمود که از معاونت او بجزه بندگان و دیده پس از مدتی براه ارتداد رفته اسم خود را ماریه گذاشت از این گفتار مورخین مشارالیه چنین بر میآید که اسم دختر معتمد را نمیده بسته چه سیده اسم نیست بلکه اعراب هرزان محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از حلیه صحت حاصل است و سایر مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان آنها ماند

نیز صحت نبوت بحجة المذنبه از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الايام در این
شهر شریف زندگانی کرده و کمال اشتها داشته کونیند از او پرسیدند چرا حتی که الباقی من
نبوت حکایت عرض حاجت کریم است بر لایم و محروم شدن او گفته ذل کدام است و شرف
کدام گفت ذل آنست که شخصی با شان و شرافتی بدر خایه سفله رود و بار نیاید و شرف آنست که
شخص بداند اگر کسی خیر و عطائی با او عاید گردد بداند مادام العمر همین منت محلی باشد بنا بر این هرگز آن
کسی خواست نخند و طلب خیر و عطائی ننماید بدر الله جی محیی الدین در مسامرات گوید در
الدجی مادر القائم بامر الله بیت و شین خلیفه عباسی بود و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی
در روشنی شمع در حالت موافقه بود در انحال نظر بر سایه خود کرد و انحرکت و نظر او ناپسند آمد بعد
از ان شب دیگر اقدام بالنفل نمود بدو تیه محبوبه و زوجه امر با حکام الله از خلقا
فاطمی مصر بوده اصل او از قرامی صحید مصر و بنا بر میل او بوضع اصنامی خود بدویت بدویده مشهور
شده و صحاحت و طاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خط مقرریری و فتح الطیب
شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این زن طبعاً با مکنة مفرقه و جاهای باوت
و صحرا مانند بایل و در عمارت بلدیة و لشک است میشد امر با حکام الله قهری بربیع و خوش برای او در کنار
رود نیل بساحت و انرا بروج نامید و انقصر وقتاً تقرجگاه خلقای فاطمی بود اما بدوید باین قهر
عالی و مکان با نرست و سایر کسب بخل یکی از بنی انعام خود که ابن میاح نام داشت مفتون
گردیده انجمله در نظر او هیچ نمید و بعلاقه و محبتی که امر با حکام الله باو داشت وقتی غلبه او و وقتی اثر

قصر بودج این ابیات را باین میاح نوشت
مالك من بعد که قد ملک
ناندا ما شئت منکر مدرکا
لا اوی الا خیتنا ممسکا
بنت عمی و التي غدت بها
بجبت الشکوى عندک ضعفها
مالك الامرا لیر لیتک

یا بن میاح الیک المشتکی
گفت فی حقه طایعاً امراً
فانا الان بقصر موصد

این میاح در جواب او مسطور داشت
بالطوع حتی عالا و احتبکا
لو خدا ینفع منا المشتکی
هالك دهو الذي قد هلكا

بذل از مغنیة نامی ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبد الله بن موسی الهامی و بنو
خوش او از نوکشتا بنات بوده و بکثرت روایت و همارت در موسیقی اشتها داشت و آنکه بنو
مانون خلیفه را بنات غریب انگیزه خطوط مشغول می نمود و علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق
موصولی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند دانا میر که ترجمه حال او بیاید شاکردی تربیت کرده و کتابی در منطق
موسیقی تألیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام می باشد این بذل را بذل گیر و نامیده اند و
شرح حال او در جلد پانزدهم اخباری مستور بر کتبه الست الحامیه ام السلطان و در ملک
اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکر می آید از نواده ام نیز از اصحاب جاریه ام و در
چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شانی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرد و در سال
هشتصد و هشتاد و هجری حازم زیارت بیت الله اکرام شد شرح تجلای است این سفر اتم السلطان را
نکارندگان ان افکار در اوراق خود ثبت کردند از جمله نوشته اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی و
خوان اتم السلطان حاضر باشند و قفا و کفله انهای و سبع پراخان کرده و در آنها انواع بقول کش
جماد و داشتند و بر روی بصر می رسانیدند و سایر تذکرات غیر نیز بر این قباس بود و در ذهاب و ایام
اتم السلطان بذل صدقات و عطایات کثیره نمود و در معاودت چون بنای تخت ملک اشرف بسط
سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه ایست از فرای مصر را در خود را استقبال کرد و با بجا امیر
نشینان از خیریه و صاحب بود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از مشرقت
او سخن میگردد و عفت و خلوص عقیدت و دیداری او نیز درجه شمار داشته است امیر کبریا
الیوسفی او را ترویج کرده و چون فقره اسباب اغلای شان و ثبت او گردیده است و فات
اتم السلطان دویست و شصت و هشتاد و هشتاد و هشتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه اتم السلطان
که خود مشار الیه بنا کرده و عجب مهبت که پس از فوت اتم السلطان ادیب شهاب الدین احمد
بن کجی الاعم السعدی بنید و بیت اشاد نمود
کانت صیحه قوت ام الاشراف
ویکون فی الناس هوی الیوسفی
و همچنین شد یعنی امیر کبریا الیوسفی در روز
عاشورا در آب غرق شد و در گذشت گویند چون اتم السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان

فی ثامن العشرین من ذی قعد
قال لله یحیی و یعظم اجسادا

و همچنین شد یعنی امیر کبریا الیوسفی در روز

زیاد و از حد مغموم و متأسف گردید بر و بنت عبد المطلب بن هاشم جابر حضرت رسول
و خواهر ارودی و ام حکیم البیضا و امیمه شبیه و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده و بزرگین بیا

اعینی جو دابد مع در در
علی ما حد الجددادی الزناد
علی شیشه الجدی المکرمات
و دیکر الحمله و الفضل فی الثانیات
له فضل مجد علی قومه
اتر المنا یا فله کثو لا

پیر تو پیاله والده مرحوم سلطان عبدالعزیز

اراد مرثیه در خود عبد المطلب انشا و نمود
علی طیب الخیر و المعتصر
جمیل المیاحی عظم الخطر
و ذی المجد و الفخر و المفتخر
کثیر المکارم جم الفجر
مغیر یلوح کضوء القمر
بصرف الیالی ریب القدر

که عظم علی حضرت سلطان عبدالعزیز خان ثانی دامت دولته بود در مشار ایضا صاحب
انار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینک در موقع جامع کاتب که حریق اثر
تا بود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامع شریف و کتابخانه کویکات
و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشماز و مؤذنین برای اینجا تعیین فرمود تیر معبره جا
در اینجا برای خود بساخت و سلطان عبدالعزیز خان مرحوم را شتی بخار ممتازی خاص سواری بود
که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را با اسم والده معظمه خود پیر تو پیاله نامیده
بودند و علی حضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و زینت و سیم جادی الاخر
از سال هزار و دویست و نود و هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان
عبدالعزیز خان با قابق مخصوص بان سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد و بر پیره جاری
صحبتیه که عایشه از ازا دمنوده و قبل از ازادی او را بغلامی مغیث نام بنی داده بودند چون بازادی
نایل شد حضرت رسول را و او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور بماند یا خارج شود بنا بر این در کتب
فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تقاضای کج در مسئله خیار العاقد ذکر می از او شده
است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاجت شخصی باشد و بعد از او شود و بخوابد
آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر اینند که اگر زوج او خراب شد بختیواند فسخ کند و سایرین

گویند خواه زوج خرم باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه یعنی معتقدند که برزیه صاحب کرم است
 بوده بایل انصاحی کاشف از آنست که بعد الملک بن مروان نمود تو ضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت
 و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد و پوست سبزه تلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد مختلف می نشست
 و بصحبت صلحا غریبی داشت چون خلیفه شد انهمه او را زیاده برشت و حالات او دیگرگون گردید
 خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با برزیه مصاحبت داشتم من می گفت
 ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلافت را بدست گیری
 اگر انتقام حاصل نمودی زنا را از سنگ دم سیریز و خون مردم مرز چشیدم رسول اکرم همین فرمود
 شخص اگر بد بر پشت رسد و در خطا نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشه حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را
 طرد نمایند عبد الملک برخلاف انصاح برزیه و خوزیری مثل جلاج را بر بندگان خدا مسلط گردانید
 همین فقره را منظور داشته عبد الملک را از خوزیری منع نموده پرچیان خاتم دختر شاه کجاس
 اول پادشاه صفوی و زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طماسب ابل حرمین
 پادشاه و دودسته شد تا خواجیدر میرزا پسر شاه طماسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا بر
 حیدر میرزا را که در قلعه قفقز محبوس بود میخواستند سلطنت بر دارند و پرچیان خاتم طالب پاد
 شاهی این برادر بود و بعضی او اسمعیل میرزا شهر یاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعه قفقز
 بیرون و بفرزین آوردند زمام مهابط سلطنت بدست پرچیان خاتم بود چنانکه پادشاهی بر اسمعیل
 مقرر شد برخلاف مأمول دست پرچیان خاتم را کوتاه کرد و دیگر این زن بکارهای دولت و خلعه
 گذاشت تا اسمعیل میرزا برود و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
 پرچیان خاتم در این ایام قدرت غلبت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخیل گردانید و چون به
 قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پرچیان خاتم را اسباب فتور خود دانست و او را مقتول ساخت
 بریکه از جواری ازاد شده بنی زهره هست در ظرافت و کرم از اقران خود دشتیازی بین
 و در خانه شخصی از اجداد و استیاء قریش بزنی میر نیست و در مدینه متوجه بهمانخانه بنا کرده بود که وارد
 و مسافری در آنجا نزول اختیار میکرد و از نزول وی بجهت میرزا فیس بن ذریج که از عشاق مشهور عرب
 بقصد دیدار معشوقه خود بنسبت بهمانخانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

و تفصیل این قصه در جلد ششم اعلیٰ بشرح آمده برسم عالم روجه سلطان محمود خان ثانی و مادر
سلطان عبدالمجید خان مرحوم سلطان عثمانی و آخریات نشاء بوده و کارهای خیر نموده و چند
مبجد و مقامات و مکتب ساخته انا بهترین انبیا و مرضیان است که در سمت یکی با عیبه اسلام
واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مرضی در آن مداوا میشود و از موقوفه که برای مرضیان قرار
داده و دواد و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند با عیبه مرضیان اسباب
لطافت هوای آن میباشند و در بنای آن سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهت مناسبت است
و بصوبه مفتی مشهوره و از بخاری محی بن نفیس عباسی بوده و محمدی خلیفه او را بمقتی
کراف امتیاز نموده در مدینه منوره متولد شده و در نواضن خود و خواندن آواز کمالی

بصیرت الشمس من دانة
سبحانك اللهم ما هكذا
اذا دعيت بالثود في مشهد
عنت عتاء يستفرا الفتي
بغداد و خاتون دختر امیر چوپان مشهور

یافته و در وصف او سروده اند
فازت بیدلت فانت الادل
فيما مضى كان يكون الجمال
وعانت يميني يديها الشمال
حذاق و دان الحدق منها الدلال

است که در زمان سلطان ابوسعید بجا در خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت
و چوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند و آنها از فروع سلاطین چنگیزی و از اخا و چنگیز محسوب
میشوند بغداد خاتون بصاحت و نزاحت معروف و در حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان
ان زمان بشمار میآید بود چون سلطان ابوسعید با میل و عشقی بجهر سائیدنا چار شیخ حسن او را
داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و او نیز هم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار
گوید که چنگیزی عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و رغبت نمیدادند شوهر از آن را طلاق
میداد و پادشاه بزنمی گرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فریب که بغداد خاتون داشت
نام حمام او خود را با و تفویض کرده بود بنا بر این آن دختر اشکار میگفتند بعد از فوت سلطان
ابوسعید پادخان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بمقتی معنوم کردن سلطان ابوسعید
معنوم و معدوم ساخت بنیان ابن طاهر در کتاب خود که بدینان و فضل الساعره

خدا
ن

هر دو از جاری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریح بحال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفته
این بیت خواند قللت سبابا لرضا خوف سطره و علمه حتی له کیف یغضب
پس از آنکه داین شرح بنیان و فضل گفت هر یک می تنظیم آورند که با این شعر مناسب داشته باشد

فصل در حال این بیت را بدیهه گفت	بصدا نه فو با مودت جاهد
و بعد عنی بالوصال و اقرب	بنان سیر بی مال سرود
و عندک العقی علی کل حاله	فما مندی بد و لا عن مذهب

در ربط و مناسب است این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایند وزن را برسانی باهر است
احتمیاح بدلی دیگر نیست بخت ایجو دی دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است
جودی وقتی از جانب قیاصه روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت ایجو دی حسن جمال
مشهور بود وقتی عبدالرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بنام فته مشار الهمیسا را بدید و شیفته جمال
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد با در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد
الرحمن شد و مدتی از وصال او تمتع بود آخر الامر ائش هو استغنی و سر دگشت و بنت ایجو دی را
بقوم و قبیل خود اعاده داد بخت خدا ویردی از مسطورات اشخاصی که وقایع
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بخت خدا ویردی در سال شصت و هجده و چها
در اسکندریه ظاهر شده و خلقا بازو نداشته و پناهای او مثل پستان مرد بوده با پای
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر میآید یکی از وزیرهای مصر
او را احضار کرد و بشرا و مایه نمود و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشار الیها هنوز در
اسکندریه هست و موقوفه دارد پوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه مأمون
خلیفه عباسی است پدرش بگو افزدی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان شریفی
غروی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بامون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور
است از جمله گویند در شب زفاف او شمسی افروختند که از چهل من عنبر ترقیب داده و همیگر
در حلقه کسوده که با کلاستون بافته و تمام سطح آن بگو ابر تر صیغ یافته بود چون مأمون آن صیغ بدید
گفت قاتل الله ابا نواس گویا این صیغ را دیده و گفته است کان صغیر و کبر من فواقعها

حصا در علی ارض من الذهب

و خیری صاحب مقامات که در مقام

تبریزی میگوید و بقیس عمرش را و بوران بفرشما اشاره بمان صیر کرده است گویند در شب زفاف بوران عادت زمان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت آئی امرا منم فلاست منم

مامون بقیقت شده این شعر انشا کرد و ام ان دیدی فریسته فاققه من دم بد کرده بودند بنشینم چنانم با بلی است که با تو یار بیان هرون و قد ظفرت و لکن نیستن

فاد من حاضر بجهت طارف بالعطی الظلم از جمله اشعار طرب آنجیز که درین سوز با سوز نظم بارک الله للحسن و لبودار فی الحزن مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که منی

دامن این حازم مرا ح نموده است یا قاج بوران در سال کعبه د و نود و دو و هجری متولد شد و در سنه دویست و هفتاد و یک در گذشت عقد فراوان و با مامون خلیفه در دویست و دو و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد و بعد از زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذایت محروف و اعراب اثر البورانیه میگویند منسوب ببوران میباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بجز و زه خاتم زوجه شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری سلطنت این خا زاده و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان عثمانی کرد و بجز و ز خاتم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بجز و ز خاتم تا جلی خاتم نوشته اند و صاحب الاخبار تا جلی خاتم را مجبور به شاه اسمعیل دانسته میگویند و در هر حال بر جایست بود و دلتین اسلامیتین با سر گذشت ملال آنکیز این زن را یاد آوری منینما نیم بقیه البکریه دختر عبداللہ و از حبلیه بکرن و اهل و زنی صحابیة بوده است این زن با پدر و اهل قبیله خود کجی و حضرت رسالت پناهی آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیعت مصلح با رسول بود و مردان اما در زمان فقط قول به بیعت میرادند خلاصه استی انام در حق بیت و اولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در آنها پدید آمد چنانکه عده اولاد او بیعت شد و از این شصت نفر چهل نفر دگر بود و بیعت نفر آنها در حبس دشید شدند و این اشرف فقیره نصیر کرده است بیکم و خلوی شاعره بوده شاه جهان آبادی و شیراز

کر می نشووان روی چو نورشید مرا

پادشاهی چهر که دعوی حیدالی بکنم

بسیک جهان خاتم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بلطن بدرجاء
خاتم دختر خاقان بطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را اجانباجی سیکه اند و بر جوم
محمد قاسم امیر بختی داده شد و خاقان مغفور بر در علقه تاسه با این دختر داشته و سفر اخضره او را همراه
و مصعب قرار میدادند و از این بچود بخش معروف و بطریقیت ابل عرفان بایل و مرید جوم حاجی ملا و
بهائی که از شایخ انصاری بنیادیده و بهر سال سلطی خلیفه بخیر شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شو
او را خاقان مغفور بیار مزم میداشتند و از جمیع دامادهای آن پادشاه مشارالیه و محمد امیر اسیم خان
خلیفه الدوله شوهرهایون خانم که خواهر بیکم جمال خانم بود برتری و اختصاص یافته در سفره پادشاه
و در مجالس حاضر میشدند بدور بروزن قصور از جواریه مخفیته و در عصر عباسی در بغداد
بوده و بخاری بنت الملک شحرت نموده و آوازی خوش داشته بترتیب ابو جعفر مسعودی درین

البیاضی شیشه مشارالیه که دیده و در حق او گفته
الی فاسکت فیہ بدو و
معروف و انیدویت از تیج افکار است
سیفاحسامانی التراب دینا
فالیوم ابر ذه الرمان مصونا
هیهات ذاک وان اراد بعید
اغراق عمر و للشقا و سعید
فوق المناوب من امیة خا طبا
حتی رایت من الرمان عجائبنا
بین المجمع لال احمد غائبنا

شکی القلب ظلمته فی الحشا
بکاره الهل الیه تابعیه الیه
یا زید و نکت فاحقر من دارنا
قد کنت اخره لیوم کریمیه
اتوی ابن هند الخلافه مالکا
منتک نفسک فی الخلد اضلا له
قد کنت اطعم ان اموت ولا ادی
فالله احرمدتی فتا و لت
فی کل یوم للرهان خطیبهم
صاحب عقد الفریدی نویسد بکاره بایته

باینکه درین ابیات از معانی و بدیه گفته بود و وقتی استیاج او را بران داشت که بمجلس سعادت رود
و از او چیزی بخوابد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در آن مجلس حضور داشتند چون
بکاره را بدیدند گفتند درین همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یک شعر از آن اشعار

منطور در فوق را خوانند و بتجارت نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست مذهبک متما
 معترض نشد گفت اینجا هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس ازین چیزی نتوانم خواست و مرا
 نمود بطبقیس و خرم محمد بن بدر الدین بیهیج الدین بقینی است و جدا و سراج الدین استاد این حج
 عقلانی بوده و با آنکه خانواده مشارع با همه اهل علم و فضل اند و جزو این سبب است و افتخار و
 اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت مشهور است در ماه ذیقعد سال
 هشتصد و چهل و یکت راه جهان جاودانی میش گرفته و در آنوقت زیاده از شصت سال داشت
 ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و او را
 از مشایخ طریقت شمرده اند و قاله ابن حجر بی دست همان بنیت خدا و بر دی است که در
 حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تدریج خود در سال پانصد و هفتاد و شش فی در مصر
 پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از زمان چند خط را
 خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن تغری در
 نجوم ظاهره خود با بطلب تصریح کرده است بی بی خواهر شیخ عبداللّه دیوانه بوده و
 بدلی حزن ذکری از او نموده در برات اخاست داشته و کاهی بی بی بنظم میآورد و انیسر زب

روم بیاض و زرخس دو دیده و ام کمن که تا نظاره آن سر و خوشترام کنم

حرف است
 دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفیحات الالسن ذکر او شده است و بنا بر سطور
 همان کتاب کتبه جاریه سازنده و نوازنده عود و ملوک که شخی بوده عشق حقیقت او را سجد نماید
 و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردد
 اهل خانه بتوبه آمده او را بر رضیانه مجامین میبردند سری سقطی او را از مرضیانه بیرون میآورد
 و یولی بالک او میدهد و او را از دیوار دخته ایات عاشقانه بیار بقلم آورده از جمله

اشعار مسطور را در مرضیانه گفته است	معشر الناس ما جنت ولیکن
اناسکرانه و قلبی صیاج	اغلتم یدی و لمرات ذنبنا
غیر چندی فحبه و افقضا	انا مفتونه بحیبت حیدیا

لست ابغی عن بابہ من سراج
وفساد الذی زعمتم صلاحہ
وارتضاه لنفسہ من جناح

فصل الذی زعمتم فسادہ
ما علی من احب مولی الموالی
تذکار پای خاتون چنانکہ پیش در

عنوان بنت البغدادیہ اشارہ نمودیم دختر ملک ظاہر میرس بند قاری بانی رباط البغدادیہ
مصر است کہ در خط مسقریزی ذکر شدہ و این رباط وقتی خانقاہ عظیمی بودہ تذکار پای خاتون
رباط البغدادیہ را در سال شصت و ہشتاد و چہار با اسم بنت البغدادیہ ساختہ و این زن با جمعی
دیگر از صاحبکات نساء در این رباط اقامت داشتہ اند و از آنجا کہ خانقاہ مذکور مخصوص زنان
بودہ ہمیشہ زنی از اہل علم و صلاح در آنجا اعتکاف نمودہ و عنوان را نصیحت و وعظ میکردہ
و علم و ادب میآموختہ مسقریزی گوید ام زینب فاطمہ بنت عباس البغدادیہ زنی بود در علم
فقہ با مہارت و ثقہ و تقیلی از لوازم محاش قناعت نمود از تضایح سودمند مردم راجع
و تذکرہ میبخت و خود بعبادت و بی تمام داشت و بزازان مصری و دشتی کہ از او استفادہ
و استفادہ کردہ مستفید و مستفیض شدہ اند و بنابر فضایل و صفات مذکورہ اہل صلاح بجایست او
مایل بودند و در ہر حال رعایت شان و احترام او نمودند و فی الحقیقہ مہابتی از او بہمان را مشہور
میشدہ و بدینحال پسندیدہ و زندگانی کرد تا در سال ہفتصد و چہار و ہجری در گذشت و بعد از او آنجا
کہ بجای او ہست برتری و تقدیم بر عنوان محکمات رباط البغدادیہ داشتہ بغدادیہ مشہور شدند گویند
چون رباط البغدادیہ خانقاہ منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود و زنایک از شور و خود طلب
میکرفت و عدہ نگاہ میکرد شتند تا وقتی کہ باز شور میکردند بچندین نواہی کہ شور ہای آنجا از ایشان دوری
و برتری نمودند تا زمانی کہ باز بر میل و مسامت آیند در آن خانقاہ اقامت داشتند و زنی کہ خدمت
آن خانقاہ میکرد ہرگز حرکتی خارج از اداب معینہ عمد و حیل نکرد و این اصول در انجیل تادیقی
منضبط بود و از سال شصت و شش بواسطہ انقلابی کہ در مصر روی داد شیرازہ انتظام آن خانقاہ
از یکمست تر خان خدیجہ سلطان از زوجات سلطان ابراہیم خان سلطان
عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشہور بہ اوجی است شمار ایہا صاحب شکی جامع اسباب
بودہ و موقوفہ انیسجد را از وقف و برقرار کردہ نمای شکی جامع را ابتدا ماہ یک سلطان معروف

به کوشم والد ما در سلطان ابراهیم خان بخارا و چون او در گذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت
و علاوه بر این بنا آمار خیریه از قبیل کتب و مسافخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره
برای خود ساخته است خیرات و تبرات نیز در آنست و اقوام مذکور و اورا تا بی رابعه در آن
اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسیر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ماه یکم سلطان با در
سلطان ابراهیم خان زنده بود خدیجه سلطان را والد کوچه گفتند و والد کوچه در سال
هزار و نود و چهار هجری وفات نمود لقیته الی رمناریه دختر ابو الفرج عیث بن علی
بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابوالحسن علی بن فاضل است که کنایه به اقم علی بوده
و پیش ترجمه حال او را و عده دادیم بنا بر این کوشیم اقم علی لقیته در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت
و شجری بکمال داشته و وقتی در اسکندریه ملازم ابوطاهر السلفی را اختیار کرد و ابوطاهر
از مشاییر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از لقیته ذکر می نموده گویند روزی ابو
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بودم پانیم میگریزیدم زخم شد دختر کوچه بقتضیه
خود را بار کرده بیای من بستان لقیته آن نوشته را دیده ایند و بیت را بدیده انشا نمود

لو وجدت لسبیل جدت بخدی
کف لی ان اقبل الیوم وجدا

عوضاً عن خیار تلك الولیة
سلکت دهرها الطریق الحمید

قاضی شمس الدین بن خلکان کوید لقیته اینضمین را از برون بن کجی المنجم اقتباس کرده گفته است
کف نال المعشار من لویزل منه مقیمان کل خطب جسم
او ترقی الاذی الی قد لم یخط الا الی مقام کریم

لقیته قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و آهوار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری
کوید لقیته قصیده حمزیه باسم منظر قری الدین عمر برادر زاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشا نمود و در
آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقحاح روح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد قاضی الدین بخت لقیته
در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است لقیته اخبر بکشف قصیده در بزم بظلم آورد که
دقایق امور عربیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامه دلیل نمود و مدلل ساخت
که در کلیه فنون شعر ما هر و در سخن سرائی مبسوط البید و قادر است لقیته در ماه محرم سال پانصد و پنجاه

سحری در دمشق دارالملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشت
 فوت پدرش ابو الفرج در او اخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه
 نهم ریح الآخر سنه چهارصد و هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم
 صفر سنه صد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرانت یدی طولی داشت
 و آنچه را میبگاشت بمت برضبط آن میگذاشت پدر ابو الحسن علی که بشوهرتیه باشد بفاضل معروف
 بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نو متولد شده و در اول ریح الاول پانصد و شصت و هشت
 در اسکندریه بدر بقارفته و در سنه زقریه بوده در بر شام و لقیته الارمنه زیه منوب بان و بکده شیا
 ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاه
 بود پوشیده نباشد که سلطان شاه برادری داشت موسوم به کش خان که با او از کیت مادر نبود
 در ولایت جنیکاوست می نمود چون ایل ارسلان درگذشت سلطان شاه در خوارزم بجای پدرش
 و اعتنائی برادر بزرگتر نمود و لهذا جنگ در میان گرفت و پس از آنکه چند دفعه سلطان شاه مغلوب کش
 خان شد کار بمجامعه انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطان شاه تعلق گرفت و او در سال پانصد
 و هشتاد و پنج سحری بمرد و ملک او را نیز کش خان بر دو چیز میگذشت که ترکان ملکه هم کش خان
 مقتول گردید ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاه است در سال
 ششصد و پنجاه و هشت سحری که هلاکو خان غزم تخیر شام داشت بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل را بطلب
 کبر بن از بنیفر صاف داشت و پسرش ملک صالح را با عا کر موصل بار دوی خود ملحق ساخت
 و بنا بر حالت اطاعتی که از موصلیان بشود هلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
 جلال الدین بملک صالح و ولد بدرالدین لؤلؤ تزویج نمود اما ضربت منظورین بیان
 و دختر عبد القدر بن زبیر است و نوار منکوخته فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت
 مزاجت زوج خود خارج و متخلص شود تا حاضر نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستیلا
 او اقبال و اقدام نماید و فرزدق بمیر ابن زبیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت تا حاضر بر فرزدق
 غالب آمد و این حال فرزدق به حضور عبد الله آمده این بیت را بر خواند بیت
 لیس الشفیع الذی یاتیک مؤترداً | مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

و از آنوقت شافع عریان ضرب المثل شد این خلکان در ترجمه حال ابو الفضل ریح بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل و اعتماد را با ابو الفضل ریح داشت روزی با و گفت هر حاجبی که داری زمین بخواب ریح گفت استعاضه که بهر من محبت داشته باشد خلیفه گفت محبت امری است یاری نیست ریح گفت بی چنین است اما قوی که انعام و احسانی با و فرماید در او حالت سختی نسبت بخلیفه حاصل نمیشود و چون آثار خست از و بطور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدید امیکرد و چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک ر. و باز فریاد کند و بدرجه مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال نظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت عریان مقبول افتد در عریان نیز مثل شافع عریان ضرب المثل است و فاش آن اینکه وقتی زیر نام او تسبیح بنی خثعم عریان نزد خلیفه آمد و خبر داد که قبیلۀ او فارت کردند و از آنوقت هم شکم که هر کس میخواست قبیلۀ خود را خبر دهد که جماعتی نیست انما میآید عریان شده میآمد و میگفت اما التذیر العریان یعنی آگاه و بوشاید باشد که دشمن میرسد تمسکه کنیم منفیه بوده از علیه یا عباسیه و ضر محمدی عباسی و در حق تمسکه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذّة تؤسسه
غنت بصوت طلقت عبرة	كانت بجز الصبي بحبوسه
وكيف صبر النفس عن عا دة	تظلمها انزلت طائسه
وجت از شجتهها بانسه	فجنته الفردوس مغروسه

و موقع و دشمنان این ابیات در کتاب ابن ظافر مودوم به بدایع البدایع مسطور است
 هشتمین بیت و مسبب از وجه رفاهه القرطاضیابی بود و مشار الیه او را بطلای مطلقه نمود و
 عبد الرحمن الزبیر القرطی او را بر نی گرفت چون بنیمه عبد الرحمن را عین یافت از او مفارقت کرد و با
 حضرت نزول مذهبها شد که آیا بنیفند محلل برای تجدید فراغت یا رفاهه کافی است فرموده آن
 بذوق عیلت و منقوی عیله را الزبیر بقتضی است تو مان آنجا این نام نامی بخندند و خبر
 سلاطین عظیم الشان داده بشده و در بنیصر و زمان یکی از بنات سلطنت عظمی متماه با این اسم و لقب
 بنفخر الدوله میباشد لقیته دختر خطیب محدث ابو الفرج غنیث بن علی بن عبد السلام

الامنائی است که پیش ترجمه حال او نگاشته شد تمییم آن ترجمه را کویدشار الیها در مکتب
محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی میر میرود ابو الحجاج صاحب کتاب الف بابا پسر رئیس
که معروف بابو الحسن علی بن محمد و بن است میر رس بوده و در نزد ابو طاهر السلفی تحصیل نموده و
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابو الحجاج از قیقه اجازت گرفته و ابو الحجاج بنیستی
سیکویه بقیقه بمن اذن داد و است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده و قرأت
و روایت نمایم و برخی از اشعار از کیفیت و طویل که در مرقح حافظ السلفی است شرح ذیل ذکر نمایم

اعوامنا قد اشرقت ایامها
والروض متبسم بنور اقا حه
والترجس الغض الذي احداقه
والورد يحمي وجنة محمرة
وشقائق النعمان في وجناته
وبعد از کمال تشبیه شروع بوج حافظ السلفی کرد
وتبتهت بعد الکری نوامها
لما تجرد للقریض حسامها
فخر الائمة شیخها وهماها
ارض العراق بفضلها وشامها

وعلى اعلى ظهر السماء خيامها
لما بكى فرجا عليه غمامها
ترنوفیهم ما نقول خزامها
الخل من فرط الحياء لثامها
خالات سلك خالها رقامها
يا صاح قم لسعادة قد اقبلت
واجمع خواطرنا للجلي فكرنا
مدح الامام على الانام فریضة
الحافظ النجاشی الذي شهد له
واخر قصید و را طوری خوب گفته که کشف

لطافت و رشاقه او ایلان را فراموش نمایم **س** و دختر حسین بن اویس از نجاشی
ترکان و زنی بدین اجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاہر بربوق از ملوک چرکصر
اورا تزویج کرد و بعد طلاق داد و عمر زاد او شاه دوله ابن شاهزاد و بن اویس اورا بزنی بکرفت
چون بیدار بکشتند عم او احمد در گذشت و شاه و لکه شوهر مشار الیها بخت پادشاهی نشست
اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف با و حمله کرد
یکسال بعد اورا در بند محاصره داشت و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و شتر را متصرف
شد باالی اورا با محمود بن شاه و لد پسر شوهر او بمسند حکمرانی نمکن کرد و دیند و محمد در انیز ملاک خسته

در سال شصت و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اغراب حرب کرده و جزیره و ط
بصرف مشارع در آمد و بنام او خطبه خوانند و سکه زدند و اخرا الامر در سال شصت و بیست و دو
در گذشت در انباء ابن حجر ذکر شده است **تونی** التون زوجه ملا باقانی که متحاب سیر
نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج بیباک داشت با شوم وزن اکثر شاعره و با هم طوطی

مزاج دست میداد نوبتی ملا این باغی گفت	یاران ستم پیره زنی گشت مرا
کاواک شده چونی از او پشت مرا	کر پشت بسوی او دمی خواب کنم
بیدار کنند بضر ب انگشت مرا	تونی نیز در جواب رباعی را نوشت
هم خوابی گشت رگی گشت مرا	روزی نبود از و بجه نشت مرا
قوت نه چنانکه پا تو اندر داشت	بهر بود از پشت دو صد مشت مرا
و بجای این باغی در جواب العجائب این رباعی بنظر آمد	ملا همه باز و غمره ات گشت مرا
شبا همه پشت بسوی من خواب کنی	بگذار که دل گرفت از پشت مرا

تونی شخص نلی از محدثات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش
طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده و نقل کرده اند که شوهر تونی با امردی بسز پر د و از زن
ملکوت نمیشد تونی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را بمناسبت انشا نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش	یارب چه شود شبی بخوابم زیرش
ایمی خواجه بیایا من و تو صلح کنیم	تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدین ایند و بیعت مینماید و امر در اداع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش تونی
و با وی انس گرفت و در آفتاب عالم تاب اختر بنظر آمده که نصوحا شخصی بود در شیراز پیش و
بروت نداشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای خسل زنان بود می
رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در انحال از قصص و حکایات شہوت انگیز بشنودهای دربار
و غمره های بلا خیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآورد و می
آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی شناخت که مرد است روزی دختر حاکم در
حمام آمد و نیکین رفتی از انکشترا و جدا شد دختر در حمام را بست و در جستجوی ان نیکین برآمد

نصوحا لرزه برانداش القادر بر نشان و گریان و بخشود قلب هر سجده گذشت که گفت خدایا
 غم نکند اگر که رسوا نشوم و من توبه میکنم که بازیه کاری نخواهم کرد و هنوز در سجده بود که انگین را
 از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدا را بجای آورد و فرصت یافته از حمام بیرون آمده
 بخانه خود رفت و رخت زنان از بر انداخت و لباس مردان پوشید و پیش محمد رفت و بکمال توکل
 الی الله توبه نصوحا توبه کرد و از ابرار شد و توبه و در آنسه واقعه مشهور گردید تصویر سیر سینه
 مرشد آبادی از میر جو شش عظیم آبادی شنیدم که نام و بقیس خانم بود شعر اردو میگفت این بیت

بیت فارسی است از افکار راست	دست نه زانی منت شناخته ام
بر بلای منت شناخته ام	جوشش نقل کرد که روزی تصویر سپهر شریخ
خود بروش گرفته در صحن خانه استاد بود میر تقی شوهر وی که مرد شاعر بود این مصرع برخود	
دیدم بدوش آینه طفلی پری نژاد	تصویر بالبدیه مصرع دیگر را گفت
چون مصرعی که باشد پیوسته زادی	حرف الشاء

ثبته بنت یحیی زوجه ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و سپهر عتبه بن ربیع
 و برادر بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در حداد صبیحه
 گردیده بارض عتبه مهاجرت کرد و از آنجا بدینه منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت
 خدمت حضرت رسول متراواشت تا دیوم الیمامة شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزمی
 طلیح بن و اصحاب نبوی را بجنگ تن تن دعوت میکردند رسول اکرم را و از رفتن میپایان
 منع فرمودند و هند خواهر ابو حذیفه در انفرقه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و انکار خود دهر را
 میپنود و بنا بر حمیت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاد کرده گفت

فاشکرت ابا دبال من صغر	حتی شیت شبانا بغیر محجون
الاحول الاثقل المشوم طائر	ابو حذیفه شتر الناس الذین

اما ثبته زوجه ابو حذیفه صحابه است مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است
 و ثبته بنت الربیع و ثبته بنت سلیم و ثبته بنت الضحاک و ثبته بنت النعمان نیز چهار زن صحابه بودند
 از و ثبته بنت خطله الاسلمیه یکی از نساء تابعیه میشد ثوبیسم جایزه ابوالسبعم ختم حضرت

رسول بوده و مرده و ولادت سید نام را با بولهب او داده و بولهب او را ازادر و اول زنی
که بشرف دایه کی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی
که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیر خواره داشت سر و ح نام و چون ابوسلمه بن عبداللہ بن
جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی اینست
که سید عالمیان ابتدا یک هفته از پستان آمنه شیر خورده اند بجز حال ثویبه چمره سید الشہداء را نیز شیر داده است
ما ثور است که چون ابولهب بحضرت رسول ایمان نیاورده در گذشت او را برادرش حضرت
عباس نجواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در ناچشم و عذاب الیم بمنقید در رشت
رسول اگر من بچہ اینک ثویبه را بمژده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در
اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض دایه کی حضرت رسالت پناهی در انجیل ذکر کردیم و نمودیم
ثریا (مستوقه عمر بن ابی ربیعہ المخزومی از متقدمین شعراء اسلام و دختر عبداللہ بن ابی جرثوم بن
امیئہ الاصفهانی است و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعہ در حق او گفته در وقتی بوده است
که سبیل بن عبدالعزیز بن مروان مشار الیہا را تر و کچ نموده و آن قصیده است طولانی که سبیل بن

ایہا الطارق الذی قد عنانی
زاد من نازح بغیر دلیل
و در این قصیده می گوید شمر
عمرک الله کیف یلتقیان
وسهیل اذا استقل یمان
اقترق ثریا و تزویج ابوسبیل عمر بن ابی ربیعہ
ضاقتنی الهمه واعتزتی الهموم
بہواکم وانتمی مرحوم
و از افرین و مطیب ساخته برای ثریا فرستاد
کتاب مؤلفه کمد
یوزقہ لہیب التوقین التخر والکید

قصیدہ سبیل بن مروان

بعد ما نام سامو الرکبان
یتخطی الی حتی اتانی
ایہا المنکح الشربا سہیلا
ھی شامیہ اذا ما استقلت
ولطف این اشعار پوشیده نیست تیرگام
من رسولی الی الشربا فانی
یعلم الله انتی مستہام
نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوی نوشته
کتبت الیک من بلدی
کعب و اکف العینین بالکسر
چون ثریا این بیات را بدید و برخواند

کرست و بر سبیل مثل این شعر بر زبان آورد
 ومن هوان لم يحفظ الله ضایع
 اتانی کتاب لم ير الناس مثله
 وقرطاسه قوهیة وریاطه
 وفي صدره منی الیک تحیة
 وعنوانه من مستهام فؤاده

بنفسی من لا یستقل بنفسه
 بعد از آن این بیات الظم کرده زرد عمر بن ربیع
 آمد بکافور و مسک و عنبر
 بعقد من الیا قوت صلا و جوهر
 لقد طال تهیامی بکم و تذکری
 الحوائج صبت من الحزن مسعر

عبد الرحمن السبیلی که شارح سرژ ابن بیثم است که پدر یا نواده قتیله بنت النضر سبیلی و قتیله زبیر
 حارث بن اُمیة جد ثریا است یعنی ثریا دختر سپر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی
 سبیلی گوید صحیح نیست که دختر اوست (حرف ابجیم) جان من اقا جان
 لفظ قادیان بنظر می آید که تصحیف خاتون باشد بجه حال امیرن در حرم مراد خان ثالث سلطان
 عثمانی بمسبار و اقتداری بکمال داشته و در مضطرات امور دخالت نموده و وساطت او بسیار
 پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بمان نفوذ و قدرت مانده از قرار
 مذکور قتیله آثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و مسقاخانه ساخته بهترین صفات
 او اینکه احانت ظالم انما یتکشف شیعه و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف
 عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجه کمال رسانید جان قادیان مقرر خواهری را برکنار
 نهاده در حبس و قتل او سعی گشت جبراً بخت قتیله مادر زن حضرت امام حسن
 و مادر ام آیت بخت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احترام میکرد
 چه با وجود او انهارا نمایش و بهائی نمینانند بر این او را جبراً میکشیدند و جبراً بران کسی است که بنا
 خوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری این مانند و
 بنت قتیله را محض دوری هشتن زمان از و جبراً گرفته اند و آسمان را بهم نظر بگو اکتب جبراً
 میگویند ظالم را عقیل بن علفه المری نیز دختر ماه پیکری باین اسم داشتند جعده دو
 نفر صحابی که هر دو از انصار و ابالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت
 امام حسن است که آنحضرت را باخواهی معاویة باز میزد مسموم ساخت که بوصول یکی از آن پدر پسر

رسد و نرسید از موضوع ما و آنجی فیه خارج است جانان بیکم از رنهای مملکت بند و
 و پدرش عبد الرحیم خان بن میر افغان لقب بجان خانان بوده خود از علم و فضل خبر و اثنی داشت
 و نقیصری بر قران کریم نگاشته جانگیر پادشاه از سلاطین هند صلیت حسن صورتی و فضایل معنوی او
 شنیده و بخواستکاری او فرستاد و دندانه شک خود آکنده و کیدان خود را بریده و در جعبه گذاشته
 نزد پادشاه فرستاد پادشاه آن حرکت را دلیل عفت او دانسته بختین کرد و سالش سال حسد را و

هفتاد در گذشت این شعر ازوست	عاشق حسیق عشق تو پنهان چنان کند
پیدا است از دو چشم ترش خون کمرستین	الحلیله السلطانیة دختر ملک عادل

ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدث بوده است مولد نام که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این
 لقب یافته است جمال النساء اتم انجیر البغدادیة است که پیش ذکر می از ان نمودیم و
 مقارن سال شصت و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت حسن و
 دانسته اند او را جمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمة بنت سلیمان و قاضی ابی انحوی و قاضی
 تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سحده و ابن شحمة از مشاهیر اجازة گرفته
 جمیله و خیر نامه صرالدوله از ملوک بنی حمدان بوده و بچود و سخا و اورا استنوده اند از جمله نوشته
 اند نیز در سال سجد و شصت و شش هجری بزیارت مکة معظمه زاد با الله شرفا و تعظیما رفت و
 خیرات بسیار از او بطور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه مکة ده هزار دیار بدل کرد
 و سجد غلام و دو بیت کنیز از او نمود و پانصد راس احله پیس و دکان حاج بشید فخر در آن
 سفر جمیله چندان بطلا و اعطای پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر بنید و مواهب و خیرات او را فرستاد
 کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میکردید آن سال طعام
 جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیة متماة با این اسم بوده که از جمله است جمیله بنت ثابت
 که با تم حاصم معروف و پیش ذکر می از او شده است و جمیله بنت عبد الله زوجة ابن ابی ثابت
 ابن شمس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلعی در باب او جاری شده و چنانکه در کشف در
 سورة مبارکه بقره مفسر است جمیله اصفهانی زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان
 بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نمود و است این شعر ازوست

خزخار غم ز نیست ز کفر از بخت ما انغم غلیند در جگر بخت بخت ما

چنان محبوبه ابونواس شاعر و جاریه صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بکافانواد و عبید
الوهاب لقی محمد ث که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت نموده ابو
نواس با و مشقون شده و اشعار زیاده برای او گفته سالی چنان بچ رفته و ابونواس نیز به امید
وصال او غم بیت التمد کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم تر انی افنیت عمری فلما لم اجد سبباً الیهما حججت و قلت قد حججت جنک	بمطلبها و مطلبها عسیر یقوینی و اعیتنی الامور فیجمعنی و ایتها المسیر
---	---

و ابونواس در این فقره در طلبه نظم کرده که تقادان با بصیرت تجید نموده اند حسب المناسبة

قطع درین محل مسطور می شود	الهنما اعد لك	ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لك	لبیک ان الحمد لك	و الملك لا شریك لك
واللیل لما لم ان حلك	و الساجات فی الفلك	علی مجاری المنسلک
ما خاب عبد املك	انت له حیث سلك	لولاک یارب هلك
کل بنی و ملک	و کل من اهل لك	ستج اولی فلك
یا غطنا ما اغفلک	عجل و باد را جلك	واختم بخیر عملک
لبیک ان الملك لك	و الحمد و النعمه لك	و العز لا شریك لك

چنین معلوم میشود که ابونواس از حبش بنوان فقط بچنان مایل و مشقون گردیده چو دود با
زوجه جهانگیر شاپاد شاه هندوستان دختر راجه اودی سنگه و الی جود پور بوده و در لطیفه کوی
و حاضر چو الی مشنور گردیده است و در حرف حا در ترجمه حال حیات النساء یکم ذکر می از حاضر چو
این زن خواهد شد جو سره دختر بته التدین الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی
است که در ذیل عنوان بنیت الدوامی ذکر می از و کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانواد
معتبره دارای حلم و ادب بوده و زنان را و غط و نصیحت میخوده نزد شیخ ابو احتیب ابو اثوث
تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابو احتیب و از برنی گرفت و سیده بنت عبد الرحیم از و

بوجود آمد و رسال ششصد و چهارم جری کیش در حالتی که مستعم و ضوضا ختن و ادای نماز بود در حال
 نمود و جوهر و جاریه است نفیست و جوهر اسم جاریه است از مهدی عباسی که بر او حکم و تسلطی
 داشت جوهریه چنانکه در عنوان احتجاجات المومنین اشاره نمودیم جوهریه از زو جات
 طاهرات حضرت خضر کاینات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیره بنو المصطلق و از قبیلہ خزاعه میباشد
 در غزوۀ بنی المصطلق این زن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک
 خود قرار داد مبلغی معین کار سازی کند و از قید و قیت خلاص شود و محسن استغناء بخود حضرت
 رسالت پناهی آراء عرض کرد و یا رسول الله انا جوهریه بنت الحارث سید قوم و قد اصابتی من
 البلاء ما لم یحیف علیک و قد کاتببت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و منظر کل حمت و کرم
 تمام مبلغ منهد را دادند و مشارع اشراف از دواج خود از زانی فرزندان صاحب که این
 بدیدند از قوم و قبیلہ جوهریه هر که را در تحت شکاک داشتند محسن احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بود
 از او کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیلہ خود بد رجوع جوهریه خیر باشد و کلمات
 محی الدین مذکور است که این زن هفت حدیث شریف از سید امامت روایت کرده است
 و دو نفر صحابه نیز مائة باین اسم بوده و یکی از ان دو نفر دختر ابو جهل و زوجه عتاب بن اسید است
 که پس از فتح مکہ بشرف اسلام مشرف گردید همچنان خاتم طیب الله سبحانه و تعالی بانوی
 کریم الاصل معظم و بهین خاتون عظیم الشان مخم صدف کوهر انور شهر یاری سپهر فروزنده مهر کمر است
 و کامکار می شرف همچنان در ب زمان و زین زمان مادر فرزند سیر اعلی حضرت شایسته
 تاجدار و لیسعت هایون مانا ناصر الدین شاه قاجار خداوند ملکه و سلطان ملکه بود که جمعا
 راجس نذیر بی مشار و شیر معین و ظمیر صیانت نمینمود و با حیات رای و متانت فکر و حصه
 عقل بران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می آنزد و ثبت

بنان و کلکش اندر تسم و تحسیر	دیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامه او بر بیا خض صفی عدل	بخط رجحان منشور حکم و نشر مان بود

فی الحقیقه صفحات خط ان محفیه معظمه طاب ثراها که هر یک بخش نبل عطیه و عطای طبعه
 و اعانت ملموفین و تأمین خائفین و حمایت بضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری از آن را از عقد و دارید گرامی بردارند و وسیله اقتدار و دود
 خود بشمارند و همین کلمات و بنان و تقریر و بیان درای حساب و هوش ثاقب بود که پس از ار
 تحال شجره بر سر و راضی محمد شاه غازی ناما رفتند بر بانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت
 ایران برداشت و بحکام و ولایات و ایالات محملات محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال
 و اعمال اقطاع را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور علی حضرت شاه جعفران از دار السلطنه
 تبریز بدار اختلاف طهران شرف و رود از زانی فرمود و تحت کیان را بجلوس مینست مانوس مزیں نمود
 و تفصیل این احوال که محتوی بر شیل هزار اشکال است تاریخی بمطواریست که مورخین این دولت
 ابدایت نگاشته اند و برای طالبین خبر و حافظین میر گذاشته و اگر ناخواهیم بشکوه و شرح آن گریهیم
 باید گسائی جدا گانه تالیف نمائیم و آن از تناسب و وضع این فقر خارج کرد و در مشیقه بنفادین
 کاغذ شود پس بمنتظر گوئیم این ملکه معظمه ایران که روانش در غرقاب جهان سرتج و شادان باد و جز
 زاده خاقان خلد آشیان فغلی شاه فرزند امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعتقاد الدوله قتل
 قاجار و والدۀ ماجده او خواهر بطینی سینه میرزای فرمانفرما حسن میرزای شجاع السلطنه است
 در سال یکم از دویست و چهل و هجری با
 محمد شاه آن شاه درویش دوست
 که شاهی سبای بگردار او بست
 مرتبه فرا و جت حاصل نمود و در محام

ملکی با امر اعلی بر نفوذ او امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و دفور درایت خود
 را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هفت و ششم ماه صفر المصفر وجود مسعود بایون
 علی حضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطین طاهرا و باطن و ظاهر جهان را آرایش
 داد و در تمام عصر خیرا بر سر و در یک قسمت از عهد معدلت عهد خسرو منصور این مظهر ملکی را به
 محرابانی مادر بلکه خلقی را بکفالت پدر بود از صنایع عالیہ و خط و نقاشی محاربتی بکمال داشت
 و نقاشان را کاسبی کل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد و افسوس که در مال
 هزار و دویست و نود و هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب محمود خسرو
 در اقلیم اروپا حاضر بیا مظاهر بایونی را بکشت دقایق مشغول میا خست ملکه معظمه روح بسته
 روحا لوی غریبت بهشت افراخت طایر روش در خلد برین سدر و نشیند اگر تفقد علم حضرت

شاهنشاهی و حجاب که دوام عمر بانیوش اسباب رفاه است بایستیک نبود کردی انبوه بخاک سپید
 می نشستند اما وزیر مرحوم سترگبری و مهد علیا نورالدین متعجبها مرحوم شاهزاده مظفر علیقلی میرزا ابن
 خاقان المغفور فیما فی شاه الملک با اعتقاد سلطنت بود که علم و فضل و حکم و عقل و خیر و بصیرت و بزرگ
 منشی و خبرت او اتفاق را گرفته و صیت آن با صلتع و اقتلاع رفته است و از خصایل منظمه
 مرحوم رضوان الله علیه انکه عفتی عامل و دوزخی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
 و حدی منفرط داشت و برداشتمندان و کاراگانان خلعت و حق کامل میگذاشت طبقات
 مردم را حسب مراتب شناسا بود و در عواقب کلیه امور بنیانا اثر خیریه اش زیاد و از انکه بشمار
 آید و بهوشند عدادان را تعداد نماید اثر بنانوشه که بالای منور ماند و نظیم که جورجای قلاند
 بر تخریش اندازان جمله است بیت

از مردوزن آنکه بهوشمند است

بیدانش اگر زن است اگر مرد

مصحح پاک ملکه مظفر سترگبری مهد علیا

اندر همه حال سربلند است

باشد به مثل چو خار به در

خاتم روحه مقدسه مصحوشه قم و زاویه منوره بضعة امام بهفتم میباشند آن تربت ریجان

بمیاه رحمت سیراب باد منی الرحمة و آله الامجاد حجب ان آرا سیکم و خرد شاه جهان
 از سلاطین هند و سلاطین ارجمند بانو سیکم ملقب بمنازل محل که ترجمه حال ان نگاشته بود و آنکه
 و جمیل بوده با طبع موزون و با دبا و شعر از یاد بزل و بخش نمینود مقبره او در شهر دلی در بقعه شاه
 نظام الدین اولیا معروف به زرزری بخش رحمة الله علیه و وفات او در برابر او نود و دو و هجری بود

بغیر سبزه نشوید کسی مزار مرا

لوح مزار او اینست که از افکار خود مشا را اینها گشته

جهان نخلتون شاعر بود است

که قبر پوش غریبان بهین گیاه است

شیرازی و مالدار معاصر عبید زاکانی شعر او ظرفا غالباً در مجلس او حاضر میشده و کمال احترام را با او

می نمود و اندر این شعر شقی ازوست

ز زره ذره خاک آفتاب میبارد

مصوریت که صورت ز آب میبارد

جهان اسمی کی از زو جات شاه اول

اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از تاج افکار او چیزی بدست نیست که

بیت که با و نسبت داده اند در حرف جاء در ترجمه حال حیات بیاید حجب شاعر و دیوانه

یکی از امراء بود و این بیت از اوست
قد رغمای وی و سر و چین هر دو یکی است

کل باغ و درخ آن غنچه دین هر دو یکی است
حرف الحاء

حاجی قادیان دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و مناجات بجای میراث
خاتم است صاحب حدیقه الجماع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و درصا میخانه
دار و آقا محمد دهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را در کرده می نویسد باز دو بیت سال
قبل آباد اجداد در محله حاجی قادیان ساکن بوده اند و هم اکنون مادرمان محله مشکین مستقیم و میلیم
که حاجی قادیان مشایخ در آن محل جز تمام چیزهای نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک حرم
العلم است که یک وقتی قاضی اول اسلامبول بوده و محله را نیز با اسم او منسوب داشته بود و در
قادیان در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله با اسم او منسوب شد
قبر حاجی قادیان در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبره خضر بک قریب بزرگ
در حول بوسه شام قره کنیه پاشا در حجه زنی مدینه است که گزینش کرده و به سبقتی معروف
شده در حق او گفته اند اشبق من حتی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مرو
بن حکم والی مدینه منوره بود سپهر حتی که سی چهل سال داشت بر روان عرض شکایت کرد که مادر
بجائی این ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشارالیه را احضار و از او استفسار نمود از زن در کمال
بیشتری بعضی سخنان سپهر خود گفت که بر فرط شوق و دلالت داشت لهذا این صفت ضرب المثل شد
و گفتند اشبق من حتی و بدیهه الحشرم العذر کئی

فما وجدت وجدی بها ام واحد
رأته طویل الساعدين عنطنطا

ولا وجد حتی بابن ام کلاب
کما انبعت من قوّة و شباب

بدیهه در بیت ثانی از این روایت بعضی الفاظ

حتی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود این کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و
عبارت حتی نیست یا بوفه الحمار اما رأیت ذلک الشاب المقدود العطنط
والله لیصر عن امک بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها و لخرجن ففسها
دونه و لودد الله ضبت و انی ضبته و قد وجدنا خلا لثهای مدینه حتی را خواستار می بیند
یعنی او را بمنزله ام البشیر می دانستند چه بانها اقسام موافقه را با اسم فنیع و غریبه و بختی و مریم را محبت

و این حتی غیر از حتی دختر است که از طایفه بنی بحر بن عمود بوده حبابه مغنیه بود مشهوره و او و سلامه
 نیز مغنیه است معروف قینتی نیز می باشد چه یزید بن عبد الملک اموی باین هر دو عشق داشت
 و طوری مهر ایند و کثیرن او را مقهور نموده بود که گویا آنها را بکند و یزید ملک است و در حق بعضی
 مغنیه ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند حسن بن قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
 مدینه از شخصی معروف باین زمانه باین میسنا و او را عالی می گفته اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت
 او نموده چنانکه از مضره موسیقی دنانان انصر که ابن صرح و ابن محرز و مالک و معبد و جلیل و غیره الیها
 بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجه کمال رسید یزید فرودخته شد و سماء بجایه کردید در آغای مسطو
 است که یزید فرزند برادر خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بکامین بیت هزار دینار رسیده است
 عبد الله بن عمرو بن عثمان را بنی گرفته و بنیقدر نیز مهریه داد بر حبه بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را
 از جاله نکاح خود در آورد و بعد از آن عالی را بجزار دینار خرید سلیمان چون ابن اسراف و بتزیر او
 بدید در غیاب او گفت من بایملک یزید را خواهم سپرد که نتواند در آن دخل کند و دیگر با و دخل
 نخواهم داد و یزید را بخیرت را بشنید و بتزیر رسیده و عالی را به صاحبش رد کرد و آنا همیشه در خیال او بود و تا
 خلافت با و رسید و حبه او رسیده است که یزید در هر حال عالی را خواهد خواست محض اتمالت مشایخها
 را خرید و یزید تعلیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را سماء بجایه ساخت و اندک اندک میل او
 بجایه رو باز میاد و نهاد و شب نوروز با او شرب خمر مشغول گشت و جز تفتیش و صحبت با او بکار نمی
 پرداخت و امر خلافت محمل مانده بود و کونین بعضی اوقات یزید بنگاهت حبابه دستهای خود را
 بهم میزد و میگفت پروا نمیکنم پروا نمیکنم روزی هنگام ادای این تجارت حبابه گفت خلافت را
 بیکه و امیکند می یزید گفت بتو و امیکند از ما جار الله در مخشتری از ضایح الکبار خود در شرح مقاضه
 زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم چو قوت بی که در
 نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسبها گدازد و بخیرت باشد انگاه و در باغی با صفایم
 عیشی ترتیب داد و خواص ندای خود را بخواند و بعشرت نشست و با و از حبابه انتظار می داشت
 که رو و میگفت پروا نمیکنم پروا نمیکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری کلوی حبابه را گرفت
 و آنچه کرد و پذیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان پدر و روح یزید کوئی پروا نکرد و فری

او متبدل العی شده باشد و قریب الحی نگذاشت روزی بی که دورت بمهرت بسر برد بعد از آن وقت روز
که با حتمی جانگاه و حکم سوز زندگانی نینمود راه بخشش سپود و زنجشری که در مقام زهدیه میگوید یا ذک
المرفانی و مامنی به من خطه علی راسه و مضبوط بحین غصت بحبته الرمان
اشاره بهین واقع میباشد و مقصود از مرفانی همین است که صاحب صحایف الاخبار کوید یزید
سه روز نفس جبابه را دفن نکرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود این
در کامل و فیروز آبادی در قاسوس جبابه را بتجفف باه ضبط کرده و در او قیاس نوشتند و با مضبوط
است حیاه به محدثه است بافضل و علم که ابو سلمه التوزکی شاکر دوا بوده است و جبابه
الوالیه و اتم جبابه از تابعیات هستند و از جبابه و البیه علماء اثنی عشره معجزاتی در حق ائمه اطهار
بیست نقل می کنند جمیع و خیر عبد الغری العزیز بوده و طبعی قادر داشته و در جوان حماسه

إلى الفتى بركة كاه ناقتي
أنتى وترى التراقصات الى منى
أولى على هلاك الطعام اليه
وصى بها جدى وعلمنى لى
فاحفظ حيتك لا أبالك واحتر
جميه بنت عبد الرحمن و خزين الدين

در باب پنج شعر از او ثبت کرده و آنست
فکما مناسمها النخيل الاسود
بجنوب مكة هديهن مقلد
ابدا و لكنى ابين و انشد
نفض الوعاء و كل زاد ينقد
لا تخرقنه فارة او جد جد

عبد الرحمن ابن الامام جمال الدين ابى بكر محمد بن ابراهيم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعيل بن المنصور
محدث بوده است مشهور به اتم عبد الرحمن جمیع و در اسناد حدیث و تعداد روایات آن پد
طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم الیلدلی و خطیب مرزا
استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف
اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الرعبی و فضل الدین عبد الرزاق و غیره تا از محدثین بغداد با و اجاز
داد و عموماً نیز از البغفت و صلاح ستوده اند و فات حسیه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان
سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاد و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت
از مشارالها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النضر که در احوال مشاییر عصر خود نوشته ذکر می کند

جلیبه خاتم شاعر است در ادبیات ما هر پدرش علی پاشا ابل هر سکت شیخ محمد زبنی
افندی صاحب کتاب مشاییر النساء گوید من و این زن هر دو در سال هزار و دویست و شصت و
دو متولد شده ایم و مشارع کتب اکنون در اسلامبول در تحت فرا و جت محمد افندی کاتب است

و غزل مسطور در ذیل از وی میباشد
بیرای قاشی بای ارتق نیز دیرمه مژگانک
سینه نو یاره لرا چیدی در و نه تیغ بجرانک
وصال کن بزی دور ایلدک و ارا و لوسون جانک
سنی بیدین دیشلدی زلدن یوقدر ایماک
امید اتیمز اسیر در داوانلر غیری در مانک
اوراد خسته خواجه حاجی دانسته ناطع خود خفته
که بخر و زدر کل بجان یکسان است
صیغ المنظر خوش طبعی بوده این بیت از وی
ورنه مجنون تور سوا ترا زین بیایست

جگر دو تیغ غم کن زخمی وار کن اتمه یکا نک
نکا و مشکه جانا که شایان کوردن اغیار می
او غافل بخر نادان حد دیه بدم او شسین
امید رحمت قلمی عبث در سندن ایکافر
جلیبه بید و ارددن خلاص او ملغده و کلده
حجایی دختر بلالی از ابالی اشترایا بوده و
مران بخواریم ای باغبان گلشن بوش
حجایی از لنوان کلپایکان و شاعره
حفظ ناموسش تو شد مانع رسوائی من
حجاء دختر نصیب است و در نظم اشعار

مانند پدرش دسی داشته و این هر دو از شعرای عجمی عباستین میباشد نصیب در اصل عبد بوده
و در یامه نشو و نما نموده بعد با او را بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید او را
آزاد و تجید و مکنی به ابوالخجاء کرد و کنیه در عرب چون مخصوص طبعه عالی است اینغنی اسباب مفاخر
نصیب گشت و حجاء دخترش را ماهر ساخت و قتی مهدی خلیفه در محلی موسوم طبعی آباد مشغول تفرج
بود حجاء و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بدیت
رب عیش ولده ونعم و بها بمشرق المیدان بسط الله فیه ابهی بساط
من بهار و نهار الحوزان ثم من ناضر من العشب الأخضر یزهی شقایق النعان
مد الله بالتحاسین حتی قصرت دون طول العینا حققت حافتا حیث تنان
بنیام فلعلین كالظالمین زینا وسطها بطار من مثل الثریا یحفها التمران
ثم حشوا الخیام بیض كمثل المهی صرائم الکشبنا یتجارین فی غباء شجی

اسعدانی یا فاختی جلولا فبقصر السلم من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن
ولدیہ الفزلان بل هن ابھی عند من شوار الفزلان یا له منظر او یوسر و
شهد لذتہ کل حصنا خلیفہ را بیا خوش آمد بخشین کرد و بجرکایت از پدر و دختر هزار درم
عطا نمود پس از زمانی گنج بخت و عباسہ بنت المحدثی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از قحط و غلامان باری بخود

ایندک یا عباسہ الخیر لے حمی وما ترکت من الستون بقیتہ فقال لنا من نیصح الترای نفسہ علیک ابنۃ المہدی عوذی تبیا	وقد عجفت ام المہاری وکلت سوی رمتہ منا من الجهد رقت وقد ولت الاموال عنا فقلت فان محل الخیر فی حیث حلت
---	---

من ضرب لتع وتسعین محکمہ اما الحسوف فقد امسی تغیظہ وذو الصدقة مسرور لنا فرح	عباسہ یکدست لباس و بعضی عطریات با ستہ ہزار درم با و داد و گنج را ادای تکرار ابن ابی اسات نظم آورد مثل المصابیح فی الظلمات تلق غما و کاد برجع الرقی یختنق بادی البشارة ضاح و جہہ شرق
--	--

اذا قلت حذام فصد قوہا	حذام عربیہ است از عشرہ عشرہ دارای راسی صائب و کفارتین و در حق او کفہ شدہ فان القول ما قالت حذام
-----------------------	--

و این شعر بدرجہ اشتهار رسیدہ و ضرب المثل گردیدہ است ابو الفضل میدانی کو باین شعر را
بحیم شوہر خدام در وقتی کہ مابین خدام و صفیہ کہ ان نیز زن دیگر بحیم بودہ نزاغی واقع شدہ می
خواندہ و مقصود او این بودہ کہ ہرچہ خدام کوید صحیح است بعضی بجای نقد قبا فافضتوا نوشتہ اند
یعنی فافضتوا لہا مثل و اذا کالو ہم کہ بمعنی و اذا کالو ہم میباش و خدام بہنی بر کس است حرہ
زینب ام المویداست کہ از نوان ماہ نیم و ششم ہجری و دارای فضل و علم بودہ و اورا زینب شہرہ
نیز کفہ اند حساتہ التمیمیہ دختر شاعر مشہور ابو الحسن الاندلسی است کہ در ادبیات بڑی
طولی داشتہ و وقتی پدرش در گذشت او از جتہ معاش در ماندہ و بی کفیل ماند چہ ہوز کسی
اورا بزرگی نکر فتمہ بود لہذا ابیات مسطور در ذیل را بظلم آوردہ بعرض حکم خلیفہ اندلس
رسانید عنایت و حرمتی بہ او نمود

ان الیک ابا العاصی موجه

انك اليك ابا العاصي موجهة
قد كنت اربع في نعماء عاكفة
انت الامام الذي انقاد الانام
لاشيء اخر اذما كنت لي كنف
لازلت بالفترة القضاة مر تدياً

ابو الحين سقته واكف الذبح
فاليوم اوى الى نعماك يا حكم
وملكته مقاليد النقي الامم
اوى اليه ولا يعروى العدم
حتى تذلل اليك العرب والحجم

عظم مبلغ ما وعطا كرد و بوالى پير كه مشارح
ترتيب و به حسن المصنعة مغنیه است مشهوره از بابى بصره و در شمرى كه در ذيل سطور مشهور
وسوف يرونه فى بيت حسن

حسنه يكى از جوارى محمدى عباسى است كه سمت بخوابى هم با و داشته و اكثر موزين مشارح
سبب بلاك محمدى دانسته و گفته اند حسنه قصد كرد يكى از بخوابه باى ديكر محمدى را منوم نمايد
تا خليفه خاص او باشد شير يا كلابى را بر ميرالود و بدخترى داد كه نردان بن برد و با و بخوابه خليفه
بين راه بان دختر بخورده آن مایه را گرفته قدرى از آن آشاميد و سم در مزاج او اثر كرد و در گذشت
حسنه در نواخته فریاد ميكرد و ميكفت و الامير المؤمنين! من بخوابه ترا خاص خود كنم از خطاب
بلاك تو شدم حفصه از زوجات حضرت رسول صلى الله عليه و آله و دختر خليفه
ثالثى است و در ذيل عنوان اقباب المؤمنين اين مطلب اشاره شد و حفصه ابتدا در ساكن
از دواج خنيس ابن خذافه التميمى الصحابى بود چون او در گذشت و حفصه سيده ماند عمر خواست
بزنى بابى بكرد و بديا بوجو ابى در مينا ب نداد عمر دست نكاشته نرد عثمان آمد و با و تكليف
كرد عثمان نيز بجهت آنكه زوجه اش رقيه كه دختر يار عيسى حضرت رسول بود تا ز و وفات نموده گفت
من حال اميلى بنا حل نذارم عمر خنيس متغير شده نرد حضرت رسالت پناى ۲ آورده و جواب
عثمان را بعرض سيد عالميان رسانيد و از او شكايت كرد حضرت فرمودند حفصه را بخنيس بهتر از عثمان
خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنى تزويج خواهد كرد پس از آن رسول مرسل او را بزنى گرفتند
و دختر يار عيسى خود اقم كلثوم را بعثمان دادند در آنوقت ابو بكر تهنيت عمر آند و گفت اى عمر از من
مباش من ميدانم كه بنى اكرم قصد گرفتن دختر تو دارند و قى كه بمن تكليف كردى از اينجهت سكوت

کردم که خواهتم تر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند بر آئینه من جفیه را
 میگردم اکثر ابواب میر ترویج جفیه را بجنسرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در
 سنه چهل و یکت یا چهل و پنج گویند و جفیه شخصت حدیث از حضرت رسول ۳ روایت کرده است
 جفیه بنت الحجاج الزکونیة این زن از اباالی غرناطه و در جمال و کمال یابند و مثال بوده و در
 ادبیات ما هر طبعش در سرودن اشعار قادر و بنا برین او را شاعرة الاندلس گفته اند و این
 معلوم بنماید که از جمیع زنان اندلس که طبع و فضل داشته اند نیزین برتر است و از اشعار جفیه
 بیت مشهور در ذیل است که در حضور امیر الموحیدین عبد المؤمن بن علی بدین نظم آورده است

يا سيد الناس يا من	يو مل الناس فده	امن علي بطرس
يكون الذرعه عده	تخط بمالك فيه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحیدین در صدر فرامین خود بخاطر علی الحمد لله وحده نوشته اند و جفیه
 اشعار بعد از شامی امیر الموحیدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مژبور
 و خلیفه در حق او برقرار گردد که دام العمر آسوده باشد و بیت ذیل را نیز جفیه یکی از زنهای
 صاحب حسن با گرم غرناطه نوشته و با و سرشته اند

غضبي جفونك عما خطه قلبي لا تحفلي بردعي الخط والكلم اغار عليك من عيني رقيبى ولولائي خبائلك في عيوني نيز انجاشعرا و قى سكي از ستمنايان خود نشو الى مائتتهى ابدا يميل وفرع ذرايى ظل ظليل از او افي اليك به المقييل اباؤك عن بشينة يا جميل	يا ربة الحسن بل يا ربة الكرم تصفية بلخط الود من صفة ايند و بيت را نیز بعضی بجهت نسبت داده اند ومنك ومن زمانك والمكان الى يوم القيامة ما كفاني از ورك ام تزور فان قلبي فتخرى مورد عذب زلال وقد املت ان تظا و تصفى فجعل بالجواب فما جميل جفیه بنت حمدون نیز شاعرة است
--	--

اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اباالی وادی الحجاره بود و خود او از انساب

مشهوره قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دویست ذیل در شکایت از بلا زمان خویش گفته

یا رب اتی من عبیدک علی
اما جهول ابله متعبد
این دو بیت نیز از مشارع
و اذا ما نثر کتبه زاد تیها
قلت ایضا وهل تری له شیئا

جر الغضا ما فیهم من عجیب
او فطن من کیده لایحیی
لی حبیب لایثنی لعتاب
قال له هل رأیت لی من شمیة
حکیمه و منقیه عارفه بوده است

از بزرگان زمان شام و رابعه شامیه که ترجمه حال او بیاید بخت شاکردی این زن داشته
در نفحات الانس از قول رابعه شامیه نقل کرده گوید مشارع چهار روزی نزد حکیمه رفت حکیمه
بتلاوت قرآن مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی انوار میخواند
زن دیگر ترویج نماید رابعه گفت بل چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را
از خدا بد و فخر زن مشغول سازد بعد از آن شرحی تحقیق از لقب سلیمه که در قرآن کریم ذکر شده نموده
حلیمه بنت ابی ذؤیب و این حضرت فخر کانیات علیه افضل الصلوة و از صحابیه است و او
حلیمه سعدیه نیز گویند چه از قبیل بنی سعد بن کبر است این زن از آن عتی که بارضاع حضرت رسالت بنا
پرداخت سعادت او را شائل گردید بلکه قوم و قبیل او بفضیل و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة
و نزلت مواشیها و اخصبت ربعها

مقام اعلیٰ فی ذروة العز و الجود
وقد عم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حر است آن را که
زاید الوصف میگوید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد و این مصراع را میخواند
یا رب اذا عطیته فابقه و اعله الی الحلال و ارقه و ادهض باطیل الغدا

حمده بنت واثق او را حمده البختینه نیز گویند و از نوان او آخر قرن چهارم هجری و بغداد
است بوخط مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس و عظم مضوی منقذ
مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابو بکر احمد بن علی بن بدران الحلو فی علم حدیث
کتحصیل نموده و ابن معانی از او اخذ فقه و حدیث کرده است حلیمه بیکی آغاز و جبهه

حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قویلو و مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل روز شنبه
 بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو بجری از بطن امیرن بوجود آمد و بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان
 حیدر بکام میرزا جهان شاه از اردبیل بطرف دیاربکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیاربکر خدیجه نام دختر
 سلطان جنید داد و گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه یکم را خواهر حسن بیک دانسته
 اند و بعضی دیگر حسن بیک را خواهر خود خدیجه یکم را برنی سلطان جنید و دختر خود حلیمه کی آغا را به
 سلطان حیدر داد و حمد و نه شاعرانه بوده است اندلیسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و
 مقامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی از مضامین غرابطه میباشد
 بعضی حمد و نه را حمد گفته اند در هر حال امیرن در مضامین یکانه عصر خود بوده و قدرت طبع

او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم شود
 وما لهم عندی وعندك من ثار
 وقل حماقی عند ذاك وانصاری
 ومن نفسی بالسیف والسيل والنا
 درجه لطف طبع او آنها نیاید بیک
 سقاء مضاعف الغيث العجیم
 حنوا المرضعات علی الفطیم
 الذین المدامة للندیم
 فیحبها ویاذن للنسیم
 فتلس جانب العقد النظیم

ولتا الجی لواشون الافراقنا
 وشتوا علی اسماعنا کل غارة
 غروتم من مقلتیک وادعی
 این ابیات سینه از حمد و نه است و از
 وقانا لفتح الرضاء واد
 حللنا دوحه فحنا علینا
 وارشفنا علی ظمأ زلالا
 یصد الشمس الی واجهتنا
 یروع حصاه حالیه العذاری

اگرچه این اشعار با اسم ابوالنضر المناری مختص

یاخته اما بنا بر تحقیق صاحب لفظ الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمد و نه داده
 که منازی دبلا در شرقیه عرب بنویسند در محمد وجود نکند استنبه بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر
 معروف نزد معری آمده همین چند شعر بحد و نه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بجا طردشت
 بپند که منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت نمیداد تا رسید بحد و نه و میخواند
 دویم معری چنانکه طور شد خواند حنوا المرضعات علی الفطیم منازی گفت من علی الفطیم نغمه علی

الشیخ کفنه ام معری گفت لا الایا قیخن علی الظیم مناسب و نظرش لفظ مرخصات بوده مبارکی
 نخل شد و باید دانست که این ابیات را حمد و نه کچه درجه خوب گفته که مثل منازی شخص صاحب
 طبعی بنی آنحال آن نموده است حمد خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون
 در وادی آتش زنهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بودند عریات کشیده و
 و خواهرش زینب را شعر عریات گفته اند قاله فی فتح الطیب حمته المعزیه یعنی حمته که در
 خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابی است در ابتدای ظهور اسلام بفرقت ایمان شرف
 شد و چون جاریه و در تحت تلک کی از کفار بود آن کافر بجهت قبول دین اسلام او را عذاب
 مینمود البوی که از حالت او خبر دار شده او را خرید و آزاد کرد و حمته بنت جحش و حمته بنت ابی بنیان
 دو نفر صحابییه دیگر میباشند و ازین دو حمته بنت جحش از عصبیه است که قصه افات را بیل کرده و
 آنها حسان بن ثابت و عبداللہ بن ابی و سطح بن ثامه و حمته بنت جحش و حمته بنت ابی بنیان
 بن امیه این عبدش مادر سعد بن و قاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر
 الصحابی است و دارای هر بزه طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را بچو مینوده ابتدا خارش
 بن خالد المخزومی یا معا جبر بن عبداللہ بن خالد و را برنی گرفت مشار الیها باین پاس شوهر خود را بچو

کقول دمشق و شبانها	احب الی من الجمالیه
صنناهم کصنان النیر من اعیان علی المسک والقالیه	
وقیل یدید بدار دیب البحر ادعیان علی القال والقالیه	

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از آن روح بن تبعاع انجرامی که ندیم عبد الملک
 اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز به این دو شعر مسطور در ذیل بچو نموده برخواند

بکی الخند من روح وانکر جلد	و عجمت عجیبا من جذام اللطاف
وقال الحیابیل یخن کذا لیا هم	واکسبه کره یتر و قطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا نصیب کناد که شراب خورد و در
 آن خوش قوتی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الشقی حمیده را
 در سلک ازدواج در آورده و هر وقت این مرد شراب میخورد دست میشد در آن خوش

زن نامیکرد حمید که گفت این اثر تفرین روح است و فیض را همه بر این شعر بگو گفت شعر
 سمیت فیضا و عاشقی تفضیض به
 و گویند و شعر مطهر را نیز در حق شوهر خود میگویند
 سلیله افراس تخلفها بشل
 و ان کان اقرا فافین قبل الفحل

ابا انچه شایع است ایند و میت از مالک
 بن اسماء میباشد و در وقتی گفته که حجاج بنده حواجر حمیده را ترغیب نمود و است و ابیاتی را که حمیده
 در حق شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهارم عم آغا نقل از دیوان حماسه از صدر باب المالح
 و بطور مرسوم در ذیل ننگاشته است

وذلك من بغض اقوالیه
 و عشی لصحبته قالیه
 و لا فی غصون استه البالیه
 احب الی من ابحالیه
 فیالک من نکته غالیه
 علی المسکن والغالیه

حمیده بانوسیم زوجة نصیر الدین
 محمد یون با شاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هند و ست ناما بوده و محمد یون ناما
 دیگر داشته ستماة حاجی سیم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از
 فوت محمد یون حاجی سیم بمقبره و بابر کا حاجی مریم بمعاونت جمال الدین محمد الکبر شاه بیاورد
 شوهر خود بنا نمود و پانزده لک روپی که معادل سیصد و بیست و پنج هزار تومان باشد
 بحضرت این بنابر رسانیده آن بقعه اکنون در شهر دلی بمقبره یون مشهور است چندانکه
 هر کس از خانواده سلاطین دلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکه عالم کبر شاه و فرخ
 و دارالاشکوه در آنجا دفن شده و خود حاجی سیم و حمیده بانوسیم درین بقعه نجا گرفته اند حمید
 بقی است که حضرت رسول تر باریشده داده بودند و گاه که میفرمودند کلینی یا حمید یا حمید حمید
 است حمید و در اینجا یعنی بیضه است حقیقه طبیب القمینی و خیر عبد الرحمن بن احمد

ابن عربین عرفات القنی وازاشیخ امام سیوطی وزنی محدث بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای
دیگر بمشارالیا اجازه داده اند حیات خاتم زوجه شاه اسماعیل صفوی بوده و طبعی موزون
داشته و این پادشاه را منکوحه دیگر متماه بجهان خاتم بوده است که او نیز شعر می گفته که بنید روزی

جهان خاتم ایغر را بشاه اسماعیل عرض کرد
که بادشاه جهان را بجهان بکار آید
ترک غم جهان بکن تا ز حیات بر خوری
بعضی گفته اند بجهان این مصرع را خواند
حیات خاتم در جواب این مصرع خواند

تو پادشاه جهان بجهان از دست ده
حیات خاتم حاضر بود نشیند و این بیت را بفرمود
هر که غم جهان خود کی ز حیات بر خورد
تو پادشاه جهان تو را بجهان باید
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بحیاط النساء یکم و محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابی بکر
پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء یکم زوجه
جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه و زنی با صباست و صاحب طبع موزون و
خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته متماه به محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابی بکر
بنو ججهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره در فوق را بعضی باین روزن نسبت داده اند
و نیز بعضی از مؤلفین گویند بجهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شری نسبت بانها
داده چون طاعنی در سخت آن نبود بکارش این پدر حتمیم حقیق که گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان
سلطنت پدر خود میل مغربی بنور جهان یکم پیدا کرده و وجه نقشش ابتدا این شد که روزی بمشارالیا
در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون این را
دید دست او را گرفته در کلماتی بازی مشغول شد بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده
خود بکل چندین پر درخت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او را برشته پرواز کرد و در دست شاه
زاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید پس آن کبوتر چه شد بنور جهان گفت پرواز کرد و در دست جهان
گفت چگونه پرواز کرد بنور جهان کبوتر دیگر را هم را کرد و گفت اینطور پرواز کرد و بخرکت خوش
آیند و در شاهزاده اثر کرده او را منفقون نوحجهان ساخت محذکات این زن بختی ابتدا بعلیقله
خان نامی شوهر کرده بعد در سخت مزاجت جهانگیر شاه در آمده است گویند وقتی نوحجهان

بجایان کیر شاه گفت دین شما خوشبختیست جهان کیر شاه از روجه دیگر خود که تمامه بچوده بائی بود افتخار
منو داد و در جواب گفت من بوی دین مرد دیگر را نشنیده ام تا بدانم دین شما خوشبختیست یا نیست
نوحجبت از پنجاه باده بائی زیاده منتقل کردید حیاتی زوجه نور علی شاه مشهور و تمامه
بر بی بی جانی بوده قواعد و محارفات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشت
تقریباً ده هزار شعر نظم آورده که غالباً شتمل بر کلیات عرفاست بعد از نور علی شاه بلا محمد نام غریبان

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست	منع دلم از ناله مکن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را	دلها چاره درد من بجای راه را
داند و عهدا لغافل می کند	دلها ای طایر قدس عرش آشیان
مجددانه از دام این خاک دان	دلها بقیض بشکن و بال و پر باز کن
به کلکشت و کلزار پر داز کن	حاجیه از زوجات خاقان مغن

خدا آشتی نامتعالی شاه طایب راه است و از طرف پدر بخجلی خان زند میرسد و شاهزاده بخجلی سزرا
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی بکمال داشته

و خط و ربطی بقدر کفایت شعر را بدینگونه بنفرداد	طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
حدا زیارت احسن دلی نصیب کند	حدا هم پیش شرمی از حدام و شرمی که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید حدام این بخت
الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا فلو ترك القطار لئلا لنا ما

و مقصود او این بود که قوم خود را بکاه کند که دشمن بقضای شیخون حرکت کرده چه میکند ای قوم روان
شوید زیرا که مرغان قطار و پروازند و آنها را اگر بحال خود میگذراشتند شب در جای خود میخوابیدند
اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی تنهت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم
که دو چار و مقصود اینجا بحث شویم قوم و شبیه حدام اعتقادی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را

غارت نمود و به زان دیم این که از آتش که کوفت	اذا قالت حدام فصد قوه
خان القول ما قالت حدام	در حیوة انجیوان بهم بهین طور گفته است

حلیه طبت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکره الخطاطین ذکر او

شده پدرش را بجا بیست و پنج خطیب زاده و یکی پاشای وزیر بود و بعد از آن بدین پس پرداخته تلمیذ
 از بنده محمد علی تعلیم خط گرفته و بعد از این بر کمال کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری بخار
 شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله تصدیقی است که محمد راسم افندی از خطاطین ایران
 در حق او نوشته و مرحوم ستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است
 منقحت محله و عطیة من کریم صبیح و صدقت بکمالک ربه او کانت من القانتین
 زهرا زمانها و حیراء او انھا ذات اثنی عشر سنه تلك القطعة الملیحة سمیة
 السعدیة اعنی حلیمة ابنة من انبته الله نبأنا حسنا فتقبلها ربه و زینها
 سر او علنا فلا غر و النسوة اللات قطعن اقلامهن و کتبن و النسا
 نصیب منها کتب غطاها الستار بجلا بید القانتات الغابتات الساعا
 ما نلیت بالعشر و الاربکار فی الکتاب الا کم اذ یلقون اقلامهم انهم یکفل
 مریم قره و حوزة العبد الاثم کاتب السرای الخاصه محمد راسم عفا العفو عنه
 بحسبه اب القلم فی السنة التاسعة و کستین بعد الالف و الف من هجر من علیه و علی و
 حنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق بن محمد النیشابوری و دختر
 جمال الدین عبدالله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بود و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که
 باین رسم دختر داشته و همگی با بوجنیفه معروف با نام خطم که این نینه داشت نه از نخب است
 که دختری ستاد بجنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفقی انخوار زمی و اکثر اصحاب مناقب ابو حنیفه غیر
 از حامد و کور انما فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق معنی دوازست و ابو حنیفه
 خطا وقت و زمان خود را بهترین اسلوب نیوشت و برای ضبط و نوشتن بوسه مسألی که می
 شنید همیشه نزد خود دوات نگا و میداشت و او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم ستقیم
 زاده بمطلب را در تذکره خود از محی الدین الکافیه نقل کرده و از نواد برترده است
 خدیجه الکبری جناب ام المؤمنین زینب
 حرف النجاء
 اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خلیل بن اسد بن عبد العزی بن
 قصی از اشرف قریش بوده و مادر مطهره را الیهما فاطمة بنت زائد الا صم از اولاد عامر بن لوی

خاتون زنهای بزرگ را کتیه خاتون میگویند اما زکلی اتوب یعنی از خانان و سلسله سلطنت
 صلاح الدین اتوبی پادشاه مصر و نفوزن بوده اند که آنها را خاتون مینامیدند یکی مادر سلطان
 ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن اتوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
 سیف الدین و این هر دو ملک الملک زیاد و متول بوده اند و در سده خاتونیه در دمشق شام از آخرین
 خاتون دختر ملک اشرف سیف الدین خاتون والده سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و ستم
 هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف دشتقد و نود و چهار وفات کرده اما سید خاتونیه
 که در فذقلی اسلامبول واقع است از قرامطورات حدیقه انجم از انبیاء پیران خاتون و بن
 احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بکریه بوده خدیجه الست دختر مستقیم
 باند عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ست خدیجه میگوید مستقیم باند آخرین خلیفه
 است از خلفای بنی عباس که در سال شصت و پنجاه و شش بحکم بلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه
 ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در
 گزشت در شیع جنازه او اعیان دولت و ارکان ملک حاضر شدند و جسد او را با دیدن
 بر داشته و بخاک سپردند و یاد از سرگذشت حزن انگیز پدرش که دو نوحه سرکش نمودند خدیجه
 التیجوتیه دختر او دین میخائیل بن سلجوقی برادرزاده رکن الدوله ظفر بیگ از سلسله حمله
 ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف با سلطان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و
 بیست هجری خدیجه سلجوقیه را بر بنی بالقائم با مراد ابن القادر باند القباسی دادند و القائم
 صد هزار دینار هجریه داد و در چهارم مشارالیه او را فی مرصع و طلا مبارک و سبب بختیار بویه و
 ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتابه وانی بالوفیات شرح انیمار و حیات
 نگاشته خدیجه بنت بدر ابن معروف باقم سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
 خلف بن عبد الغزیز بن بدر ابن اقبسی است و او زنی محدثه و از شباخ امام سیوطی میباشد
 سال مئصد و نود و نود متولد شده و در دو سالگی وی را مجلس جوهری و منصفی که هر دو محدثی
 بودند حاضر نمود و آن چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد معتابه بود و اطفال کوچک خود را
 خاندان اهل علم در مجلس تدریس محمد بن کرام حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب مفاسد

آن طفل بود و از تلمذه اشش شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و من
و ساداتی از انبیا شال و نمایا و میک وید خلاصه امام سبطی از این زن اجازه گرفته و در کتاب
النجم فی المعجم او را ذکر کرده است خدیجه بنت الیقیم معروف بامته الغریز البغدادیه
بوده و پیش ذکری از او نموده ایم پدرش را الیقیم نام قتی نامش را الطور بنی چون دختر خود او را می استعداد
علمی دیس تحصیل او را فراهم آورد و دختری را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی
حاصل کرد و کتب علوم متواتره بر داشت چنانکه کاهی مکتبی ساخته برای زنان و عطا نمود و بجای ترک
و عطفه گفته در خانه خود غزلت اختیار کرد و قولیه مشار الیها در سال شصت و هشت هجری و وفاتش در
شصت و نود و نود و زن خود و کچاکی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد مجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه
و سایر مشاهیر آن شهر شده و در مصر نیز علی بن الحارث العامری و ابن النجیری کتب علم کرده و در دمشق و بک
بتعلیم حدیث پرداخته در ابیات متفرق زمان خود بوده و مقامات حریری را با حسن وجود تدریس
مینموده و بسیاری از معارف آن عصر کتاب فر بر رانزد او درس خوانند اگر چه علم تجوید را نیز از استاد
ایشان اخذ کرده ولی در آن تخری حاصل نموده است خدیجه بنت الماسون دختر ماسون
خلیفه عباسی و از فضیای شعر بوده است وقتی جاریه مغنیه سماء بشاریه ابیات ذیل را که از اینج

یا الله قولوا لی من ذا الرشا
اظرف ما کان اذا ما صحا
وقد بنی برج حمام له
یا لی تنی کنت حماما له
لولیس القوهی من رقة

انکار مشار الیه است در مجلس منوکل عباسی
المثقل الردف الهضیم الحشا
وامسح الناس اذا ما انتقی
ارسل فیہ طائر امر عشا
او باسقا یفعل بے ما یشاء
اوجه القوهی او حدشا

خلیفه را ناسبت خوش آمد و زیاده از حدین
کرده از شماریه پرسید که این ابیات از کسیت چون خدیجه خلیفه زاده بود و انتشار این مسم اشارت از و مناس
نمینمود شاریه خواست گمان کند خلیفه او را قسم واد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات مسم
خدیجه اشمار یافت مضمون شعر اخیری از اشارت مطبوره خدیجه را شاعره ترک معروفه لفظت کسیت
آزده و ایلمرای پری نازک تنک شک

بوی نمند اولسه ده پیر آهنگ شک

خدیجه معروفه باقم الفضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن بن عبد الله النوری از محدثان ای واسطه قرن ششم است که در مصر زندگی می نموده پدرش در سال ۴۱۷ هجری در جنات دیاط بدست فرنگیان کشته شد پدرش قاسم به جردلی معروف بود و پدر قاسم را که حسین باشد این اسکارثیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله به ابن القرشیه شهرت داشت و این خانواده کلیه دارای علم و ریاست بوده و پسند فقهی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده (دن و ر) انوار انوار و شرح حال از هر یک بیان شود خدیجه بنت عبد الوهاب بن جهم الصوفی زنی بوده است در ادبیات و تحقیق و معارف صاحب مقام و شیخ محی الدین در مسامرات خود و اینها را دارد **خسرو قاء** امش میه می باشد و گاه از آن مخف کرد می گفته اند مشارالیها مجبوره ذوالرتمه شاعر بوده و مشارالیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطايا | على خرقاء واضعة اللثام

اسم ذوالرتمه غیلان می باشد و بعضی این اسم را اضاف بر اسم مجبوره ذوالرتمه کرده و او را غیلان می گفته اند و شرح شریانی به مقامات حریری مرسوم است که غیلان و زنی میه را با بعضی کنیزکان که هم تن او بودند دید و مفتون جن و جمال او گردید خواست با او بقریبی سخن گوید مشکلی پاره در دست داشت آنرا بجهان کرده نزد میه آمد و گفت این مشک را بپوش که میه طفتن مطلبه گفت من خرقاء میه یعنی کاری از دستم بر نمی آید غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا توجه میسبب او ندارد و ایوس شده و قصد فتن کرد و در میان پوشیده نیم بدست او بود میه برای آنکه محبت او یاس حاصل نماید غیلان را آواز کرده گفت با ذوالرتمه این کنست خرقاء بخاری صنایع یعنی ای صاحب بیان پوشیده اگر بکاره میتم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کشتی است و از آن روز غیلان معشوقه بذوالرتمه و میه خرقاء نامیده شد خلاصه ذوالرتمه در شعر مرسوم در فوق میگوید حقیقت الحال حج و حول بجهو است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از آن سخن فییه نیست و بعضی

تمام الحج ان تقف المطايا | ان شعر را این طور روایت کرده اند

على ليله وتلفها السلم | في الصيون عن ابي جعفر عليه السلام

تمام الحج لقاء الامم خرقاء الصحنه زنی زنجباری بوده است در عصر سعادت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن دایما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء
لقب رابطت سست که تحقق و بلاست معروف بوده و میان شتی بعد از آن پاره پاره کرده دی باریان
در حق حقا بطور ضرب المثل گفتند افرق من ناکته غزلها و بجای ناکته ناقصه هم دیده شد و است
و در وقت کاری بایست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء و جدت صوفای تیر مثل است
خرقاء ذات نیتة و خرقاء عیاب یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران مینماید
و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا اقدم اخرقاء علیه یعنی حذر تر از
کار مشکلی نیست خلیفه المکیه سفینه است که در کتاب آخانی ذکر کرده از آن شده
و این زن و دوزن مغنیه دیگر که ریح و عقیده نام داشتند و ملوک ابن شماسه بوده به
شائیات معروف میشدند (خسایه) شاعره است نهایت معروف و مشهور که هم
در آن زمان جاہلیت نموده و هم بغین عصر عادت و شرف قبول اسلام تایل گردیده پس می
شخص میباش و اسم ضناء متاخر بوده و شعر او اشخاصی که در علم شعر تبحر کامل دارند او را
بر تمام زحمانی صاحب طبع مقدم میدارند از این المراحه که جزیر معروف و مشہ باشد پرسیدند
اشعر شعر کیست گفت انا لولاءه الفاضله یعنی اگر این فضا بود من اشعر بودم گویند وقتی
بشار بن برد که تیر اشعرا می مشهور میباشد گفت هیچ زنی شعر گفته است مگر اینکه در اشعار او ضعیفی
زمانه ظاهر است گفت ای فضا هم اینطور است گفت نه او چهار ضعیف دارد و بعضی در نقد تو حق بر این
گرفته و گفته اند کلام او نسبت بختا از ادب دور است چه مشارالیهما بشرف حضور حضرت رسول قبول
دین اسلام شرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه آنها همی نموده
و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت با و روا نباشد اما شک نیست که از عبارت
مزبور هر چه قصد می جزمند اندک است بنا بر بطور است ابن اشعر حضرت رسول اکرم تعظیمین اشعار
خسنا مایل بودند و اشخاص در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت حکیمین میفرمودند می
گفتند می یا خناس اکثر اشعار خناس در رثیه برادران است ابن اشعر که بخسنا بعد الطبع غزلی نموده است
و ناره شعر میگفت این که برادران او کشته شدند از غارت و تارشی که او را حاصل آمد طبعش
روان شد و رثیه های طولانی برای آنها بنظم آورد و پوشیده نباشد که خسنا و برادر داشته یکی

معاویة نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود و برادر دیگر او موسوم بصخر که آیت پدر بود و بزرگوار و جوانمردی معروفست معاویة با هشتم المری نزاع کرد و مقتول شد و صخر در صفا که مخرج گردیده بعد از آنکه قریب بحال ناخوش و بتری بود و ابل و عیال او بسوده آمده بودند و وفات

کرد و خود صخر در این معنی گفته است
 ار ای ام صخر لا تموت عیادت
 وملت سلیمی مضجعی و مکانی

و غم شدید خشنا کرد و گویند غم در چهر خشنا یعنی خنما و پدید رسید اینها چسبیت خشنا گفت از گریه بسیار که بر برادران خود کرده ام این خنما در صورت من پدیدار گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خشنا گفت بر عزن و اندوه من افزوده ام حال بجهت اخذ ثار آنها میگردم و بعد برای اینکه در آتش میسوزند که میگویم از خفا روایت کرده اند که گفته است خشار ایدیم میرانی کوتاه از چشم پوشیده بود و نهفته میپراهن را چون نقطه پوش سینه است صدر میسوزد گفت ای خشنا صدای خوشی و حال آنکه حضرت رسول و شخصی فرموده اند خنساء گفت بنده انتم که نبی شده اما اعلی دارد که این جا را اختیار کرده ام علت را پرسیده گفت مرا پدرم شخصی مسرف بزرگی داد و او اموال خود را تلف کرد و شخصی دست ما زد در انحال من گفت ای خنساء نزد که رویم و طلب کنایش نمانیم گفت باید نزد برادرم صخر رویم چون بنزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم و اموال خود را دویمت نمود و گفت هر یک ازین دو قسمت را میخواهید بر دارید و چه برادرم با و گفت مال خود را با ما نصفه قسمت میکنی پس منیت که انما را در قبول کنی از دو قسمت بخار و مختار منیانی وضعت

والله لا اضیعها شرارها
 و لو اموت مزقت خمارها
 و هی حصان قد گفتنی عارها
 و جعلت من شعرها صدراها

خواستیم ظن بر او خود را تصدیق کرده باشیم و برای آنکه گفته او راست باشد ما زنده ام این صدرا را از بدن خود دور نخواهیم کرد و اشعار مرا ای خنساء در حق صخر و معاویة در جلد شیم آفا فی مسطور است محیی الدین در سمرات گوید وقتی بخنساء گفته صخر را برای ما و صف کن گفت کان قطر السنة الغبراء و غاف الکبیده الحجر ای گفته صفات معاویه را بیان نکند گفت کان حیا الجذب انزل و صی الضیف انما نیز روزی از خنساء پرسیدند صحبت که ام یکت از این دو برادر بتو بیشتر اثر کرد گفت انما صخر مقام الجسد و اما معاویه فخر الکبدانگاه و ایند و بیت انما

اسدان محمدر الخالب بنجدة
قمران فی التادی رفیعاً مختار

غیثان فی الزمن القصور الاعمر
فی الجید فرعا سودد مختیر

در کتب ادب و سیر طویر است که عرب و قبیله بازاری عمومی داشته که از اسوق و عکا می گفتند و این بازار و رسوم مخصوصی نیست اما میشد شعرا و شجران عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و شعر میخواندند و برای نایب و دیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فحول شعرا در آنجا جمع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل حنیه نایب شده دیدار و گفتگو با خندان مشغول می شدند و شاعر شریفی را می بیند که در حق صخر گفته شروع

بخواندن نمود و مصرع اول آن قصیده است

چون این دو شعر بر خواند و

کانه علم فی راسه نار

و ان صخر اذ انشئت و لختار

قدی بعینک ام بالین عواد

وان صخر التأم الهداة به

وان صخر المولانا وسیدا

نایب زباده از حد بحثین کرد و گفت اگر

ابو بصیر را بشنود اشعار که در ده بود و من او را اشعر ناس بخواند و بودم و تو را ای خنسا اشعار نهم می گفتیم تا حالا میگویم که انت و الله اشعر من کل ذات قدیم یعنی تو از جمیع زمان اشعر خنسا گفت ای و الله و من کل ذی خصیصین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان نایب گفت من هم از اشعر اشعرم هم از خنسا و بر اثبات میگوید خود را

و لیسافنا یقطر من بنجدة صا

و غسان تمنع حوضنا ان یهدا

و قال لنا بالعرف ان لا تکلمنا

فاکرم بنا خالا و اکرم بنا عتا

لنا الجففات القریلین بالضحی

متی ماتنر نامن معد عصاة

ابو فاعلنا المشرک ان ننطق الحنا

ولدنا بنی العنقاء و ابی محرق

نایب بعضی تفرقات در ابیات حسان کرد

و حسان منقول شد تا تفرقات نایب فقط بر عراق مضامین اشعار حسان میافزود و میتوان گفت مشرب حسان و شعر میگوید و چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرد و گوید بیت

و انما الشقر لب المرء یعرفه

وان اشعر بیت انت قائله

علی المجالس ان کیسا و ان حقا

بیت یقال اذ انشدته صدقا

و از آشاری که خنساء در مرثیه برادر خود صخره گفته این بیت مریح است بیت
 یله گرنه طلوع الشمس صخره
 و از نایح افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مزاج دیوان حماسه نگاشته شده

زل علی مصروفه وجهه
 تحبهم غضبان من غرة
 و یله مصروب اذا
 بود که هذا هادیا من دلیل
 ذلك منه خلق ما یحول
 القی فیها و علی الشلیل

ابو الفضل سیدانی گوید مثل معروف مرعی و لا کالتعدان را ابتدا خوانده گفته و نشاء مثل است سیدانی
 وقتی از سوق عکاظ بر میگشت و سید بجلی که در آن جمعی دور بندت عتبه بن ابیه را گرفته بودند و او بر
 آنها شعر میخواند نشاء گفت از چهل اشعار میخوانی گفت مرائی که ششکان خود را میخوانم خنساء گفت

آن مرائی و حق چه گمان است بهند خوند
 و ما نشاء من کل باغ یریدها
 و شیبتمو الحامی الذی صار و لیدها
 و للجد یوم حین عدل عریضها
 اب کی جمود الا بطین کلیها
 ابو عبیده القیاض و یحک فاعلمها
 اولئک اهل العزم الی غالب

خنساء بعنوان ستایش در مدح گفت مرعی و لا
 کالتعدان و عرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین بدین اشعار نیست و مرعی معنی چراگاه
 و سعدان کیا حی است که از برای شتر بزرگان یافت میشود و تقدیر مثل مذکور نیست که بدام می
 خیزد و لکن لیس فی الجوده مثل التعدان یعنی این چراگاه خوب نیست اما نه بخوبی چراگاه می که در برای
 کیا سعدان است پر از خنساء بجهان قافیه و مثبت ذیل را در مرثیه برادران خود نظم آورد و آنست که

ابکی با عکرو بعین غزیره
 و صخره او من ذامثل صخره اذا بدا
 قلیل اذا تقفی العیون و فودها
 بساحتها الا یطال قبا یقودها

مثل دیگر نیز شبیه مرعی و لا کالتعدان است و آن ما و لا کصداءه می باشد و گویند که آن نیز زنی بوده اما
 سرگذشت خنساء در جنگ قادیسیه نیست که مشارعها با چهار سپهر خود در آن وقت حاضر بود
 روزی مخص خنساء آنها را بر قتال بایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طاعینهم
 و هاجتم مختارین و والله الذی لا اله غیر انکم لکن و رجل واحدکم انکم بنوا امرأة واحد

ما خنتا باكم ولا فضحتا لكم ولا هجنت حسبكم ولا غيبت نسبكم وقد تاملت ما اعد الله للمسلمين
من الثواب الجزيل فحرب الكافرين واعلموا ان الدار الباقية خير من الدار الفانية
يقول الله عز وجل يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمين فاغدوا على قتال عدوكم مستبصرين وبالله
على اعدائهم مستنصرين واذا رايتم الحرب قد شتمت عن ساقها واضطربت لظي
على ساقها وجلت نارها على اوراقها فتيمموا واطيسها واخلدوا رءسها
عند احتدام خيسها لتظفروا بالختم والكرامة في دار الخلد والمقامة

يعني اي پسران شجاع و رغبه مسلمان بشديد و با خست يار و مهاجرت نكرديتم بآن خدا كه جزا و عفو
عنيت شما فرزندان بزرگوار و شجاعيد چنانكه فرزندان ايكيت زان ستمند من بيدر شما خيانت نكرديم
و حال شما را رسوا ننموديم و عيب و عيب شما و اردنيا و رد دم و نسب شما را تغيير نداديم و شما
ميدانيد كه خدا و ندها لم چه ثواب جزيلی براي مسلمان در جنگ است با كفار چنانچه فرموده در اين
كه سزاي باي بهتر از دار فاني است و خداي عزوجل در كتاب كريم خود مومنين را بصبر و
ثبات و پريزگاري امر مي فرمايد و در ستمكاران عيبي است و اعمال قرار ميداد چون فرمود
بسم الله صبح نمويد بايقظ و بصيرت بخانست دشمن پير و از يار چيست بخشما و عليه
گني چون بيره قتال را شعل ميديد خود را بر آن آتش بنيد و پاسداران در او ميزيد بخشيت و
كرامت فايز ميشويد و در بهشت صاحب مقام و جاي خواهيد شد اين اشركو پسران شجاع
فصيحيت ما در خود را گوش كرده على التبراح قدم در پشته حرب نهادند و داد دليري دادند و
چهار كيد فعه شهيد شدند چون دشمنان خبر شدادت آنها بشنيد گفت الحمد لله الذي شرفني بقتلهم
و ارجوا من رب ان يجعلني بهم في مستقر جهنة يعني حمد خدا را كه مرا بقتل آنها شرافت روزي فرمود
و اميد دارم كه در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نمايد كويت بعد از كشته شدن پسران شجاع
عمر براي او وجه معاشي مقرر كرد كه تازه بود آنرا استمرازي گرفت و از اشعا خنساء كه اربابند

تصرفني الدهر قرا و غمزا
وافني رجالا فبادوا جميعا

و تخمين كرد و اندايات ذيل است
و اوجعني الدهر نهشا و وحزا

واصبح قلبی لهم مستفزاً
من الناس اذ ذاك من غربتاً
وزين العشيرة مجداً وعزلاً
والكائنون من البئاس حرزاً
فبالبيض ضربوا بالسم وخرزاً
ومحت العجاجة يجرن جزاً
وكانوا يظنون ان لا يجزاً
بان لا يصاب فقد ظن عجزاً
وتخذ الحمد ذخراً وكنزاً
وفي السلم تلبس خزا وقزاً

كان له يكونوا حمى تيقى
وكانوا سراه بنى مالک
وهم في القديم ضحاک الادیم
بشم الرماح وبيض الصفاح
وخيل تكدس بالذار عین
جزفاً نواصي فرسانها
ومن ظن بمن بلا في الحروب
تقف وتعرف حق القرى
وتلبس في الحرب لنج الحديد
خازن الدولة سماء کل بدن باجی از

زوجات محترمه خاقان خلد آشیان فتحلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشارالیمها از جواری
والده مظمه خاقان مغفور خلد آشیان فتحلی شاه بود چون والده خاقان را در وضعه رضوان گرفته
حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در محفانه داشته
باشد و آنچه از نقد و جنس و مقرری بوسیله والده خاقان بجهت از شما میرسیده بعد با واسطه او برسد
خدام حرم بعد از شورت که عند محض احترام مرحومه مظمه والده خاقان یکی از جواری ایشان باید ریاست
منتخب شود بنابرین کل بدن باجی باین سمت انتخاب و ثقل صندوقداری برقرار شد و مقامی
مسیح یافت داین شهر را هیچ مهر خود قرار داد (معتبر در مالکات ایران قبض صندوقدار شد
جهان) و فی الحقیقه اعتباراً بمهر او باطلی درجه کمال بود و اگر کرد و با تجار حواله نمیدادیم که قبض میداد
با کمال اطمینان میدادند و تحقیق چون از نظر کفایت اقتداری فوق العاده در محفانه خاقانی بهر سبب
و کار بار بار بطریق میل خاقانی منظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک و ملقب
بخازن الدوله گردید و دوشاهزاده منظم از بطین او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبره میرزا و شاهی
و چند نفر فرزندان داشت که همه زن و دارای لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعن میشد ثبت
نمودند و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود خو له دختر ثقلیه از صحابیات

و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و گفته اند نیز منظر تشریح حکمی شان نزول آتی
کرده خلاصه اند که استمان نیست که مشار الیها از وجه اوس بن صامت صحابی بوده و اوس نوبختی
بر وی شتم گرفت و صیغه ظهار بر زبان رانده گفت است علی کظحراخی و ایقاع این صیغه در آنوقت
بوجب میبونت و بجز سبب حرمت مطلق میکرد چنانکه صیغه طلاق در این زمان چون خوله اینبار
از شوهر خویش بشیند بکفایت رسالت پناهی رفته باجری متروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف
شخصی خود متوال نموده و از آنجا که یکس و فقیر و مادر چند کودک صبیغانه بامیکرد و نال می شد بدست
هر که اگر ظالم کان را میگذشت و میرفت از بی برتاری بهلاکت میرسیسند و اگر با خوشتین میرد
از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صبر حسب حکم فرمود که صیغه ظهار را در آن اوان مقرر بود
فرمود تو را اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حق تعالی بران ضعیفه لطف و ترحم آورده ایستی فرو فرستاد
و حکم ظهار بطور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التي تجاد لك في زوجها وتشتكي الى الله
الاية مراد از التي خوله است و مقصود از زوجه اوس از اینست که ظهار از طلاق جدا شد باینکه
تفریق و میبونت و حرمتی را که طلاق بوجب میکرد بجز مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق بمعنی
که مظاہر چون خواهد زوجه خود را حلال نماید سیباید کفار و شرعیه بپردازد پس حرمت مستثنی بر
شوش با دایمی است که کفار و بجای نیارده است برخلاف حرمت طلاق که مجرد وقوع
ان حکم حرمت بطور تخیر و تأیید و اطلاق تعلق میکند و در طهارت باینکه زوج یکی از کفارات است
متمم را بجای آورد حرمت برخاسته و غنغن برداشته میشود و کفار و ظهار عبارتست
از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه
خدا تعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاہرون من نساءهم ثم یعودون
لما نهوا عنه فمحرمة من قبل ان یتماسا ذلکم تو عظیمه والله بما تعملون خبیر فمن لم
یحید فصیا شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فلیستطیع فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول با خوله را بزوجهیت وی اعادت دادند و همیشه در باب الظهار در کتب فقهیه شرح
داده شده است که عمو یا ام خلافت خود روزی با چند نفر پیرزنی بر خورد مدتی ستادی

ایستاده با مشارالیه گفتگو کرد و همراهم او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهمان بهم گفت بخت پزنی
 جمعی را محفل بنیانی عمر گفت آیا سیدانی ازین گیت این همان خاتون جلیل القدری است
 که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق بل و علایه شریفه قریب است را در حق او مازل فرمود
 و اندک ترا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میاستادم و خبر برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و
 غیر فتم و برای غنیمت که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت نمیدادم خوله دختر
 سیف الدوله مدح و ثنای و از خاندان آل محمدان و فخرت با جلال و شان بوده است و
 در سال سید و پنجاه و دو در شهر میافزاین که در جوالی دیار بکر واقع و حالا غریب است و فات
 نموده و بتی مرائی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله شیه است که مطلعش نیست

یا اخت خیر اخ یا بدت خیر اب

و حسن انمیطع بر باب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرک ان لستمی مؤثبه

و من یصفک فقد یتماک للمرب

و در شعر میگوید شان تو اجل ازین است که تصریح به اسم تو شود و بیت دیگر این است

کان فعله لم تملأوا کبها

دیار بکر و لمر متغلب

در شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظریا میطلب دارد که وقتی که خوله

در ناحیه دیار بکر بوده بمردم احسانها نموده و خلعتها میداده میگوید خوله ذکر داشت و حالا

مثل اینست که هرگز نمکوب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر کرده و بمردم بذل خلایع و اموال

نموده و ابیات مطور در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعار است که در مدح زنان گفته شده

فان تکن خلقت انشی لقد خلقت

و ان تکن تغلبا للغلباء عنصروها

فلیت طالقة الشمسین غائبه

و لیت غایبه الشمسین لم تغیب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و مادر ابوالقاسم

محمد اکبر معروف بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحایب است خوله نام داشته است

خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت اقم سلمه بوده گویند در سنگام رضاع

حسن هر وقت خیره بخند می مشغول بود و حسن در عهد کریمه بمقبره ای بنمود حضرت اتم سلمه پستان
 در دهان او گذاشته ویراساکت و آرام میکردند و معتقدین جن را اعتقاد آنکه علم و ورع
 حسن از برکات آن شیر ذیشان میباشد و خیره بنفشه خفاف و خیره بنفشه عبد الرحمن و در زمان
 محمد بن بوده اند حینسب زان جاریه مشهوره سیمین خلیفه عباسی همدی و مادر بادی
 و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریه هرون نوشته سمو کرده اند در زمان خلافت
 پسران خود مشارالیه اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه همدی
 و منادوست نموده و مطالبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاده از جمله روزی از حاکم هرون
 آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و خساره خود را مانند برک لاله دید که ژاله بران باشد این مصرع بر دیوار

<p>انا للقایحه العجرا علیها الطلل هر شوش و فرج عرضی باش علیها العین منقوش این شعر که فضل بن یحیی بن خالد بر یکی راستود کفی لك فضلا ان افضل حشرة</p>	<p>خلیفه آن مصرع را بدید و در زیر آن نوشت در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در اصبح الفضل و الخلیفه هر رضی اللہ عنہما غدتک بشدی و الخلیفه واحد</p>
--	--

ما همدی باشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داد و ابست ابن شیر و سایر توحشین گفته اند چون
 خیزران در زمان خلافت با وی بیست محمد غلیانی در زبانی امیر دولست ما خانه میکرد و مرجع کل
 شده بود پیشش با وی از این موضع دستک داشت خواست دست را بفرستد را گویند که بگو
 میخواست او را منسوب نماید خیزران گفته شد بکثیران خود که بگویند و بفرستد قول ساختند گویند
 بنابرین برد و جیت مسطور و نقل را به جوهری خلیفه موسی الهادی و لایع و گویند است

<p>خلیفه یزید بنی بسماته ابد لنا الله به غیره</p>	<p>یایع بالذوق و التصویف و دقن موسی فی حرا الخیزران</p>
--	--

خان زاده دختر میرا و کار تبریزی بوده طلعتی بریغ و طبعی موزون داشته است شعر از دست

<p>شی در منزل مامیگان خوابی شدن باینه</p>	<p>امیر خاطر این نا توان خوابی شدن باینه</p>
---	--

خند بکجه خانم زوجه کبریا نازد معروف بویل و علم مرحوم رضوان آرا مکاره شاه شهید عبد الله
 طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال انیز را در عالم تاریخ و قبی

و عظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسله طایفه قاجاریه می توان آورد است توضیح اگر
 سالها که کریمخان پستلانیان خوشی سل بود در راه صفیر هزار و صد و دو و سه تهری انجمن شد نمود
 حیدرجه خانم برای شاه شهید سعید که محترما در بار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ما خوشی
 وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود و ملحق و مستعد کار باشم مرحوم نظم طایفه
 منجمله بزم شکار محارلو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر گشت دروازه را بسته دید
 دانست که کریمخان در گذشته است بعضی گویند مجدداً حیدرجه خانم او را از انحال انحاء و احلام
 نمود و شاه حینت جایگاه از بهایجاد و اسب به باد و فرنا طهران تاخت و کار سلطنت را بشهر
 که در تاریخ ضبط است ساخت خند حیدرجه دختر احمد بن الطنبی بوده و مشارالیه با فاضلی شریع
 و معروف باین انجلیتیه میاشند منت این انجلیتیه زنی محترمه و مادرین الدین عمر البالی از اساتید
 این حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشارالیه در راه حبس مقصد و بمقاد و نه حجر
 در گذشته است خدیجه بنت الملک دختر ملک اشرف شهبان حسین از سلطین
 ترک مصر است مشارالیه قاسم البشکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکر می از نموده و گویند این
 بعد از بمه فرزندان امات ملک اشرف ذفات کرد و عقل و درایت و کفایت کار و اداره
 امور شمرنی داشته در سال شصت و هشت و شش تهری در گذشته است یکی از لطایف مسطور در اوقیان
 نوس این است که وقتی شهاب قوسی ادیب در شکا و ملک پسر خدیجه مشارالیه حاضر بود سعدیه
 نام طیب و دخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعدیه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد
 سعد التود است و اگر بر سر سفره نشیند سعدی و اگر در حینه او کسی همان باشد سعد اخبیه و اگر بجانب
 یکی از مسلمانان رود سعد زاج و لطف این کلام برابر است ذوق معلوم است در این بضم با و فتح
 لام یعنی طبع کننده است خرق مبت تحافه شاعره عربیه بوده و ابن دوشتر از ویست

اعاذ لی علی ذلک افیعی

فلا و ابیل السی بعد بشر

فقد اشرقت فی بالعدل

علی حی موت و کاهد یق

خرانه در قوچ واقعی مسطور است که خزان و خرد خال بن جعفر بن فرطه در قوچات عراق با سحاب
 الی و قاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی که در اقول مجاریه بدرجه شهادت رسیدند

فيا عين جودي بالدموع السوام
وحزننا على سعد وعبر ومالك
هم فتيمة الغر الوجوه اعزّة

فقد شرت فينا سيوف الاعاجم
وسعد مبيد الجيش مثل الغائم
ليوث لدى الهجاء شعث الحجاج

خولت الأرواح خاها ضرار بن الأزور في صحايته وشاعره بوده است داراي قصص
وشجاعت ودر فتوح واقندی تاثر او مذکور است مثارا لیهادر فتوحات نصر و شام حاضر بوده
و کار با کرده و ابیات ذیل از تنبیح افکار او است و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ کیمیه شریک شده

الاخبر اجد الفراق يخبرنا
فلو كنت ادرى انه اخر اللقاء
الا يا غراب البين هل انت خجى
لقد كانت الايام تزهو ولقرهم
الا قاتل الله النوى ما امتره
ذكرت ليالى الجمع كتاسوية
لئن رجعوا يوما الى دار عزهم
ولم انس اذا قالوا ضرار مقيد
فما هذه الايام الامعارة
ارى القلب لا يخناره الناس غيرهم
سلام على الاجاب في كل ساعة
يزاين مرثية را در همان باب گفته است
فكيف ينام مقروح الجفون
اعز على من عيني اليمين
لهان على اذ غير المهين
واعلق منه بالجبل المتين
فليس يموت موت المستكين

من ذا الذى يا قوم اسخطكم عنا
لكتا وقفنا للوداع وود عنا
فهل بقدم الغائبين تبشرنا
وكتابهم نزهو وكافوا كما كنا
واقبحه ما ذا يريد النوى منا
ففرقنا رب الزمان وشئتنا
لثنا خفا فالله طايا وقبلنا
تركناه في دار العدا وديمنا
وما نحن الا مثل لفظ بلا معنى
اذا ما ذكرهم ذاك قلبي المضى
وان اجد واعنا وان منعوا منا
ابدا نحن يلذ الفرض عيني
سالكى ما حيدت على شقيقى
فلوانه لحقت به قتيلا
وكنت الى السلوى ارى طريقا
وانا معشر من مات منا
وانه ان يقال مضى ضرار

وكم في الحرب يقضم للغنم
اما ابكي وقد قطعوا وتبني

عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار و جنك الطاكية اسير شد چون اشار خوله را در حق ضرار
شنيد اين ابیات را در حق پسر خود نظم كرد
وقد احرق متني الحنن و المدامع
وقد حميت من الحشا و الاضالع
بجالك كيما تستكن المدامع
ولا نههم من قال انك راجع
فقلبي مصدوع و طرفي دامع
و دمعي مسفوح و داري بلا قح
وان تكن الاخرى فما العبد صانع

وقالوا كبريك اوك قلت مهلا

مژ و طه بنت علوق كه از نساء با فصاحت

ايا ولدي قد زاد قلبي تالبا
وقد اضرت نار الصبغة شعله
واسأل عنك الركب كي يخبر و نفي
فلم يك قهيم مخبر عنك صادق
فيا ولدي منذ غبت كذرت عيشي
وفكومي مقسوم و عقلي موله
فان تلك حياضت لله حجة
و غيرة بنت فخر رسله بنت ذراع بني

بنت سوار و سليمي بنت النعمان و ام ابان و هند بنت عمر دن و زبيب الانساريه زنهای صاحب
شان و شجاعه بنت بوده در وقوعه های زیاده و دین رشادتها نموده و باست سون خرمیه رسید
بنکست مانند مردان رزم کرده و سلیمی بنت محمد که زاهده حابره و دختر زید شیبیه و پدرش یکی از
عشره مبشره میباشد چون اشار خوله و ضرار و هشیند بسیار است بلیغه آنها را شجسته کرد و شلی داد
دارمیه انجونه صاحب عقد الفرید کویدارمیه دینی بود از بنی کنانه که سمنی داشت با چرده
سیاه و چون در کوهی که چون کعبه در اینجا واقع است نمیرست او را اجونه میگفتند معاویه در شای ج
از دارمیه جو یا شده گفتند هنوز زنده است او را احضار کرد و با او گفت ما جاکت یا ابنه حام سنی
بچه حبه آمدی و درین سوال کنایه بیا چه رد می دارمیه بود و شایب در جواب گفت کویا مقصود تو
از این سوال عیب جوئی و مطایبه باشد با آنکه من فی از بنی کنانه هستم و بنی با فرزدان حام ندارم
معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا لعالم الغیب
الا الله معاویه گفت بچه حبه علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن با او محبت میوزنی
و با من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیا آن کنم مواخذت خواهم بود معاویه گفت نه دارمیه

کفر

گفت علی را دوستی برای آنکه عادل بود و با مردم بطور موانسات معاشرت می نمود و با خود
 بجهت اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشته باشی و با شخصی در آن
 باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اكرم
 صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستار فقرا و مساكين بود و صاحبان
 دیانت را احترام می نمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونمار بخنی و پیروی هوای نفس خود کردی بی دلیل
 و انصاف حکم نمودی بلکه ظلم و اعتداف شتکات شدی معاویه گفت خصومت تو با من
 برای اینست که شکم و پستانهای تو بزرگت و رانهای تو فربه است و ارمیه گفت درین اوصاف
 هند ما در توفع بسیار مثل شده است نه من معاویه گفت و یا مکن مقصود من فخر و عیب است تو
 نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد تمام اخلاقه و کامل می شود و اگر پستانهای او بزرگ باشد
 کودکی را که شیر می دهد پیر میکند و اگر رانها بزرگت و فربه باشد جانی را که می شنید پیر نماید و مکانی
 او را خواهد بود معاویه باینه کلمات حدیث دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
 با و گفت آیا تو علی را دیدی و ارمیه گفت بل دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
 گفت و الله علی را دیدم که اینک و سلطنت که تو را مفتون نموده اید او را بخود راغب ساخت
 بود و این جاه و جلال که تو را مشغول و زبون دارد و مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت
 آیا گفتار علی را استماع نموده دارمیه گفت بل کلمات انصرفت شقای قلوب بود و صیقل افشان
 و چنانکه روغن زیتون با نخا حصیه زنگت را از ایل میکند کلام امیر المؤمنین علی ؑ هم زنگت بی بسیر

<p>باز دلهامیزد و معاویه بطریق معنی این شعر</p>	<p>شهادت الحسن صفاتهما خیراتها</p>
<p>والفضل ما شهدت به الأعداء</p>	<p>گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت</p>

مرضی ؑ و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت
 در خیال مگر مکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بل هر حاجتی که
 باشی انرا بر می آورم دارمیه گفت کیقتد شتر ماده میخواهم که پشتم آنها را میل فقر فری باشد و شتر بانان
 آنها هم باشند معاویه گفت آنچه خواستی بود بهم تر و تو مثل علی خواهی بود دارمیه گفت
 سبحان الله که تو از علی سبتر تر و کثرتی معاویه

فمن ذا الذي يبدى يؤمل للحلم

خذيها ضياء اذكرى فعل ما جد

جزاك على حرب العداوة بالنسلم

بعد انان بدارميه كفت مسم بخدا كه اكر على زنده

و بجای من بود کیت شرم تو میزداد و در میه کفت و الله علی انزل سلیمین شیم بکت شرم کجی نمیداد و
 اخبار انجیر است که در حق الفریضینف ابن عبد الویه آمده و هر سال شرح احوال و ترجمه مفصله این
 مصنف و کتاب او را بخواند بقبایات الانوار از تصانیف علامه الوقت و حافظ العصر غیاث
 الحق و الله و الدین مروج آثار ائمه المصطفین میر جاحسین مد الله ظلاله و اناله فی الدارین ماله بوج
 نماید و الاشوب صاحب ساطان مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلال سلطان
 ابراهیم خان سلطان ثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پس او سلطان سلیمان در روز دوم
 محرم سال هزار و نود و نه هجری تحت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تا پنج جلوس او چنین نظم کرده

یوم ثمانی مستم انجلاء صبح ده

یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چل و دو ماه و دو روز و روز کم سلطنت کرد و چون در گذشت بنجاه و کمال انجلاء
 و خسر گویند زنی متخلص باین مخلص بوده و شعر سطور در ذیل را به او نسبت میدهند

مکر رسوای عشق از مردم عالم عنی دارد

آله عاشق کشتن در سوا شدن بجم عالمی دارد

و بعد روجه نمرن توبل العلی و مر شاعری شتر می و از مضحای اصحاب و جوانمردان عرب است

اهیم بدعد حاجیت و از است

اوکل بدعد من یسیم بهایک

و از اشعار در جیل و مهر نمر بعد معلوم میشود پوشیده نباشد که بعد و بند ثاب عالم حبس است
 عنوان شل نید و عمر و برای مردان و بعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال شود و علت غیر منصرف
 بودن آن تافیت و غلیظت است و چون ساکن الوط و خفیت میباشد جایز است که منصرف
 استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده و فاق کثیر کی مغنیه و صاحب جمال بوده
 در ادبیات همرانی گذشته ابتدا با کجی بن دیم بخواب شده احمد بن کجی از بطن او بوجود آمده
 و احمد را باضافت اسم مادر ایسا ابن دفاق گفته اند بعد از وفات کجی صباحت و علاحت
 و بد طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواشکار دفاق نمود و او چند شوهر به خواست
 کرد و همه بزودی در گذشتند و دفاق بنامت مشهور شد و اشعار سطور را در حق او گفتند

قلت لما رأيت دار دفاق	حسنها قد اخترت بالقشاق
حذر والواجب الشقي دفاقا	لا يكونن نجمه في محاق
العر بضعها فان دفاقا	شوم حرها قد سار في الافاق
لو تضاجع ببلان فهب سليما	بل جريحا وجرحه غير راق

آخر الامر دفاق در سنگت ملازمان حمد و نه دشمن و نه اكر شي بر ملكات كرده و حكايات و قضايات
غريب از اينز معروست چون از دواير دواب خارج ميا شد از كارش آن صرف نظر نمويما
بمقتد كونيتم در سخري و شوخي دفاق بي بدل بوده است و شمره از ثقات تابعيات
طبيقة اول و زني بصراوي بوده و محجربين ميرين از مشارعها روايت حديث نمود و ابن حجر
عسقلاني در احصاء كوكبيدي نساكي كه يكی از اصحاب كتب شده يابايد حديث از فرقه در كتاب خود
ثبت و تخريج كرده و اخذ حديث را با مشارالها از غايبه روايت نموده است بقول بعضي دفر و ادراك زمان
حضرت رسول را كرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل كرده و اسم او را دقره
بنقاف نوشته است و لشاد خاتون دختر قراش ابن امير چوپان زوجه امير شيخ حسن بن امير
معروف شيخ حسن كبر و مادر سلطان اويس است و سلطان اويس مدوح خواجه جمال الدين باجي
بوده چنانكه حشيد بن خرا در طووس و نظم نموده كه ماد و تاريخ آن چهار بيت مشهور در وليست

مبشر ان سعادت بر اين بلند رواق	همي گشتند در محال كاست افاق
كه سال بهفتصد و پنجاه و هفت ما و رجب	بالقفاق خلايق بيارحى سلاق
خدا يگان سلاطين محمد شيخ اويس	پناه پشت ملوك جهمان على الاطلاق
نشت خسرو و دي زين به استحقاق	فراز تحت سلاطين مدار ملك عراق

دشاد خاتون در سال بهفتصد و پنجاه و دو و هجري در بني ادر كز شست و نشت او را بنجف اشرف
حمل نموده در انجا دفن كرد و بعضي كوني شيخ حسن دشاد خاتون را بنمرا و خود اشرف بن قراش
مفتون ديده و لذا او را منموم كرد و صلاح الدين همدی كويد در زمان امير شيخ حسن چكو مستواقع
در دست دشاد خاتون بود و او را بار انواشش ميمود و فقر پيوسته مشمول احسان او بودند و دشاد
خاتون دختر امير علي جلایرو زوجه امير حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در پنج حكومت نموده

طبع سوزونی داشته آیند و مطلع از افک او
بر روی من نشیند و دعوی خون کند
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

اشکی که سرز کوشه چشم برون کند
حل شد از غم همه مشکل که مراد دل بود
دشوار شاعره بوده است که از لفظ

شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلک شایسته فتحی شاه طاب ثرا و ثناء

با این اسم بوده و طبعی سوزونی داشته و شعر با و
صد بار اگر چه چشم ز فرم وضو کنند

طاعات منکران محبت قبول نیست
و نامیر جاریه معینه بوده است که یکی بن

خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحه نظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلخوش
معروف و مشهور است بعد از او در نظم و شعر هم یدی طولی داشته و فن موسیقی را از بنبل که در حرف
باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بدل که قلیج و این جامع و ابراهیم و اسحق موصی و
سایر مشاییر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده و ابو الفرج در آغانی مینویسد اسحق موصی گفته
پدرم ابراهیم موصی میگفت روزی خواستم در نغمه ابرادی بر دنا میر و ارد آورم و او مرا که بخواه
آن نغمه و او را نمودم و بدقت استماع کردم و عیبی در آن نیافتم که اظهار نماید موجب مسخ است ارباب
سیر برون الرشید صلی مغرط باز و آواز دنا میر داشته و هر وقت بخانه یکی بر یکی میرفته و او را احضار بخواه
و نواختن امر میگرفته و انعامی و افرایا میداد و خلیل آزاد کرده صاحب بن برون را حسن و جمال دنا میر
آشفته و مفتون ساخته و دیاب و عده و طالع

و تحیرت بین و عد و مطلع

فاقتلبنی ان کنت تهوین قتله

یاد نایر قد تنکر عقلی

شغفی شافعی الیک والای

ابن طاغی در کتاب خود از قدرت طبع دنا میر

حکایت کرده گوید روزی یکی یکی بکاستمانی رفته و دنا میر با او بوده چون صفای کلمات و زبانت آن کلمات
را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد الورد احسن منظرا فتمتحو ابوالحسن
و از دنا میر خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم کند فاذا انقضت ایامه ویر الخلد وینوب عنه
انشاء و اشعر مبلغانی محبت یکی را بدنا میر زیاده کرد و از دنا میر حکایات و روایات بسیار مشاهده و گفته
است با تعجب و شگفت است مخصوصا که او قافی الوضیعت عجب غریب و در مواضع عده
نگاشته شده است دنا میر جازیه این کما سبه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و اصفی

شعر می باشد و او باریه شاعره و مخفیته داشته ستمه بدنا نیز که آرباب فضل و ادب مخصوصا
رفته با مشارالیه منافضه و مشاعر بنموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادای ازنان می باشد
گوید روزی نجابه ابن کناسه رفتم و بی غایب بود با جاریه او دنا نیز مشغول گفتگو شدم در اثنای
صحبت دنا نیز بمن گفت یا ابا الحسین تو را محزون و غمخوار می بینم کفتم برادری داشتم از قریش
در گذشت اینک از وطن او باز میگردم دنا نیز قدری فکر کرد و این دو بیت را بر خواند

بکیت علی اخ لك من قریش	فابکاناب کاؤک یا علی
فما و ما خبرناه و لکن	طهارة صحبه الخیر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از کا و کیاست و فهم و قرأت
دنا نیز را بتو معلوم کنم انکا و بمشارحه انکا نوشته است انکا امة ضعيفة لکھا فاذا جئتک کتبنا
هذا ففجلی ایچو و التلم دنا نیز در جواب نوشت سانی تعجیل ایا ی عند ابی الحسین و ان
من اعیال العی الجواب عما لا جواب له و التلم بعضی از اشعار دنا نیز در جلد دوم از و نیم آهسته
نکاشته شده و او را بمهارت و ادب و خصال حمیده ستوده اند و برفوت و این کناسه نیز

الحمد لله لا شریک له	بالیت ما کان منک لم یکن
ان لم یکن القول قل فیک فما	افحمنی غیر شدۀ الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف است و او را
خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه با دارد و سنا ابن خلکان گوید دنا
جاریه شاعره بوده است از عجب اسلام معروف بدیکت ایچن گویند مشارحه اسپری از کون
ایچن بمهرسانید و آن سپرد گذشت دنا بیات ویل را در مرثیه سپر خواند و کرد بیت

بابی بذلتک بالعراء المقفر	و سترت وجهک بالتراب الاعفر
بابی بذلتک بعد صول للیل	و رجعت عنک صبر ام له اصبر
لو کنت اقدار ان اری اثر البلی	لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر

دیکت ایچن وقتی کمان کرد که دنیا با غلام او سروکاری دارد هر دو رگشت و بعد ایشان شد
و برای هر دو مرثیه گفت ابو الفرج اصفهانی در آغاشی گوید دختر می که بدست ایچن

مقتول شد ساقه بود و ابتدا نصرانی بود مشارالیه و از مسلمانان و تفریح نمود و سبب
جاریه ابو عیینه نصری از شعرا می دولت عباسی بن بوده و شاعر مشارالیه ابیاطمه بن شمر
بن جعفر بن زرار و قشتی همسان است چون فاطمه بن خباز و عیسی بن سلیمان شوشی شجاعت و نبی
معروف بود و هر وقت ابو عیینه میخواست شعری و رجز عشوقه خود را طایفه او را از ذکر اسرار

احترام کرده بنام جاریه خود و نسای ایشان و میوه

والمحبتی اشد من کل حب
اشتمی فریها و تکره قری
و البلاء یا تکون من کل ضرب

ما القلبي ارق من كل قلب
ولدنيا على جنون بدنيا
نزلت به بليّة من سواها

رواست با این که در میان شما

ابن اوزکات زب عالم کیر پادشاه هندوستان بود و عیال و درج حسن و جمال فاضل و فاضل
بکال داشته و اینچنین اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردید و است و حسن
زوجه عیال را جز مشهور و خوشتر محصل می باشد و محصل از اولاد و ملکات بنده است و دنیا
سوزون داشته اما عیال را چندان میل و مری باو نبود و بنا بر این دنیا و پیشش و الی ملکات
که عیال از االی آن ملکات بود شکایت بردند و مشاور جمیع االی اظهار داشت که شوهر من این
دوری میجوید و من الی آن بجا است بکارت باقی قسم عیال بجهت این بی مری که از دنیا بطور رسید
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب و مخنه والی ولایت نمودند و آخر
والی کینا را عیال حمله داد که در ظرف اینست بوجه باز و وجه خود را راضی سازد و عیال اینست

أطنت الدنيا وظهرت مسجدا

عز كسلاته والمحضان يكمل
دنيا چون نيز و بيت شينيه
مستور انشاؤ
وخشنة الشرطي والمشير

كجولان صعبة عسير
دنه پیرداخت در انحال مشا الیایا ^{بیت} و
الک والتقییل بعد الشتم

ان الأمير بالقضاة يحل

عن التمام وهو طرف شيك

والله لو لا خشية لأمير

محلت من شيخ بنى القدير

محتاج که لینده شعر استماع نمود با ستمالت لوازم

تالله لا تخدعني بالصم

الابشر شاريلی بھی

حرف الذال

ذات الاذنين لقب عائشه دختر

بوده گویند این لقب را خرد او حضرت یکنه بنت الحسین بهایشه داده ولی نظر بحکم و لاتا زود
باللقاب این حرف بنظر مستبعد میآید و ذوات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی
دو گوش است و وزن که در بحث فرا و بست یکمرد باشد سرایت ضرره آن دیگر میباشند
ذات الخال انجوری بیرون الرشید و مغنیه ایست مشهوره که در حسن و جمال بکمال بوده و
ایات مسطور ذیل را بیرون الرشید در وصف مشارالین و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الانسات عنان
مالی تطاوعنی البریه کلها
ما ذاك الا ان سلطان الهوى

و حلال من قلبه بكل مكان
واطيعتهن وهن في عصيان
و به غلبن اعز من سلطان

بمعنی بعضی این ابیات از اخف شاعر است و او از قول بیرون بنظم آورده است هر جا
اسم ذات الخال خشت بوده چون در لب بالا خالی میآید مطبوع داشته معروف بذات الخال
شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق آنها اشاره شده چی سخرا نام داشته یکی ضیا بیرون
در و بیت مسطور تفسیر با اسم این که کنیز کن نموده

ات سخرا و ضیاء و خشت
اخذت سحر و لا ذنب لها

و ذوات الخال اسم موضعی است در عرب

و عربین میگوید و هم قیلوا بذات الخال قیسا اشاره باخل است ذوات الخال
لقب بنیده بنت صعصقه و او غمه فرزدق شاعر مشهور بوده و حتما معنی معجز ذوات الخال
معنی صاحب معجز است و وجه اینکه شایع با این لقب ملقب شده و این است که روزی بنیده نزد
پدر و برادر و شوهر و خال خود گشته بود ناگاه معجز از سر برداشت سبب از او پرسید گفت بر خود بالید
که چهار نفر مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها معجز از سر بردارم و این خیال را بصورت
وقوع در آوردم بجهت گفت پدرم صعصقه بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصقه و خالم افرع
بن جابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشند اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد
نفرم محرم مثل این اشخاص بی معجز ظاهر شود من با و پنجاه نفر شرمی بخشم از آن روز بنیده را ذوات الخال

گفتند محمد بن الحنفی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع فرمود روایت میکند میگوید از نظایر این دوستان که فرمود
از آن تیریشید حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و بخت
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و بجز نشسته و ظاهر شود اما آن محرم پدرش عبد الملک
بن مروان بن حکم و برادرش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هاشم و ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویه بن یزید و جد مادرش معاویه بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبد العزیز بودند لکن فاطمه بخت همه این سیزده نفر را در کن نکرده است مادر فاطمه تا که دختر یزید بن
معاویه بوده است ذاست النطاقین اسماء و دختر ابی بکر است که ترجمه حال در حرف
الف نگاشته شد اما وجه لقب شد او باین لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ^ص اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مثک آب نم
و لقبی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مثک کرد لهذا حضرت فخر کانیات علیه افضل الصلوة
فرمودند ای اسماء بعض این نطق تو پروردگار عالمیان غراسمه در بخت و نطق تو بعزت
خواهد فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطق بر وزن کتاب نوعی از جامه
که زنان عرب در زیر البسه می پوشند گویند اگر پسران ابی بکر بیایند و کفایت دختران او بودند
باشکال تعبیر می رسد و همه کس میدانند که وقعه حمل را عایشه سبب بود و اسماء تیر سپرد و عبد الله بن
زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجل الله تعالی متحن کردید چگونه مقابل خجاج بمقاومت و ثبات
تحریر بنی ذلفاء از خواری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف

و اما الذلفاء یا قوتة
هماری کامل داشته و جمال او نیز کمال بوده و خوش
قد اخرجت من کین هفا

کلیه منقون جمال او بودند و از اشاری که در حق او بظلم آورده اند و در آغالی منسوب است
ابیات ذیل می باشد که بعضی نسبت به احوال بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از تجریدی العباد

احسن الناس جميعا	فليدعني من يلو	اتما الذلفاء همي
منطق منها رخم	حب الذلفاء عند	حين تمشي وتقوم
جها في القلب داء	وهي للجل صروم	اصل الحب لترضى

سنگین لایم در مشرف مشهور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک
اسوی ذلفاء را بوجی که تقریباً معادل بیت و نیم از تومان حالیه باشد از صاحب اول او
خرید بعد که خلافت سلیمان بن عبد الملک رسید ذلفاء نیز در کت ملکیت او درآمد اما محبتی
کامل با ملک اوی خود داشت و در نگاه خلافت و تجلات آن اسباب تنگی او نش
و عشق خود را با ملک مشارالیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده هنگام
گفت عباد الله من لبد و اعمال ایشتیکی و علاج مال ایشتی طال المحباب و ابطاء
المجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهه والفؤاد مختلس والتموم
محتبس رحمة الله علی قوم عاشوا جلد و ماتوا کبد و لو کان الی الصبر حلیه او الی ترک
الغرام سبیل لکان امر اجمیل کونید بی سنان نام مننی در حوالی سراسی خلافت ایستاد

مخجوبة سمعت صوتاً فارقهـا
فلیکله البد ما یدک مضاجعها
لم یحجب الصوت احراس ولا غلق
لو مکنت لمشت مخوی علی قدم

برای دوستان خود می خواند میت
من اخر اللیل ما تبته السمحر
او جهها عند ابهی ام القمر
قد معها طرق الصوت منحد
تکاد من لیکنها فی المشی تنفطر

ذلفاء صدای سنا را شنیده برای

استماع ایای که مشارالیه بخوانا از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مطور را بشنید و مناسب حال
خود و پدر و بیا و خواجه قدیم و صاحب نخستین که گفتیم ملک روح و تن او هر دو بود و منقلب شده
بنامی کرستین و زاری را گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را
پرسید ذلفاء این دو شعر را بر سبیل ارتجال انشاء کرده و بلطف اخیال و انمود که این اشعار
واشک یزیدی از در غیرت است که چرا صاحب این آواز به تشبیب من دیان باز کرد

قبیح المحیا واضع الالب والجد
الی امة یغیری معا و الی عبد

الادب صوت رائع من مشوه
یروعک منه صوتہ ولعلہ

صاحب تزمین الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب اخانی نسبت به جوان نام
جاریه عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در ترجمه حال حمبله مغنیه

بنا سبتی بنویسید بعد از سلیمان بن عبدالملک شخصی ذلفاء را برنی گرفت و وقتی بر او تغییر شد
بطلاق ملائکه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده اندیشمان شد و از آنوقت لفظ ملائکه را بشنوم داشتیم
اگر چیزی را شماره میکردیم گفت واحد اشین اربعه و لفظ ملائکه را بر زبان میآورد و هم وارد این
ذلفاء جاریه این طر خان از مشهورات جواری شود عصر عیسان میآشد و نو

نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده	عجباً من حماقۃ الذلفاء
تکته فیاض الخلفاء	میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر

خرزه سبطه خلفا را آرزو نماید در شان انشا و این شعر چنین گفته اند که وقتی بنواس از جبهه جهان
سخن بنجی و شاعری بدین ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
نیز که از خلفاء آن عصر بود در حسب اتفاق وارد آنخانه گردید این طر خان از بابت نقیضه
و کمالی مروان صرمی در حق او بطور زربانید و ابونواس را مالای دست مروان نشانید
و بمغنی بطبع این حفصه کران آمد و خواست در ضمن شعرای شاعر کند که تخفیف و توین عشاق بمویل

مکرو بات و مالکات برایشان رسم نازیده	بزل مال و جاه ترک نام و نیک
در طریق عشق اول منزل است	و هم میجو است که میل خاطر و هوا می قلبی ذلفا

در حق خود استناب نماید بایند و ملا خط این بخانه	غیض من عبراتهن و قلن
ماذ القیت من الهوى و لقینا	ذلفاء از قصه و ما فی الضمیر مروان آگاه شد

ارتجالاً پستی انشا نمود که مشرب بود بر خم اف و خلافت میل می و همسم آنکه نور اشیای
صحت من نیست و همسر من خلیفه عصر و پادشاه وقت خواهد بود لاخیر و تو از سرودن
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بخیرت خلافت از جای برنجی و آن بیت

قد هجت بالبيت الذی انشدنی	حبابه قلبی باللائام دفینا
---------------------------	---------------------------

ابونواس از مکالمه که در ضمن شعر بداریدن اشعارش بلند پروازی ذلفا را القس کرد و دست	عجباً من حماقۃ الذلفاء
که او منگروی نیز هست از ذوقی لفا استرا کرده	

تکته فیاض الخلفاء	و از مفاوضات مشارالیه با شعرای آن عصر
-------------------	---------------------------------------

حکایتی است که دلیل قوت بدیهه کوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا این ظاهر در کجا

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن اخف شاعر که از طرازمان کرمان خلفا بنی عباس بود بمنزل ذلفار ورود نمود و شعر ذیل را بر او انشا نمود و پرسید که آیا بیتی مناسب بمضمون منی

اهدی له اصحابه اترجة فبکی واشفق من عیافتر زاجرا

ذلفار بدیده بیتی مستعمل بز فکر بنی بکر در کمال تناسب بمضمون شعر ابن اخف بخواند گفت

خاف الملوك في الوداد لانها لوان باطنها خلا في الظاهر

عباس بن اخف ازین بدیده مطبوع زیاده از حد تحجب نمود و بر ذلفار از روی حقیقت افرینجا کرد و از روی درخواست که این بیت را با واکندار کند و نزد احدی اطمان نماید که از ذلفار ابکاراوست ذلفار تمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن ابن اخف بیت را با هم انشا کرد

حرف الراء رابعه مشارالیهما غیر از رابعه عدویه و شامیه و جیلانیه است که بعد ذکر میشود این محمد در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال شصت و سی و دو و هجری ذکر می شود و معلوم میشود دختر خود این محمد غسانی بوده در سال شصت و پانزده در مکه معظمه و مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشارالیهما اجازه داده اند شیخ الشیوخ محبت الدین بن الاشقر او را بر نی گرفته اما قبل از و جدی زوشیه اب الدین مکنون بوده است بطور استظار و انهار ساریار که دو شعر ذیل اکثر رابعه عدویه

نقصی لاله وانت تزعم حب هذا العمرک في الصنيع بدیع

لو كان حبك صادقا لا طعنه ان المحب لمن یحب مطیع

و علی القاری در شرح ثغایر بهینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود و راق نوشته شده راسمه بنت الحسین التجذیه است که شاعره بصریه و از شعرای حماسه میباشد و اندر و

یالیت شعری و لیت اصیحت غصصا هل ابطن قریة لیت بهاد و

لقد تبدلت من یجد و ساکنه اوصایا الیدیک یزق و کستانی

کلمه غنیمین حالت را در دغنی لیت در شعرا به مبتدا است چنانکه عند دغنی معنی فاعل که لفظ آنها اراده شده معنی ریا العقیلمه شاعره بوده است بصبر نیز از شعرای حماسه و این

فما وجد مغلول بدماء موقوف بساقید من ضرب القیو کبولی

لربعد نومك العيون عويل
غداة غد اوستم فقتيل
فراق حبيب ما ليه سبيل
عن القصدر وعات الهوى فاصيل

قليل الموالى مسلم مجبر برة
يقول له البواب انت معذب
باكشتمنى لوعته يوم باز لى
عشية امشى القصد تم يرد

و بعضی این اشعار را بجا حیات الهالیه نسبت داد و اندر رابعه العدویه ام بخیر رابعه حتم
اسمعیل العدویه از نساء مشهوره و مائه اول هجری و از اہالی بصرہ بود و است در شک و ایقان
و حقایق و عرفان و کشف و شہود مشارحیسا مقامی بلند داشته اما نجم القاسم البغیری در رشتہ
خویش میگوید رابعہ بار بار در مناجات خود می گفت اے حق و اے که تورا دوست دار آیا او
را در آتش میوزانی نوبتی در جواب او با لقی نذا در داد و گفت ظن بد سبر کہ پروردگار رحیم
ایکار میکند خلاصہ اینرن در صفای صغیر و کجالات نفسانی بکثرہ جال تقوی داشت از آنرو
او را تاج الرجال میگویند و بدرجہ در زہد و قدس و تقوی شہرت یافت کہ ضرب المثل کردید
و ہر زنی را کہ میخواہند بمقامات مخوی بشانند میگویند رابعہ زمان خود میباشد از مشاہیر
عصر رابعہ کی حسن بصری بود و بعد از آنکہ شوہر رابعہ در گذشت حسن طالب شد کہ او را بزنی
بگیرد رابعہ بعضی مسائل در حقایق و معارف از او پرسید و بعد از آنستبار از قبول مطلب
حسن بہ تناع نمود و این ابیات بہ نظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی
لم اجد لے عن هو اہ عوضا
حیتما کنت اشاہد حنہ
ان امت و جد و ما ثم رضا
یا طبیب القلب یا کل المنی
یا سروری و حیا فی دایما
قد هجرت الخلق جعالتی

و حبیبی دایما فی حضرے
و هو اہ فی البر یا محنتی
فہو محرر الیہ قبلتی
و اعنائی فی الوردی و اسقوتی
جد بوصل منک شی فی محبتی
نشأتی منک و ایضا نشوتی
لمنک و صلا فہو اقصى منیت

سفیان ثوری نیز بار رابعہ معاہد و جلال

قدرا و را معترف بودہ و زیارت مشار الیہا میرفت و شکلاتی کہ در حقایق داشت از

میسرسید و وی حل نمود و روزی سفیان بر ابوعبیده گفت درجه ایمان و اعتقاد خود را بخت
حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم میپرستم بلکه از
کمال عشق بآنحضرت و برای دایمی شرایط عبودیت عبادت بنمایم بعد از آن اینها جاریه را نشان

و حبا لآ نك اهل ل ذاك

فشغلي بذكرك عن سواك

فكشفت لي المحب حتى راك

ولكنك المحب في ذا و ذاك

احب حبتي حب الهوى

فاما الذي هو حب الهوى

واما الذي انت اهل له

فلا المحب في ذا و لا ذاك له

مختصر اباب سلوک رابعه را اباب کرامات میدانند و حکایات از او مینمایند وفات او در
سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و شصت و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد
و فرار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعه الشامیه بنا بر سطورات صاحب
نفحات الانس آخرین نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسید و کرامات از او دیده شده است
کاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی ایستاد و راقی بنمود

وما السوا في قلبه نصيب

ولكن عن فؤادى ما يغيب

انني جعلتك في الفؤاد محبة

فالحب هم مني للجليل مؤنس

حبیب لیس بعد له حبیب

حبیب غاب عن بصر شخصه

و بعضی اوقات مستیمن ذیل را میخواند

واجبت جسمی من ارا د جلوسه

و حبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

ابو انجیب سحروردی صاحب کتاب

عوارف المعارف و بیست و نهمی را بر رابعه عرویه نسبت داده است در احیاء العلوم
و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بزاویت احمد بن ابی انجوری که از اکابر
النصر میباشد نایل گردد و او را از اینمیل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من
بحال خود مانع از خستیا زایل و عیال است رابعه اظهار داشت که و الله من شیر از تو بخود
مشغولم و مقصودم از اینمرا و حبست پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیاد من
رسیده میخواهم توان از الصلحاء فقره اتفاق کنی و من بواسطه تو اولیا و دوستان خدا

آشنا شوم چون ابن ابی انحراری این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را زیور
 نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
 رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات مطیبت میبخت و کفایت دوزنها
 خود بر و از مسطورات روضه یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر متماه باین اسم
 بوده که از عابدات سائشکار میآید و او را رابعه قبیله میکفته اند رابعه جمیلانیه از عازقان
 معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله بر بانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
 خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و وزراء کیلان زوجه حاج میرزا اسمعیل رشتی از مشایخ
 اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک و اصل حاج محمد جعفر کبودرآهنگی بکیلان رفته
 مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافی و سی ذوقی در خاطر
 مستعد انصاح بهر سید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را بهی تصفیة قلب و تهذیب اخلاق
 گذراند و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا اکبرانی اهل الله
 مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبه ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات
 صحیح بسر برد و چون آن مقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله بر بانه کثوف افتاد مشارک
 بلقب رابعه ثانیه خواند و بر فتن دارالامان کرمان مامور فرمود و آنحال جلال معرفت را از خط
 تیر ربی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صاحبات و ی بنائی است در کرمان مشتمل بر کعبه
 و صحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی از مشایخ فقام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و محکم
 العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه و الدار النظیم ساخته و فروع از دوی هزار
 تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از آن خارج را شاه مرحوم طاب ثراه
 داده اند و این زنان آن مکان بمزار میرزا حسین خان شحرت گرفته و از اوقات و صدقات
 جاریتش املاکی است در کیلان از قراقرض فیصل نشد آنکه قریه خواجان من بولک سوده از اعمال
 رشت مع ما یعلق بثلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکبایب تمچه مشهوره باسم شوهرش
 حاج میرزا اسمعیل واقعه در رسته بازار شحرت محازی قلیاریه مع ما یبعها من کل التکاکیر و بجز
 و غیره و نشد آنکث قریه صیقلان و نشد آنکث قریه مارنج کل که هر دو از قرای بلوک و رشت

مع متعلقا تمام من الاراضی الرطبة واليابسة والتلنباو والکروم والاشجار وغیر ذلک و قطع
موفقه ثلثت این صدقات را با مروج حاجی معالی رضای بیانی مذکور واکذاشته و بعد
با علم و تشلل و اعرف اولاد ذکور شش و مع الانقراض با اثاث نسل ظهورش و مع الانقراض
ذکور و اثاث با علم و اعرف و اتقی بلده رشت با بجا مینار الیجا بعد از انجام فراز و بوزار
کرمان بقیم آمد هشت سال مجاور بود تا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و هجده و کشت
و مدفون گشت رحمه الله علیها و قبالة اوقاف مزبوره بتفاصیلها موشحه بخط و خاتم جمعی از
علماء و مجتهدین دارالمیزان نظر رسیده است **باب** رابعه **اصفیه** از زمان زمان حسن

سامانی بوده و طبعی موزون داشته اند و طبیعت برست سنگین دل ناهم در بان خوشتن چون بحر اندر به یحیی پس بدانی قدر من	دعوت نمیشد بر تو کایزوت عاشق کن تا بدانی در عشق و داغ مهر و غم خوری ر با سب دختر امیر القیس بن محمد
---	---

الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء و در ارضی فضل و جلال
میباشد و حضرت نکیسه بنت اکسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال
محبت را بر باب داشته و احترام زیاد و میموده چنانکه فرموده اند **لعمرك انني لاحب دارا**

تكون بها سكينه والرباب فالت لهم وان غابوا مضيا	اجتمعا وابدل جل مالى حيثا و يفتقني التراب	وليس لعاب عندك عتاب ان حضرت سكينه مريست که
---	--	---

حضرت امام حسن اعتراضی برادر بزرگوار خود امام حسین علیه السلام در باب افراط محبت رباب فرمود
حضرت امام حسین علیه السلام دستور را در آن موقع منظم آوردند و ابو الفرج **صهبنه** در کتاب
انغالی گوید امیر القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیویان در زمان خلافت عمر حفصه
التخلیفه آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد و حضرت المؤمنین علی علیه السلام مایل به صلوات
با او گردیده او نیز با تمعنی را غیب شده و دختر داشت متما به بر حیات و سلمی در باب نبیات
بخود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بخبرست امام حسن علیه السلام در باب را بخبرست امام حسین علیه السلام تزویج نمود
ازین سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر دیانت و داریت و فقه و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته بحکم رتقار و اطوار آنحضرت را از خود راضی و خورند

میآخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شد از بعضی خواستند رباب
را تزویج کنند گفت پس از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدیم دیگر سر پیوند
کسی را ندادم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که شعی از منی طلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

ان الذی کانوا نورا یتضاء به	ب کربلاء قتل غیر صدقون
سبط النبی جزاک الله صحتا	عنا و جنب خسران الموازين
قد کنت لرجلا صعبا الودیه	و کنت تقحبا بالرحمة والذین
من الیتامی من للسائلین ومن	یعنی و یاوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغ صهرا بصهرکم	حتی اغیب بین الرسل والطین

رباب زوجه اقیشر اقیشر شاعر شهوراسدی در باب غم زاده او بود و اقیشر نیز اوست
رباب غنبت نمود کسان را با تحسب از برادر در جم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت
برد و متوسل شد و بیجا کت از آنها کرهی از کار او بخشودند اقیشر نزد ابن راس البغل مجوسی و حقان
رفته مطلب خود را اظهار و شار الیه تمام چهار هزار درهم ربابا و مبدول داشت اقیشر شاعر دیگر نیز

کفانی المجوسی مهر الرباب	فدی للمجوسی خال و عم
شهدت بانک طیب کمشاش	وان اباک الجواد الخضم
وانک سید اهل المجیم	اذا ما تردت فیمن ظلم
تجادو قارون فی قصرها	وفرعون و المکتفی بالحکم

ابن راس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و بچسب
بتو اعانت نمود من که یکبار و ترا حاجت روا نمودم هزاری من نیست که اینگونه نسبت دای
اقیشر گفت حرف بدی زده ام آیا راضی هستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست اجل
بنشانم و اقیشر از المکتبی با حکم ابو جهل را خواسته چه کنیتی او ابو الحکم سیبیه و کنیه ابو جهل بود
اطلاق کردن بقصد کناه است رباب دختری بوده است جمیل و عاقله از بنی ذیل
که خدایش بن حابس التیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستکاری او
چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصالت او امتناع نمودند و او بر رفت و عشق

و هو اخذ اش را نگذاشت که تبرک این تمنا گوید و را گوید و دیگر بگوید لهذا بجز منزل باب معاود

کرد و بیکه بخل نزدیک شد این ایات سر
لنا منک نجحاً و شفاءً فاشتفی
وانت صغیبی و بن ما کننت اصطفی
اذا کان ذافضل به لیس یکفی
و ربک حرامثله لیس یصطفی

الالیت شحیحاً یا رب متی رجا
فقد طالما عینتی وودرتنی
محی الله ماتهمو الی المال نفسه
فیتک ذمال دمیما ملو ما

ر باب در خیمه این ایات را استماع کرده

بخداش بنیام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح بیدارم بیا و مراد و باره خواستگاری
کن بعد از آن بمبار خود گفت هل انک الامن اهوی و التحف الامن ارضی یعنی آیا مرا بغیر
انکسی که دوست داشته و با و راضی شوم ترجیح خواهی نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر
چنین است مرا بخداش ترجیح کنی مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه با و بیم
ر باب گفت اذا جمع المال سئى الفعوال فقبحا للمال ازینطرف ر باب والدین خود را
الزام و از آنطرف خداش باید و بکفته ر باب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل
گردید لهذا خداش ازین معاودت خود خو رسند شده گفت التودا تحمد و المرأة ترشد و التود
یحمده و از آنروز التودا حمد ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مشهور است که انیرن
بعد از مزاجبت با خداش با یکفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت را بهی بهم رسانید و گو
او آگاه شده او را بگشت و چهار نفر از صحابیات ثماته بر باب بوده و آن چهار ر باب
بنت البراء و ر باب بنت الحارثه و ر باب بنت کعب و ر باب بنت النعمان میباشند
رجیمه دو غنیه مشهوره ثماته باین اسم بوده اند یکی جاریه این را مین و دیگری جاریه
این ثماتس و هر دو طبعی موزون و داشته اند و بریجه جاریه این ثماتس و دو جاریه دیگر
این شخص را که خلیفه المکیه و عقیده نام داشته ثماتس کونید و هر یک را در کفته ثنوب
باین ثماتس بنیامید و بریجه جاریه این را مین نیز با سعه و سلامته الزرقاء از یکت مالکست

بوده اند و در حق این بریجه سه و دو
صبا و صبت الی دیم این را مین

هل من شفاء لقلب یحیی من
الی بیته ان الله فضلها

بجسمها و سماع ذی القانین

و ایند و میت از قصید و طویل می باشد و

حال مغنیات مزبوره همه در کتاب آقائی مطبوع است رحیمه بنت محمد بن علی بن
عبدالله بن جعفر زوجه یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود علی
بن عبد الملک بهریت هزار دینار مهر ترویج کرد بعد از آنکه سده بنت عبد الله را هم به همین
سلیح مهر زنی گرفته بود و ذکر می ازین برجه در حرف حاء در ترجمه حال جایا نموده ام ربیع
بنت النضر و خضر نضر بن جهم و مادر حارثه بن سراقه است و حارثه از شهدای غزو بدر
می باشد شار الیه پس از شهادت پسرش بجعفر بن ابی طالب عرض کرد یا نبی الله پسر مرا
درشت است خود را سلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد حکیم حضرت در جواب فرمودند جنت کی
نیست بلکه جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد رجب بنت القلیجی
و خضر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار
میا آید در سال شصت و هجری متولد شده و از جد مادری خود سار و بنت شیخ تقی الدین است که
اخذ حدیث کرده و در سنه شصت و شصت و نه در گذشته است و در سنه جاریه است
که صفیه بنت حنی بن اخطب از زوجات حضرت رسول ما را آزاد کرده از صحابیات شمرده
شود و خدمت حضرت رسول ما نموده و دختر او امه از روایات حدیث بوده و مخصوصا
سنت بودن زونه فاشورا او را مادر خود روایت کرده است و مذہب جعفری روایت
شار الیه را تصحیح نمایند رخش کاشانی اسمش بکیم دختر هانف کاشانی در زوجه میرزا
علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده و منوم میرزا احمد و متخلص کبشیه انیزن تیزد
و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلده استیلا فتح علی شاه طایب شاه را
مخ نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر است

آن بت کلچره یارب بسته از سبیل نقاب
دل رفت و ز خون دیده مارا
می پدید از شوق دل در سینه ام کوئی گنای
بقصد صید تو چون رخشه دیدش گفتم

یا باغون گرد چمنان در دل شب افتاد
پیدا است بر رخ از آن علاست
تیر دل داری بادل زایر و کجانی میرسد
کسی ندیده شکار بکس کند شمشیر از

اشکم ز ستم تو هر روز تا سگت | آهیم زدست خوی تو هر شام تا سگت

رضیه دختر شمس الدین الیمیش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان
سلطنت داشته تسلیه شمس الدین از فروع غوری و حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را
نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود الیمیش در امور سلطنت دخالت
نم نمود و الیمیش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر
در سنه ششصد و سی و چهار تحت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت الیمیش حکمرانی پیش
رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون بخینث العقل بود مادرش کار حکومت نم نمود بعد از وفات
ماه امر او اعیان که اینوضع را درست نمیدانست رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و
ارکان دولت او باغی شدند و چند بار فیما بین مشارالیه با یغیان جنگ در گرفت
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش مغز الدین را تحت سلطنت
دہلی نشاندند و این درد و شبیه بیست و ششم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه
در سال ششصد و سی و هفت یاسی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد بطرف دہلی آمد
و در حوالی دہلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از
ملوک اندلس است مشارالیه در نظم شعرو حسن سلیقه مستم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن
حاکمات شرقیه اندلس را حاکم کرده و نشان و شرف فوق العاده حاصل نموده است
و رضیه خاتون از مصاحبه بای سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محیی الدین قاضی
عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون
او را عثمانیه رضیه نامیدند و سیکویند رقیقه ملینت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن
یاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبه الرؤیا گویند بعضی مشارالیه را از صحابیات دین
آتابینا شیراز ابو نعیم حکایت کرده که در رقیقه با جناب عبد المطلب منسوب بوده و بر دو در زمان حیات

حضرت رسالت بعالم دیگر نشأفته و عصر نبوت را در آن نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت حاجت الرویه بودن او مینماییم اما وجه لقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه فتح عظمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله رقیقه در عالم رویا و شخصی بصدرای گرفته ندای میکند ای معشر قریش زمان بنحیه آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسید و او ان ظهور او نزدیک کردید و مقرر است که بمن مقدم او از بلای قحط و غلا سوده شود و چون باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جمیع و سفید نام باشد یا فرزندان ابنوه و حجره طولانی اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر لطیفی بختیقت او را تبعیت کند و یکی ابدان خود را بآب شسته تطهیر نماید و معطر سازد پس از استلام رکن برکوه ابو قیس خود کرده ان شخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائله قحطی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد و همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است پس بنا بر این تبعیت او نمودند و اولاده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شریک مذکور و بکوه ابو قیس رفتند و عبد المطلب برکت وجود خیر البرایا استقاموده اند عابرجا اللهم ساد الخلة و کاشف الکربة معلم غیر معلم و مسؤل غیر منجمل و هذه عبادک و اما و لم بعائدات حرمک لیشکون الیک سبیمم الی اذهبت الخلف و الظلف اللهم فامطر علینا مغدا قمرنا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیتبه الحمد اسقی الله بلدنا	و قد فقدنا الحیا و اجلود المطر
فجاد بالماء جوتی له سبل	سحافعاشت به الانعام و الشجر
منامن الله بالمیمون طائر	و حیر من بشرت یوما به مضر
مبارک اللهم یستقی الغمام به	ما فی الانام له عدل و لا خطر

شیتبه الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت بنی الکریم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد رقیقه کریمه حضرت نبوی یاربینیة آن بزرگوار است و در کما بخانه کما ندر رساله است مخصوص در اینمسلک و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت تزویج آنحضرت و التورین گفتند کما می حضرت رسول ما در مکه معظمه اقامت داشتند رقیقه را عثمان تزویج

منوذر وقتی عثمان باز وجه خود و بعضی از مسلمانان بارض حبشه رفته و بعد با از آنجا بزمینه منوره آمدند
وفات رقیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جکت بدر بریده رسید و سبب
ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزو بدر نمی فرمودند و در حقش شایسته
و عثمان گفته اند **اعجب بزوجین پیری انسان رقیه و بعلمای عثمان**

ابن ابی کبیر وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند با آنها عطا فرمود و او را عبد الله بن
و آن پسر پنج شش سال با نذ بعد از آن غزوی حشم او را دریده صورتش آما س کرد و در جادی الاولی
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آما س در گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمراجهت ام کلثوم
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد و خبر است ابتدا بدو
پسر ابی لهب که عصبه و عقیبه باشند عقد کردند وقتی که سوره تبت نازل شد و ابولهب و زوجش
شرسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بر آن دو نور نمودند **رقیه**

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن بتیده نساء فاطمه سلام الله علیها
بوجود آمده میشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از گرامانی که نسبت
بتیده مشارالیه داد و اندامیت که هنگام مسافرت از مدینه بکفر از آل بنی مدینه طرف آن محظوظ آمده
خواست او را شنید کند دستش در هوا و پایش در کتاب مانده روحت از بدن جدا شد شیخ
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب
کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر با ستم آیند و خواهر علیها صلوات الله علیها الملك الاکبر
میباشد که زیارتگاه است **رقیسه** دختر محمد بن علی بن وهب القشیری از محدثه بانی حضرت
و تدقی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یکت هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد
الثعلبی و رقیه بنت الحجاج و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابه
هم متاهه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیه و پوشیده
منیت که جمیع رقیه رقیات میباشند و قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از مشاهیر مشرک
بنی امیه بوده و پدر او قیس الرقیات گفته اند بجهت اینکه زخمی ای متعدد باین اسم داکشته باشد

چند نفر از جده های او متیاه برقیه بوده اند یا چند نفر از مشوقه های او باین نام نامیده شدند و
از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید
کائن اسماء اضمحت بعض اسمائک

ادعی با اسماء نبزانی قبائلها

بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية

والثناء دختری سناه برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله
جنت زبیر وزیر از عشره مبشره می باشد ابتدا مشار الیه را شخصی موسوم بخان بن عبداللہ
بنی گرفت و ازو عبداللہ بن عثمان بوجود آمد و این عبداللہ بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت
انحسین را تزویج کرده بنا بر این رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در جنگ
مکاح خالد بن یزید در آمد و خالد مقتول او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد:

وفي كل يوم من اجتناف ربا
بنا العيس خواف من تهامة او نقبا
الينا وان كانت منازلها حروبا
مليحا وجدنا مائنه باردا عذبا
لوملة خلخالا يمحول ولا قلبا
تخيرة نهامهم زبيرة قلبا
ومن جتها احببت لخواها كلبا

اليس يزيد السيرة في كل ليلة
احق الى بنت الزبير وقد علت
اذ انزلت ارضا تحبب اهلها
وان نزلت ماء وان كان قبلها
يحول خلا خيل النساء ولا اري
اقلاو اعلی اللوم فيها فاشني
احب بنی العوام طرا محبتا

و بعضی بیت مطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

تخطر رجال بين اعينهم صلبا

فان تسلية سلام وان تقتصری

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبدالملک بن
مروان این بیت شنیده بخالد تنقیرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله و من
تخلین لغته الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه آنرا بمن منسوب داده
کذا فی الآخانی رمله بنت شیبہ دختر شیبہ بن ربیعہ و عمر اوده هند بنت عتبہ
زوجه ابی سفیان است رمله از صحایب است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و

محی الرحمن صابغة یوج

اسلام قبول نمود و دختر عم او و یا بیهوده

ومكة او باطراف الحج حوز

تدين لمشرقتوا اباهما

اقتل ابيك جائلك باليعين

رله بنت الحارث صحابه است

انصارتی که دختر حارث بن نجار و زوجه معاوی بن عفر بود و در عصر حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشته که آنرا مسافر خانه قرار داده و ایلجیان و اشخاصی که برای درگت حضور حضرت بدانجا میآمده و طرف توجه میشدند در آنجا نه منزل برای آنهاست معین میکردند و میکشیدند جاریه ام الا و لا و مقتدین عبا و امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد دگر می زدند و مشارالیه از نسا را انداخته است که بفضل او ب اشتتاری یافته اند و تمام فرزندان فکور و آثا معتقد از بطن او بوجود آمده اند اگر چه بسیار است اما از آن خود در موسیقی ربطی نداشته آمان و ملاحت و ملاقت و مضاحت و ملاوت که تار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتقد که از او بای طو کس الطوائف کلمین مغاریه محبوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او بخاصیت محفوظ میگردد و بنا بر محبت و افرمته با و احترامی کامل حاصل نموده و کوی برادر میگوید برخی از زنان مینوا دیشی و سرای سلطنت دید پابرهنه در کل ولای راه میر و ند و شیر میفرودند و نیز بوس کرد که پابرهنه در کل راه رود و شغل ایشان تشبه نماید در باغ حال در ایوان انهار کلی ترتیب داد و در کتب بالانواع طبیات و تجز و کلاب و مشارالیه با دختران و جواری معتد مشغول بردوش افکنده در آن کل راه فرستند و بان نوان بادیه کلف شیر فروشی کردند و این ارز و نایل گردیدند و کونیند وقتی که معتد بدست امیر المسلمین دو چار نزلت گشت و بار میکشید در قلعه اعتماد متقی و مجوس گردید با آنهمه بذل و فحارج و نفقات که معتد نسبت مشارالیه را کرد بود و روزی میکشید بختی دلنکاست شده معتد گفت هرگز از تو خیری ندیدم معتد در جواب گفت و لا یوم الظین و بشیو اب حال آن روز را بخاطر میکشید آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بطهور رسانید که نوان را بصفت ناسی ستوده است معتد بعد از آنکه از تحت امارت کشت بیلیه از حاج شد و را قول عیدی که در رسید و در آن عید خود و دختران خود را

فیما مضی کنت بالاعیان و صر و

توی بناتك في الاطمار رجالة

سجاده و پریشان حال دید این بیات سرود

فسائلك العید في اغاث مأسو

يفزلن للناس ما يملكن قطيرا
ابصارهن حيرات مكابرا
كانها لقطا مسكوكا فورا

برزن نھولك للتسليم خاشعة
يطأطن الطين والأقدام خافية

بھانا بیت اخیر اشارہ است یوم ظہر کن اشارت

رو ب مٹی صاحب صحیف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی کہ در سال نصد و
نصبت وشت در بند و شکار واقع شدہ و او ایراد جناب یکوید رو ب مٹی سفینہ بود و ہندیم بحال
حسن و جمال آراستہ و در فن موسیقی و دقایق در بائی شہر فی عظیم ہمسایہ جلال الدین محمد
اکبر شاہ خواست اور انجیک آرد بھانا مشار الیہا با امیر مملکت خود را بطہ و علاقہ داشت
و معاشقہ در میان بود زہر نوشیدہ و بھر و کہ بچک جلال الدین محمد اکبر نیفتد ریا
دختر عظیم سلمی و مشوقہ عبتہ بن الحجاب بن المنذر بن الجحوج الاصلہ بودہ چون عاشق
او عبتہ در گذشتہ بر روی نفس اوقادہ و با سوز و کد از ہر جہہ تاسریات مسطور در ذیل ماکفہ

آخر الامر صحیحہ کشیدہ و جان دادہ است یکوید

تصبرت لا اقی صبر و امتنا
ولو انصفت رو لکانت الی قدر
فا احد بعدک و بعدک منصف

اعل نفسی انما بک لاصتہ
امامک من دون البریۃ نقلا
خلیلا ولا نفس لنفس موافقہ

ریا خواہد و ہم پیشہ سلامۃ القس جاہ سفینہ

است کہ در حرج ہمز مشہور و قلیل التظہیر بودہ و این قس الرقیات الشاعر ریا و سلامہ را

لقد فلتت ریا و سلامۃ القسا
فتانان اقامنہما فشیئہ الہ
مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العارحی

مانند و طبع کشودہ و انما بکیر و شہر توحید
فلما ترک اللقس عقلا ولا نفسا
لال و اخری منہما تشبہ الشما

کہ بکثرت زہد و ورع مشہور بودہ و سلامۃ القس فہو ب باؤست ریاکانہ دختر سمعون
بن زید بن قسامہ از طایفہ بنی قریظہ است ابن اثیر گوید این ریاکانہ از جوارسی سادات حضرت
رسول آ بودہ حضرت بشار الیہا تکلیف فرمودند کہ اورا ترویج نمایند و در سلاکت زوجات
مطہرات منسلک باشند ریاکانہ کنیزی آنحضرت را بر ہر چیز ترجیح داد حرف الزاء
زبید خاتون دختر جعفر بن منصور و الفقی و زوجہ ہرولہ الرشید است بلکہ خیرہ و بانوی

مستعد بود و هر دو ان رشید با او در انو ملکیت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده با رون را دلاست
بخیرات کردی و در راهها دوا دایه با یکسب و چاهها ساختی و تخصیص در راه کعبه در نصد شتر نیز
را او بنا کرد و دام و رانار خیرات آن ملک کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و با برت در مرتبه پایین سر خور

ای جان جهان جان ناخوش بستی	بغداد پریشان و شوش بستی
رفتی تو و من بستم با ندم فساد	تو در خاک و من در آتش بستی

زیب النسا یکم دختر از نکات زیب عالم گیر باو شاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج
پنج و خیر داشت بجا و شاه عظم شاه عظم شاه محمد اکبر کاظم بخش زیب النسا نیت الفداء زبده النسا
محر النسا زیب النسا از بلطن دل رس با تو دختر شاه نواز خان در ششم بود و آمد حافظ قرآن بود و خوش
و فقه را خوبی آموخته بود و خطوط استعلیق و نسخ و شکسته را خوب می نوشتیل کلی با شمار داشت بسیار
از شعر و علم ناگزیده و خوار بود و در شهر حسن ساز کرده و در لاله و قات یافت و آنچه مشهور است
که مخفی تخلص اوست مخفی فط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود و او که بسیار کم مد و دیوان
مخفی که بنام وی شهرت دارد در مخفی شاعر است و با از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان جاکم فاکرا
بود که بسبب کثرت شرب کوکمار بسیار را غر اندام بود و نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت
مخفی بسیار را غر شده جواب داد که لا غری من از نیست که مردم اکثر در صدر و کاتب می نویسند که مخفی ساد
ازین دعای بد کاهید و ام و حقیقت منم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمی
خان ازین مطالبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا یکم

ببل از کل بگذر و در چمن بسند مرا	بست پرستی کی کند که بر همین بنید مرا
در سخن بچپان شدم مانند بود برک کل	هر که دیدن سیل دارد در سخن بنید مرا
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	کور به چشمی که لذت کیس در دلاری نشد
صد بار آخر شد و هر کل بغرقی جا گرفت	غنچه باغ دل با زیب دستاری نشد
کار ما آخر شد و حسن زما کاری نشد	مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سایها خون جگر در ناف آهوشد کرد	مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد
ای آب شار نوحه کنان بجز چیستی	چین حبسین فکنده زانده کیستی

دردت چه درد بود که چون من تمام شد
از تاب و تبم همسار که خبر کرد
میرون بدم سر سبز و دروغم همه پر خون
که چه من نسله اسامی دل چون مجنون در تو
بیل از شاگردیم شد نشین کل بیخ
در هفتان تو غم بظاهر که چه برکت تازه ام
دختر شاهم و لیکن رونق فقر آورده ام

رباعی
غزل

سر را به سنکات میزدی و می گریستی
وز کریم من ابرو هوا را که خنجر کرد
از حالت من برکت خوار که خنجر کرد
سر به سر ای زخم لیکن حیا زنجیر پاست
در محبت کالم پروانه بهم شاگرد ماست
حال من در من نگر چون برکت سرخ اندر دست
زیب زینت بس تعلیم نام من زیب النساء

در کتابی بنظر گذشت که یکم با نواب عاقل خان از می کثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را
میفرستاد و با هم می باکانه گفتگو دست میداد یکم مطلع این غزل را نزد عاقل خان از می فرستاد

بخته مضران جنون را کی حیا زنجیر پاست
پاکت بازان محبت را بود دایم حیا
کو نید روزی رازی این شعر را نزد یکم فرستاد
استاده شود می بکند باز میباید
آن چیز همان است که پیداشده زان
آورده اند که روزی یکم در باغ بگلگشت و

تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بنحی طرآن گذشت بر خواند چنانچه که دل سیر کرد
چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عالمگیر هم عقب دخترش آمد یکم از گوشه چشم گرفت

چهار چیز که دل میبرد کدام چهار
نقلست که روزی یکم این مصرع نزد ناصر علی

و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده با او از بلبل خواند
نماز و روزه و بیخ و دیگر استغفار

سر بندی فرستاد از هم می شود ز صلاوت جدا بهم وی بطور مزاح زیر آن نوشت کویا رسید بر لب
زیب النساء بهم یکم ازین جواب سوخت و چپسره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت
ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بدو الفقار علی سر میدی زینت النساء یکم خواه زیب
النساء یکم زینت المساجد شاه جهان آباد دلی بنا کرده او است و در صحن جهان مسجد قبر زینت است

و بر لوح فرارش این بیت از کلام او کنده است
سایه از ابر رحمت قبر پوشش ما بس است

مونس ما در خد فضل خدا تنها بس است
زهره و تخلص و نام شاد و است زهره و شاد

در فن بقاصی و علم موسیقی بیکای روزگار ناظم و ناثر زبان اردو و دری گویند در شکر لکنو
مکان و سکن داشت و در علم عروض و قافیه کوی سبقت از هم چشمان ربود غزل اردو و بخت
میکوید و تعلیق را خوب میگوید و کای شعر فارسی بهم سوزون میکند و در عقد نکاح کجی از او و تمندان

همی می چه بچا است که در پیش مردان
رفته رفته تا بجایم مهسردان کرد و چپ
جز از من که برد تا چه سلام با بابا

در آمده زندگی بخش لبیر دانه زبانی او
پروانه را بسندم بغل گیر کرد و شمع
این جر جحت که من دارم کس خواهد
زهره در بزم غنم دل تازه نوالی داد

حرف سین

سبحان حبش حارث موصلی و خیر حارث بن سوید است از مردم موصلی او کیش
نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان بسیج گفتی و چنان شیرین و دلگین بهم پیوستی که مردمان
تشیقی و فریقته خوش فرمودی چون مناعت محل او درد اما وقتی انداخت سر به پیغمبری برداشت
و مردم را بسوی خویش دعوت کرد و تخمین جماعت بنی ثعلب او را اجابت کردند چه نژاد وی
از بنی ثعلب بود پس دینی پدید آورد دینی از ترسانی دینی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خداوند خوان
گفت چه او روح خدا و بنده خداست و فرمان کرد که در هر شهر بار و پنج نماز بگذارد و مسلمانان را
میا زاری از نما کردن بپرهیزد و حرام شمارد و از اکل لحم خنزیر بکند و از اید و نام او در
موصلی و جزیره از حد عراق تا حد و شام ملک گشت چون این بشنید بپناک شد و با خود اندیشید
که اگر با او در او و زرم و به بعینیت که خرمیت و حساب چنان شهر که با او طریق مدارا سپرد
و تبر دیکت او و سولان چرب زبان میل ساخت و با نقاد متحلف و محمد پر دخت و خواستار
ملاقات شد چون از بهر دو جانب شته مهر و سخاوت محکم گشت بیدار بکشد بکشد و از بهر
دو سوی خمیا برافراشتند و شکر گاه کردند و در میان هر دو شکر خمیه افراخته کردند پس
میل در اینجا در آمد و سبحان نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از پیکانه پیرداختند و میل و خرقه
خود را بر او قرائت کردند و در طلب مناکحت او آیتی آورد و سبحان نیز بیک وحی خود سر شریج

او در آورده پس سه روز با هم بختند و آنچه در دل داشتند گفتند این وقت سراج بشکرگاه خود باز شد
 و گفت میل را بر حق یافتم و صحیح او شد هم گفتند بخت تو چیست گفت جنبش مهر قهقهه مهر را از خاطر من
 بشتر دهم او را ملامت کردند چند گاه ناچار مراجعت کرد و از میل طلب کا بین نمود میل گفت
 هیچ مؤذن داری گفت آری نیک شیش بن ایمنی مؤذن من است میل او را طلب کرد و گفت
 است سراج را که یمنه صبح و ختن را یکا من سراج از شمار گرفت و نصف غلات میانه را بر او
 مسلم داشت لاجرم سراج بر اربع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیا فرستاد و در
 این وقت خالد بشکر رسید و حال سراج را بیرونی توقف نماذ کوبید و بر خبر خود بمناذ اگاه
 که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سود و ثبوت زمعه
 بن قیس بن عبدود بن نصر بن الکاک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریست و نسب
 او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و گویند او ام لاسود است و مادرش شمس بنت قیس بن عمر بن
 بن لعیب بن خدایش است و او نخست زوجه پیغمبر خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از و پسر
 داشت که عبد الرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد یا بکله سوده در او ایل بعثت
 مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول سفر حبشه نمود و سپس از مدتی مراجعت
 کرد یک شب بخواب دید که پیغمبر سوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت
 من خواهم مرد و محمد تر از منی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که مشکلی بود و ماه آسمان بروی
 افتاد قصه این خواب را با شوهر تیز برداشت سکران گفت زود باشد که من و داج جهنم را کویم
 و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و برای دیگر تحویل داد و سوده بیو تا خدیجه و فاطمه
 که او گمانند کی خواهد بخت حکیم که زوجه عثمان بن مطعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه زوجه
 رفت و او را یک چهار صد درهم کا بین بست و در سال ششم هجری خواست او را طلاق گوید عرض کرد
 میخواهم در سکنات زوجه است مظهرات باشم و نوبت خود را بایشان بیدم مرا طلاق کوی رسول
 او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که کاسه
 سوده بخنان فرمیده رسول خدا را خندان می ساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش تا تو نماز کن
 چندان رکوع خود را بدر کشیدی که من مینی خود را گرفتیم تا مبادا خون برود پیغمبر تنیم فرمود با بکله

چه کردم پیش بی دروان ز درد سبقر خود
چو یاد آرم من سحرشته از یاد و دیار خود
که می نمیم چو زلفنا و پریشان روزگار خود
چو غنچه کر چه خون دیدم دل امیدوار خود
اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
سر و سامان نمی نمیم من مسکین بکار خود
نخواهم سوخت آخر سستیده لوح مزخرف خود

دلی دارم به پشیمانی و بغیر از بحر یار خود
 بدر ددل چنان کریم که خون کرد ددل خارا
 از آن پیوسته در عالم چنین گسسته میگردم
 کلی از باغ وصل او بچسبم بر مراد خود
 ز استغما نذر دگوش یکبار آن جفا پیشه
 بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز
 ازین سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مرگ

لواستغفر من ذنوبكم وامن بآياتي

بنت نواب جہانگیر خان بھادرتیشیر جنگاٹ من طایفہ میرازی خیل کہ کمی از طوائف افغانہ مشہور آفاقست در ۲۵۴ ہجری از یطن مرحومہ سکندریچہ بوجود آمد بہ ہوپال کہ محل حکمرانی نواب علیہ مشارالیا است شہریت واقعہ در اقلیم دوم طول البقا صلتہ (۱۱۱) درجہ و عرضاً (۲۳) درجہ از خط استوا و صوبہ مالوہ منجانبہ بیت و دو صوبہ ہند کہ حکما فرنگاٹ اورا دستمال ازیا مینامند یعنی وسط سناخا تون محمد و جہت در پشت فرمانفرما و حکمران الہیاریست بفضایل صوری و معنوی ارتہ بہ نواب علیہ مشارالیا در سال فرخندہ قال ۱۲۸ بعد از وفات والدین خود بر

نیکو انی قرار گرفت و تمام ملکات نود که (۲۴۲۷) میل مربع گستره و در آن به مقصود میرزا
 نفوس تخمینا ساکن میشدند سیر نموده و بحریب پیوده در آبادانی ملکات و اساسش رعایای
 بلخ دارند از پیشگاه علیحضرت ملکه انگلند و مقصود شد کوش و کتوریا و نو انیان دولت بر طای
 مورد تحسین و آفرین گردیده بخواست خطاب (کرون آف اندیا) و رئیس اعظم دلاور طبقه
 اعلای متا رة هند سرایه مباحات در امثال اقران حاصل کرده و شوهر عالی کوهرا نشان
 المؤید بنصر الله تیر محمد صدیق حسن خان بجا در غلامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف
 و تالیف نموده اند و بصفات حسنه یکنای روزگار از چنان ذات بابر کاست خاتون کرم
 بیکم مدو حه و حیل العزت عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و قدیر شاه حجرات و غیره
 بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دارالاماره را ذات العباد فرموده و بداد و ویشش
 و خیرات و تبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخ و مدارس عالییه و بیمارستان
 و جاده های آتشی و پلهای محکم اساس و تشید سلسله تاریخی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا بر
 مدت دراز گذاشته و کس استعدا علمی و سلیقه خدا و او که از تاج الاقبال تاریخ بهوبال و تندب
 النوان و خزینه اللغات ثابت و متحقق بطریق نقضن طبع کاهی شعر زبان اردو و فارسی
 موزون نمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوبال و تذکره مجمع ابن
 و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و زم سخن و غیره
 مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکره انخوانین بواسطه آئین است
 شکر استخوانی میرزا ابو الفضل مولانا عباس شمس بالشر وانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار بیکم
 مدو حه عالییه شان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخوران شرف بین بخیر تحریر آمد و بهوبال

بر خیزم و نگاه بسد چارو کنم	رباعی	باشد که دست رفته ترا بر و بر کنم
این جبت و خیز ساغر کم ظرف و تنگ است		مستی اگر کنم بشکوه سبنو کنم
افقا و کورم گذران سدر و روان را	رباعی	من مرده خوشم زلیست مبارک دران را
ای چرخ چه کردی بلبیان و سکنند		کز تو هوس عیش بود شاه جهان را
هر دم ز حسن یار من ریزد تجلی در	غزل	چشم بود در هر نظر محو تماشای در

هر فرد خاک درش خوشبختی بماند برین
 خوابان دنیا کو همه خوبدارند تا بیا
 از بویای زاهدان بوی ریاید بجان
 باور کن قول عدد و ساعه کجا و شیشه کوه
 من میروم سوی حرم دل می کشد سوی صنم
 جاغم به تنگ آمد از او یار سپان بازم باد
 اسی عشق بی پروا بیا تا دارم از ماسوا
 از شرم رنگت ال او دیگر بود احوال
 اسی موش غنوار من خلقی بی آزار من
 شاه جیب غم بیکان هم تا جود در میان

از پر تو مهر خوش دارد بجای دگر
 نام خدا آن دلربا دارد سراپای دگر
 ۲. بھر نماز عاشقتان باشد صدائی
 اسی محبت این با منی بود از من صهبائی
 من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر
 من میسندم ز دای دگر او میزند ز دای دگر
 جز در د تو نبود مرا در دل غمتی دگر
 کل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دگر
 بس بھر ایزد یار من دارم نه پردای دگر
 جز یاد داور در جنان دارم نه سودای دگر

شفا بنت عبداللہ بن عبد شمس بن خالد بن صداد و بروایتی صداد بن عبداللہ بن قریط بن
 زراح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی شمیم است و اسمش لیلی است
 و شفا بر آتش غلبه کرده است و مادرش فاطمہ بنت ابی و سب بن عمرو بن عائد بن عمران بن
 مخزوم است قبل از هجرت مسلمان گرفت و کاهن رسول خدا و زرد او خواب قیلو له میکند
 و عمر بن الخطاب رای او را ضایع میدانست شیرین دختر کی رومی بود که در
 سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود کاهن کاهن لیلی
 شفا با شیرین ساز موقت میکرد و روزی انگشتی خویش بدو عطا کرد مولای او را غارت
 بچندید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن عوان شیرین
 را بگرفت و بر دو خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رجم آورد و او را
 در جانی تاب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و بدیر را همی پناه جست و گفت
 گشت آنکاه که خسرو تخت جای کرد روزی گروهی از لشکرش بران دیر عبور کردند شیرین
 آن انگشتی بدیشان داد تا بنزدیکت خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس نفیست
 تا او را بظلمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرما داد که بر برف

نقاشان چمن بود شیفته او کشت و طاق بستان را به پیر است و صورت او را نیز در نیات رسم
 کرد و اینکه موخین سنگت بریدن کوه سیتون را به است صنعت فرهاد اندر بر خشارفته اند
 چه در کوه سیتون مثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر
 دنبال یکدیگرند مثال آن امیران و پادشاهان است که در ملک بابل و بلاد و امصار کنان
 در شهر موصل و خوار خالداث و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بودند و اماهای ایشان بهینگونه
 است که هر یک را بطری در کنار آن مثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
 است گمانی با کوشی دوم آرتاشیسم نخی قیسری چهارم فرادانش پنجم ناریای ششم چهره
 هفتم و هیمار داد هشتم اردقما نهم فرزادای دهم سار قما ساکان یخچله با مثال داریوش یازده
 باشد و آن لوحا که بر سنگ برده اند ویران خطا مرقوم داشته اند هفتم داریوش است که بخانه
 فتح بابل و بر انداختن خاندان مجتبرین یازده و ن غلبه حبه و ایشان را اسیر فرمان و عرضه شمشیر
 ساخته اکنون با بر قصه شیرین آیم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه مادران
 واقع بر کشت شیروی کس نیز دشیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بگری من
 در ای و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان ملک نزد تو
 انجمن نشوند من بزرگیت تو حاضر نشوم شیروی ناچار حنا دید قوم را فراهم کرد و شیرین بیاید و
 از پس بر دوشست شیروی گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهری و بانو
 سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سربدین فرمان در ارم که هر خواسته و مال که مرا بدهد
 دهی و آن سیصد تن بنده که ز خریدان نند مرا اسپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دشمن
 را کشاده و او را دواح گفته باز آیم پس بکنار تو خواهم بود شیروی با یخچله را بپذیت و شیرین بپای خوش
 باز آمد و آن مال و بندگان را برفت و جمله آن زرو خواست و را به مسا کین و درویشان عطا کرد و بجز
 بداد تا از هر خسرو باطلی کنند و آن بندگان را بچنگلی آزاد ساخت آنگاه بیاید و سر دشمن خسرو را
 بکشود و روی بر چهره خسرو نهاد و دو مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخاسته نشست
 بر دیوار نهاد و بدمر دمانرا آخال سخت شکفت آمد و بهیچان سمر اند خد را استوار کردند و برفتند
 و با شیروی گفتند شهر ما پادشاه نیز و جردین شهر با کسری پادشاه فارس

که نام اسدی شاه زمان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت
 قاسم بعد از آنکه اسیر شده او را بمدینه آوردند و امیران امیر المؤمنین حسین ع و حمزه ع که هر یک با
 خواب بشوهری خست یار نماید شهربانو از جبهه احترام فاطمه ع بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتی
 نشد بفرست اما حسن ع بهم بسبب آنکه طلاق بسیار میداد و ارضی نشد لهذا قبول فرما و جبهه حضرت امام رضا
 را نموده در جبال کجاح آنرود در آمده در حضرت اجتناب بود تا روز عاشر در کربلا اجتناب وصیت
 بشهربانو فرمودند که بعد از شهادت من و پرستش ذوالجناح بخیمه گاه ذوالجناح را سوار شود و بجای
 که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهربانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء
 بنا بر وصیت آنحضرت باینکه سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود و خورش فاطمه عروس حضرت
 قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار ذوالجناح
 نموده روانه شدند ذوالجناح چنان آنها را تکیه کرد که گویا زمین زیر پایشان پیچیده میشد تا رسیدند
 بر زمین بی در اندک زمانی پس شهربانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده کردید فرمود ای فاطمه دین
 شهر دوست شما و محبان پدرت هستند و احوال و اقربا بمن از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری
 میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدرت که ما تو را باید بروم جائز نیست که از
 حکم امام مخلف نمایم پس شهربانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود و در آن غار رفته غایب شد
 بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قلعه آن کوه چغری که شبیه بود بمقنعه و
 از او عینتو است مرد نزدیک آن مقنعه و از او بشود بلکه زنیکه استن بیسیر هم باشد عینتو
 نزد یکت بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در رود بار زنی بود و از نسل غاریا سر و نام آن را بعه
 بود چون شنید که دختر سید الشهدا عا بولایت ری وطن ساخته است در خدمت آنحضره آمده بخدمت
 گذاری بود و چندان در خدمت آنحضره ماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارند
 ملک شاه غازی بن یزدجرد بن شهربان ملک عجم قاسم ثانی را بقلعه شمیران برده و او را بسیار
 کرامتی داشت حرف القضا صفیه زوجه دهم رسول

خدا بنت حنی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط یافا بن عمران علیه السلام از قبیل بنی النضیر
 است مادر او خروجه بنت سموال باشد نخست زن سلام بن شکم بود و از او جدا شده و نکاح کنانه بن

الرّسول بن ابی احمق در آمده و گمانه در ضرب خیر گشته شد و صفیه اسیر گشت و رسول خداش خاص بخون
 و تزیین کرد و آزاد ساخت و اعحاق و اوصاف او فرمود چون انجیر کوچ خواستند که در احله
 پیغمبر را حاضر گردانای مبارک پیش نهاد تا صفیه قدم بر نهاده و او شود صفیه ادب کرد و زانوئی
 خود را بران پیغمبر نهاد و نشست آنحضرت با جامه او را پوشیده داشت و بار داد مبارک بر
 پشت شترش و خود پیش روی سوار شد و چون شیل راه طی ساخت کردند در منزل بنابر خواست ما او
 زفاف کند صفیه رضانه پیغمبر بخند و در منزل صبا با ام سلیم مادرش فرمود ساختن صفیه کن که با او زفاف
 خواهیم کرد و او هنوز هفده سال تمام نکرده بود و نیک زیبا رخسار بود با بچه ام سلیم و او خوشبو
 کرد و بیا مخواست که از رسول خدا میسر بر نیا بدین در منزل زفاف کرد و انشب ابو ایوب
 انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد در کردیم پیغمبر بجز است بود باید داد که پیغمبر از خیمه برآید
 با نیک سلاح ابو ایوب بشنید فرمود کیستی گفت منم ابو ایوب صفیه زنی جوان است شوهر و
 پدر او را مقتول ساخته ایدیم کردم که مبادا ناشایستی از او پدید آید فرمود **اَللّٰهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَيُّوبَ**
كَمَا احْفَظُ اَيَّتِيْكَ با بچه ام سلیم گوید صحابه صفیه را بکیوی شکرگاه بردم و برده بر کشیدم
 تا غسل کند و لغتم پیغمبر را با خود چگونه یافتی گفت امشب تا صبح با من سخن کرد و فرمود چرا در منزل
 پیش زفاف رضانه ای عرض کردم جووان نزد یک بود و بدیدم کردم که ترا ایسی نشد پیغمبر را
 این سخن خوش آمد با بچه رسول خدا می در صبح زفاف قروت و روغن و خردا و سونق طلب
 کرد و چکالی کرده و لیمه بداد و صفیه خردا آب گذاشته صحابه و از آن نمیدم را بداد و بعد از
 ورود به دینه رسول خدا می صفیه را در خانه حارث بن النعمان فرود آورد و زنان چون وصف
 جمال او را شنیده بودند بیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقالی بنا شناخت خود را بپایان
 انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون میشد از قفا چادر او را بکشید و گفت ای پیغمبر صفیه را
 چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
 ام زنان اسمیه گوید از زمان پیغمبر چپارتن بلباس دیگر کون بیدار صفیه شدند عایشه و زینب
 بنت جحش و حفصه و جویریہ پس حفصه با جویریہ می گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
 جویریہ گفت او از قومیت که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه گوید نوبتی در سفر

شتر صفیه ماند و زینب را شتری افزون از خود بود و فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دستی او را
 بمبتل رساند عرض کردند این بود پیغمبری ندیم پیغمبر بخشد و دو یا سه ماه ترک او بکنت زینب
 چنان از آمدن پیغمبر میبوسید که سر بری که از خبر او بود برداشت از پس آنچندت یک روز رسول
 خدای بخانه او درآمد و کشتی کرد و گوید در مرض موت رسول خدای زنان در کرد او انجن بودند
 صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با
 یکدیگر غمگین گردند پیغمبر بدانست و مکر و ده داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و
 نیز گفته اند یکدیگر و پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت پرسید گفت عایشه و حفصه میگویند ما
 بهتریم از تو چه ما را شرف فراست است و هم زنان او و نیم فرمود چرا نمیگویی پدر من هر و نیم
 من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت ای قاتی الله یا حفصه و یکدیگر عایشه را
 تشنیه صفیه با پیغمبر گفت پس است ترا که او چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت
 را ششم آمد و گفت لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً تُوْرُجُ بِهَا الْبَحْرُ لَمْ تَزَجِّتِ یعنی کلمه گفتی که اگر
 لونی داشت و در بحر افتاد در یاراد یک کون ساخت در سال سی و شش هجری و بزواتی در زن
 حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن ناز گذاشت اهل سنت جماعت ده حدیث از او آورده
 اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص نواب صدر محل
 یکی از شاهان بنیم و اجد علی شاه است شاعر عربی است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات

بزبان اردو از مشار لیس است
 سین چون جدا الک الک لوک جدا الک الک
 منه کو چیرا کی یارنی مجھے کما الک الک
 چلیو خدا کیواسطی باد فنا الک الک
 من چون دواسی دور دور مجھے دوا الک الک
 نامی گئی الک الک آه رسا الک الک
 سبب کا ہی لطف الک الک سبب کا ترک الک الک

جوش چنان مین را آمدن سبک را الک الک
 یعنی ملائین یعنی کوبانته بر یا واجب ادر
 شمع جلایانی آی بین آج و ه سیری قبر پر
 خاک ہو زندگی بهلا تیری مریض عشق کی
 ہجر من خوب خاک اوزی انگو ہوانہ کچھ اثر
 حسرت و آرزوی وصل اور مصیبت فتن

حرف الضاد

حسب بیعه بنت جزمیة بن ثابت انصاری و الشاه و من خواہم عطیة الانصاری از حلیہ

صواحبات پیغمبرست و در مرثیه پدر خود گوید

قتلوا ذی الشهادتین عتوا	ادرك الله منهم بالترات
ليس عون الركوب للدعوك	نصر احد الموقوذا العذل
لعن الله معشر اقتلوه	و طالع بالخزى والافات

ضعف معاصر حکیم آری بود و مطلع آرد
دیدم آن روی و نسزدن شد آرزو بر آرد
بود کما سی با هم کلمات مطایبه بر زبان میاورد و در روزی ضعیفی این رباعی گفت
بر زبان راند

ای مرد ترا به مهرم آگیزی نیست	هم پدید و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه میدهی تنیسم زدن	خود قوت آن ترا که بر خیزی نیست
شوهر نیز این رباعی در جواب گفت	ای زن دگر آنکه با من آمیزی نیست
کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست	دارم همه عیب را که گفتی اما

حرف الطاء

طیحه بنت عبد الله در برای رشید گفتی بود و او را طلاق گفت پدر او را عبد الله دانستند
در باب ظای عجربا می در صواحبات دیده نشد
عایشه زوجه سیم رسول خدا و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود و عثمان بن عامر بن عمر بن کعب
بن سعد بن تیم بن مره بن قوی است و نسب او با پیغمبر در مرتبه پیوسته شود و گفت او ام عبد الله
است، اما وقتی عرض کرد که یا رسول الله زمان را به کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام
خواهر زاد خود کنی با من که عبد الله بن نبیر باشد و مادر عایشه اتم رومان بنت عامر بن تیم بن
عبد شمس بن عتاب بن اذینه بن سمیع بن دبان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه است
و کابین او چهار صد در هم است با بچه در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی عقد
عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر شوال افتاد و نه سال و ده ماه پسری پیغمبر بود و هنگام
وفات رسول الله سنیت ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلو سمعوا فی مصر او صناعده	لما بذلوا فی سوم یوسف من بعد
----------------------------	------------------------------

لَوَاحِي زَيْلِخَا لَوْرَانِ جَبِيَّتَهٗ

لَهُنَّ بِالْقَطِيعِ الْقُلُوبُ عَلَى الْآيَةِ

عمره دختر سعد بن عبداللہ بن خدار بن ثعلبہ الاخاویہ است چندان جراحی بود بشوهر کردن که چون خواستار درآمدی فبقول خطب فبقول فنج وبقول انزل وبقول الفخ یعنی خوانده میگفت خواستار می توانی پاسخ میداد من زن توام چون میگفت فرو دای پاسخ میداد که بشتر انجوابان با بجمه چهل شوهر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه پدر قبیله بزرگ شدند نخستین زن مردی از قبیلہ ایاد شد و از پس لشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عثمان اورا بگرفت و خارجه بزا و کتبی باقم خارجه کشت و از خارجه قبیلہ بزرگ پدید آمدنکا و عمرو بن ربیع بن حارث بن عمرو مزنیقا اورا بسرای آورد و سعد را بزا که پدر قبیلہ حیا و طایفه مصطلق است و ایشان انداز عمر بعد از و در سرای بکر بن عبداللہ بن کنانه درآمد و لیث و دل و عرج را بزا که پدر ان قبایل بزرگند انکا و زوجه مالک بن ثعلبہ بن اسد شد و خارجه و عمر را بزا پس چشم بن مالک بن کعب بن القین بن جبر از قضاعه اورا بگرفت و عرابیه که پدر بطین بزرگی است بزا و انکا و ضحیح حام بن عمرو بن لیثون السمرانی از قضاعه شد و بھرا و ثعلبہ و ہلال و لحوہ و صبر را بزا و از پس اوزن عمرو بن تیم شد و اسید و بجم را بزا و گویند بسمیت و اند قبیلہ بزرگ نسب باقم خارجه میرساند حکمرانہ دختر اطرش بن رواحہ است و خبر است کہ بزم معویہ درآمد متوکثرت علی عثمان لہا یعنی در خالیکہ نگہ زده بود و بر خصائی کہ بن آزا بانی زده و مخوف داشتہ بودند پس معویہ را بجم سلام داد و بسمت معویہ گفت من امروز بزد تو امیر المؤمنین شد م و ازین پیش نبود م قالت نعم اذ لا علی گفت امروز چون علی علیہ السلام زندہ نیست تو در نزد من امیر المؤمنین شدی معویہ گفت تو انکس منی کہ شمشیری حامل کردی و در صفین میان دو صف دریا می و بمی گفتی ایھا الناس علیکم انفسکم لا یفتقر کم من ضل اذا استدیتم ان الجنة لا یحزن من قطعها و لا یبھم من سکنها و لا یموت من دخلها فابتاعوا ما بدارید و م نعمیها و لا تنقم ہومها و کو فوا قوم استبصیر فی دینہم مستظہرین علی طلب حتم ان معویہ دلفا لیکم بجم العرب غلفا لقلوب لا یفقهون الایمان و لا یدرون ما الحکمة دعاہم الی الباطل فاجابوا و استندعاهم الی الدینا فلبوہ فالتہ الله عباد الله فی دین الله

وَاتِيَاكُمْ وَالتَّوَاكُلْ فَإِنَّ ذَلِكَ يَنْقُضُ عَرِيَّ الْإِسْلَامِ وَيُطْلِقُ نُورَ
 الْحَقِّ وَهَذِهِ بَدْرُ الصَّغْرَى وَالْعُقْبَةُ الْآخِرَى يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ
 وَالْأَنْصَارِ امْضُوا عَلَى بَصِيرَتِكُمْ وَاصْبِرُوا عَلَى عِزَّتِكُمْ
 فَكَأَنِّي بِكُمْ غَدًا قَدْ لَقِيتُمْ أَهْلَ الثَّامِ كَالْحِجْرَانَا
 السَّاهِقَةِ تَقْصَحُ تَقْصَحُ الْبَحِيرُ

در جمله میگوید ای مردم بر شماست که خوش را و پاینده زیان را رساند شمار کسی که همراه شد کاهی که بطریق پیش
 سپارید همانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت مایه جوید
 هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نیرد پس بخیرید بهشت را بجای خانه که نعمش پاینده
 نباشد و اندویش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بیسنا و در طلب حق خود توانا نباشند
 بان ای مردم بدانید محو تیر آینه است شما نمود با جماعتی از او باشد عرب که در دلهای ایشان محبوب
 و تارک است نه ایمان دارند و چه کسی شناسد ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت
 نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجم شدند و بعد از اندای بندگان خدا در دین
 خدا ثابت باشید و کار دین را بسید یکدیگر باز نکنید که این جملت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو
 نشاند بان ای مهاجرو انصار این اهدوئه ایست مانند بدر صغری و عقبه اخیری کار بر بصیرت و صبر
 بر عنایت فرمائید گویا میثم که فردا بمقامه اهل شام حاضر خواهد شد و ایشان بانگت در خواهند زد
 مانند طار از اینین و دبانها از دود و دم آتند و خواهند ساخت چون شتران از شخوار چون بهو و غلبه
 عکرشه را تا بدینجا قرار است که در وی با او آورد و گفت گویا میثم که بر همین عرصه که در دست
 داری تکیه زده و امتحان را همی کوئی و لشکریان در گرد تو فراهم آمده اند و همی گویند اینک عکرشه
 و ختر اطرش است اگر نه قضا بر این رفته بود و لشکر شام را بر همینست میگردی لکن تقدیر خداوند و گردگان
 نشود بان ای عکرشه چه بر این داشت تو را که از اینگونه سخن گویی قالت یا امیر المؤمنین
 يقول الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا لا تملوا عن اشیاء ان
 تبدل کم تسو کم و ان اللیب اذا کره امر الن محبت اعار به
 گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورد و اید پرش کنید از چیزها

که اگر آشکار شود به پادشاه یا نامرد عاقل چیزی را که بکرده و طبع اوست احادیث آنرا دوست
 منیدارد و تذکره آنرا مکرره و مینارد و معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز
 نهای گفت صدقات ما را ما خود میدارند از غنیمت های ما تا بخش میکنند فقرای ما امروز کار
 بمیزان عدل نمیشود چه ما را بجز و نصیب نیست از مساکین ما جبر کسری نمیشود و فقرای ما را
 سعادت عیسی حاصل نمیکرد اگر اینکار ساخته رایشت مثل تو کس با بیغفلت را پشت پای
 زندود اسن توبت بدست گیرد و اگر بیرون رایشت روایت مانند تو کس احانت
 خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد معویه فرمان کرد صدقات ایشان را بخش کنند و از
 طریق عدل و انصاف احراف بنحید عصمتی سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود

و کاهی اشعار لطیف و عجیب میفرمود

تا فلک دست مرا بخت بد از یار جدا

حرف الفاء

غم جدا میکندم چرخ ستمکار جدا

فاقره زوجه مرقه اسدی بطراوت رخسار و حلاوت گفتار در میان زمان نامبردار بود
 چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عہدی بود
 که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هرگاه تصمیم غم میداد
 که با او در آمیزد هم خوشن داری میگرد و یکروز عشق او افزون و صبرش اندک شد و همچنان کلام
 قصد فنا نفس خویش را قضا طرب داشت فقالت یا نفس لاخیر فی الشرة فانها
 تقضی الحرة و تحذث العترة و از آن امر اعراض کرد و دیگر باره خواستش فراش
 گرفت و او را آهنگ داد و همچنان غمان بکشد و گفت یا نفس موی خرمی خیر من
 الفضیحة و مرکوب البیعة و ایاک و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و

لوم الذی یار اندک خوشن داری کرد زمانی دیر بگذشت که بار نفس خواستش آغاش
 و این کز دست فطیحت بازید قالت ان کانت مریة واحدة فقد یصل الفاء
 و تنکرم العائدة گفت اگر یکبارت بود فواید عواید آن را توان برد و صلاح معاهد
 آن توان کرد این بخت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر
 باش چون شب برسد او را بکنار در آور و با او بخت و کام برانند چون از آن کار قیچ بر خست

واتش شہوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیر قلیل و فصحت نفی یعنی بھرہ اندک بردم و خود را
فضیحت نمودم اما از انوی شوم و مرقہ کہ بسیار سال میکندشت و ملازم سفر بود آنکست حجت
نمود در عرض راہ غرابی را نکرست کہ بانک بر آوردیان علمی کہ متداول بود از غیب غراب بنت
کہ زرش ہم اکنون تدارک زنا میکند بشت و سب بتقریب براند و قتی ہمیں در رسید کہ غلام
از شکم زن برخاستہ بود و فاقرہ از آن کردار ناہنجی ریشمان شدہ اینجی عادت کرد خیر قلیل و
فصحت نفی مرقہ چون این سخن بشنید در بختود و درآمد و گوشت میان دو کف او از قنات
غضب لرزش میداشت فاقرہ گفت ترا چہ افتادہ و این رعدہ چیست گفت از آن کلمہ
کہ تو گفتی فاقرہ دانست کہ راز او از پردہ بیرون افتادہ نعرہ بزد و بھرہ این شعر بخواند

واھون بہما مفقودہ حین تفقد
ولا انا من وجد علیک مسعد

لحمی اللہ رب الناس فاقومیتہ
لعمرك ما اقتاد فی منک لوعۃ

و آنجا ہ تیغ بکشید و غلام را بکشت
ابو سلمہ بن عبد الاسد مخدومی است و او از اشراف تبیلہ بنی مخدوم است در ایام توقف
سپتیمہ در مکہ دست بزدی بر آورد و سنگام مرقت ما خورد شد و را بخت رسول آورد
فرمان رفت کہ دست او را قطع کنند خویشا و ندان او با خود اندیشیدند کہ بچکس را آن دیری
نباشد کہ از بھر شفاعت او زبان بکشاید جز اساتہ بن زید پس بزدیک او شدند و او را زدر
ضراعت شفاعت بر بختند اسامہ بزدیک پیہر آمد و در عفو گناہ فاطمہ آغا زنیار بندی نہاد
از کفار و زنک دیدار رسول حسدای دیگر کون شد و فرمود لا یشفع فی حد فان الحد و
اذ انتمت الی فلیس لہما شک اسی اسامہ آیا حدی از حد و خدا را از در شفاعت بیرون شدی
اسامہ چون این بیدار کردہ پشیمان شد و عرض کرد یا رسول اللہ از بھر من استغفار کن انکا پیہر
فرمود الیک و ہ مردمان احم سالفہ عرصہ ہلاک شدند از بھر انکہ چون بکین از اکابر ایشان دست
بزدی بر آوردی او را ترک گفتند و حد بروی نراندند و چون ضعیفہ این کناہ کردی اقامہ
حد بروی او داشتند سو کند بدان خدائی کہ نفس محمد درید قدرت اوست کہ اگر فاطمہ دختر محمد
دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمہ مخدومی را قطع کردند

آنگاه بروی ترجم کرد و عطا باد فاطمه گفت آیا توبت من بدرجه قبول پیوست به غیر فرمود از آنگاه
 خود چنانی که از مادر زاده باشی بخیریت دلالت کند که شفاعت در حد و اندک حرام باشد
 قنار النساء یکم یکی از پرده کیان جهانگیر شاه بود و طبعی موزون داشت این آیات از توبت
 به سنگام سحر و کسب من جلوه گر آمد
 صد مشت نه خوابید و محشر بهر آمد
 مده در هر دو عالم نشئه صهبای حیرت را
 مکن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را
 من از فراق تو الماس غم بدل خوردم
 تو دل شکسته و سودای وصل با خوردم

حرف القاف

قره العین خلیفه باب التدریج بنیب
 بابی بنام این زن زین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صاحب قزوینی است پدرش کتبی از اجله
 فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزاده و بیست که او نیز فضلی کمال داشت و عیش و شادی
 تقی مجتهد بیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پرانده است و این دختر نیز در
 علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی باطنی و افرو دار سوء فقها شیفته کلمات
 میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانت
 و اصحاب میرزا علی محمد باب را دانی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند کاهی او را بدانت
 و وقتی بمشخصی نام نهادند و عاقبت بقره العین لقب یافت مجلس خود را چون جمله عروس
 پیراسته میکرد و پیر و ان باب را حاضر کرده بی پردو برایشان بر میآمد و نخست بر فراز تختی
 جلوس کرده چون و اعظان متقی از بیست و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شری
 کمال میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی حیره نگر و مستعین
 بر پای میشوند و بای هر بر او میرفتند و بر دست و پای چهره میسودند ملا محمد تقی علم او چون
 کردار او را تفرس کرد از دزد و مریض بیرون شد قره العین بر قتل غم خویش فتوی را اندر
 ۱۲۶۰ هـ اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز دنیا مقتولش
 ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم شهید ثالث لقب گشت
 اما قره العین از پدر و شوهر ترک رشته موافقت کرد و طریق فحاشی گرفت و از قزوین
 با اصحاب خویش با آنهک خراسان پیرون تاخت چون در نمرل بدشت که یکسر سنبل

بطام است مقام کرد حاجی محمد علی طوبی علی هم از خراسان پرسید و با قره العین بکدیر
دیدار کردند و چند گزرت مجلس را از یکانه پرداخته بشاورت نشستند و در رواج دین باب
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قره العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر بنر صعود نموده گفت ما ای اصحاب این روز کار ما از ایام فترت شمرده شد
امروز تکالیف شرعیه یکبار ه ساقط است آنکه که باب اقالیم سعه را فرو گیرد و این
ادمان مختلفه را یکی کند تازه شرعی خواهد بود و قرآن خویش را در میان است و دعوتی خواهد نهاد
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق بروی من واجب خواهد گشت پس امروز جمعت پیوده
بر خویش روا دارید که شمار اعتقائی نخواهد بود چون این سخن پاسبی برد مردمی که در کمر نبودند
سر بکریان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی
داشتند از ادب باب برگشتند و یکایت بیرون شده طریق ساکن خویش میشدند
و جماعتی ازین سخن شاد خاطر شده نگاه علی اعلی با اتفاق قره العین راه بازندان گرفت
چون باراضی هزار جریب رسید مردم هزار جریب برایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را
بهنیب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قره العین جدائی افتاد و علی اعلی
طریق بار فروشی گرفت و قره العین در اراضی بازندان با جمعی از اصحاب خویش دیده بدیهی
عبور کرد و در اغوای مردم چند آنکه توانست همی ریخ برد تا آنکه به بند نور کجور از مضافات
بازندان رسید و در اینجا حکم شاهی دستگیر پاد شده و او را بدار اختلاف طهران آوردند هر قدر
او را الضیحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در ۱۲۸۳ افتاد
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان اوست

همه عاشقان شکستل که دهند جان یه بلا
لقد استقام لسیفه فلقد رضیت بارضا
واذا رایت جماله طلع الصبح و کانما
شده نافه بهمه فتن شده کافری بهمه خطا
چکنم که کافرو جاحلی ز خلوص نیت اصفیا

جذبات شوق الحبت بسلاسل الغم و البسلا
اگر آن صنم زره ستم کی گشتن من سیکینه
سحری نکار است کرم قدحی خف دود بتم
نه چه زلف خالیه بار او نه چه چشم فتمه شخارو
تو غافل از می و شاهدی بی مرد زاهد و عابدیا

تو بکات و جا به کند ری من درسم و راه قلندری
 بگذر ز منزل ما و من بکزن بکات فنا طری
 لمعات و جبات اشرفیت اشعاع طلعت کمال
 چه شنید زاله مرگ من بی ساز من شده برگ
 چه شود که آتش خیرتی بزنی بقلمه طور دل
 پی خان بخت عشق او همه شب خیل کرویا
 من و عشق آن مه خور که چه زود صلا یابا برو
 تو که فلس ماهی خیرتی چه زنی ز بحر وجودم
 بله اسی گروه اما میان بکشید و لوله رامیان
 کرتان بود طمع بقا و رتان بود هوس لقا
 طلعات قدس شاری که ظهور حق شده برلا
 بله ای طوایف منظر ز غیبت شده مقدر
 شده طلعت صمدی عیان که بیا کند علم بیان
 بموج آمده آن بی که بگر بلا شش خبری
 صمد ز عالم سر دم اعدام ز منبع لاحدم
 منم آن ظهور حکیمی آن نیت بی منی
 بله اسی گروه عمایان بزیند بله سله ولا
 بزیند نعمه ز هر طرف که زوجه طلعت با غر
 طیر العجا کفافت دیکت الشیء تصففت
 نوران نور ز شهر فا طیران طور شهر طا
 دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه هفا
 کسی از نکر دایا عشق نکرست جمل و لاش
 قتیله بنت نصر بن الحارث بن علقم بن

ولما

اگر آن شوست تو د خوری و کراین بخت مرزا
 فاذا فعلت بمثل ذا فلقه بلغت با تشاء
 ز چه ر و است و بر یکم زنی زن که بلا بلا
 فنا الی مهر ولا فیکلی علی مجلا
 فسلکته و دکسته متد که کا متر لزا
 رسد این صغیر مینی که گروه غم زد و اصل
 بشاطر فقهه شد فرو که انا الشهد و به کربلا
 بشین چه طوطی دم بدم بشنو خروش ننگ لا
 که ظهور دلبر اعیان شده فاش ظاهر بلا
 ز وجود مطلق مطلقا بران صنم بشود لا
 زن ای صبا تو بمنشش بگروه زنده دلا
 نه متفخر شده مشهر مبهیت متجلا
 که زو هم و کمال جانیاں جبروت شاد شاد
 مستظر است بخدمی دو هزار وادی کربلا
 پی ابل افتده آدم و بهم الی لمقبلا
 منم آن سفینه امینی و لقد ظهرت و قد علما
 که جمال دلبر بانیان شده فاش ظاهر بلا
 رفیع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا
 ورق البهاء مدففت رکز و الیه مهر ولا
 ظهران روح ز شهر با و لقد علما و قد انجلا
 شده محقق شده در خفا مستنه لما متد ترا
 کندش بعید ز ساحتش و بد ز قهر بیاد لا

قتیله بنت نصر بن الحارث بن علقم بن کله بن عبد مناف بن عبد الدار و اوز

عبد الله بن حارث بن ابي بن عبد شمس بن عبد مناف در يوم بدر نضرب حارث اسير شد و
فرمان رسول الله مقول گشت قتيله اين اشعار را در مصيبت پذير گشت و بجزرت رسول
فرستاد چون مرثيه او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضرب شجر بن
سهمده بود او را معفو ميداشتم ايت

يا راكبا ان الاثيل مظنة
بلغ به ميثا فان تحبته
مضى اليه وعبرة مسفوحة
فليتمعن النضر ان ناديت
ظلت سيوف بني اسير تنوشه
صبرا يقاد الى المدينة راغا
اخذ ولانت منجل بحبيبة
ما كان منزلا لو مننت ورضا
للنضر اقرب من قلت وسيلة

من صبح خاسته و انت موقوف
ما ان تزال بها الركائب تخفق
جاءت لما يجتبا و احو تخفق
ان كان ليمح ميت او ينطق
الله او هاهناك تمزق
رسف للمقيد وهو عال موثق
في قومها والفحل فحل معرق
من الفتى وهو الخيط المحقق
واحقهم ان كان عتق يعق

حرف الكاف

کتابيکم از نساء لکنو بوده زمانش شيرين و کلامش نکلين و طبعش نکلين اين اشعار

دل خپيده پلو مين جو شيرين
مين آب بهي تو اتمانگي کيکي عارنين
کيانه کولسا يارون في حبه پي وارنين
ابغور بمنجي بود يکما کيکي يار ننين

يقين کي دولت سارمين يار ننين
نه مجکود منجي بوسه مين آب ليلو نكي
بيا يا مجکوزمانه في آخر شش چورنگ
فلک زده بي جو کنا تو اندون حساب

کوکب تخلص تمار و مانود خورشيد الشعر امير الدين سعدی شیرازی من مطلع از تو
عشقا زان رو بوی قبله آن گو گنید

کامله کيکي دهلويه از محذرات عبد الکبر شاه هندي بود در مرثيه فيضی فياضی اين رباعي از تو
فيضی محذرات اين غنم که دولت سگي کرد
با پای اسيد عمر تو سگي کرد
زين واسطه از قفس شب آسنگ کرد

کثیر فاطمه والدۀ شاه سلیمان کاتبی بود و است این بیت از ویافته شده

سزد که بخشید و استسمان بدو را کثیر فاطمه و مادر سلیمان

کلید نایکم دختر باریادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از دوست

هر بری روی که او با عاشق خود داشت تو یقین میدان که هیچ از عمر بر خردار نیست

کلید نایکم نیز دختر دیگر باریادشاه بود و است کاد کاهی شعری می گفته این بیت از او

بسیج که آن شوخ کل رخسار بی اختیار نیست راست بود است آنکه در عالم کلی بخار

حرف لام لبایه بنیاحارث بن غزن الهالیه بن بنی بلال بن عامر بن مصعده زوجه عباس بن عبدالمطلب

گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس شش فرزند

آورد نخستین فضل بود که لبایه بنام او کنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت

یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عید الرحمن و دیگر حمیم

عبد الله بن زید بلالی و حق او این شعر گویند

بجبل تعلمه و سهل

اکرم بهما من کماله و کمال

و خاتم الرسل و خیر الرسل

ما ولدت نجیبه من جبل

کسیت من بطن ام الفضل

عم النبی المصطفی ذی الفضل

و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر

یکی میمونه زوجه رسول خدا است و دیگر لبایه صغری چه اولبایه کبری است و دیگر عصا و

عمیره و دیگر هنزله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز

بعضی زینب بنت عزیه بلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن احارث بن

حاتم بن جریره بن جمیر مادر اینچه است لبایه الصغری خواهر لبایه کبری است و نسب حبش من قوم

شد و اسلام لبایه صغری کشدی در دست نیست و او مادر خالد بن الولید است لبایه

بنت ابی قحطه بن حذیفه بن عاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عوج بن عدی بن کعب

القرشی زوجه عامر بن ربیعۀ گویند حاحره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لبایه

بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جمله ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را

بر رسول خدا به ساخت لبایه بنت قائف الثقیفه و هجرت آنکه شکام مثل داون زینب

عرف المیم

دختر رسول خدا حاضر شد

میمونه زوجه یازدهم پیغمبر بنت الحارث بن جون بن بحیر بن الخزیم بن روبیع بن عبدالد بن
 بلال بن عامر بن صعصعه بنی عامیه بلالیه مادر او هند بنت عوف بن زهر بن الحرب از قبیلہ
 و بروایتی از کنانه بود نخست او را نام بزه بود پیغمبر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را دادا دای
 بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجز جمعت علی الارض اصحاب طبعی ایزن که هند
 باشد دادا دای نیکو فراهم آورده یک دختر شش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام فضل
 با عباس غم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عیس خنسی باشد از وی
 نیز دختران داشت اسماء بنت عیس اجضر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی
 قحافه گرفت و بعد از ابوبکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از همه این شوهران فرزند
 با بکله دختر دیگر او را که زینب بنت عیس باشد حمزه بن عبدالمطلب خواست و دختر دیگر سلمی
 بنت عیس را شد ابن الهاد عقد بست با بکله میمونه در جاهلیت زوجه مسعود بن عمرو بنی
 از او جدا شد بنکاح برادر حوطیب بن عبدالغزی یا حوطیب بن عبدالغزی یا فروة بن عبدالغزی
 یا سبرة بن ابی رهم یا عبداللیل بن عمرو در آمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال
 هفتم هجری به کام مراجعت از عمره قضا تزویج کرد و در ارض صرف که در نواحی مکه است با او
 زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چار سال در همان منزل و داع جھن گفت و در محلقه
 زفاف مدفون گشت کونید میمونه زینت که نفس خود را به پیغمبر نشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند
 بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد
 یا ایها النبئی انا احللتک ازواجک اللاتے اتیت اجورهن و ما ملک
 یمینک مما افاء الله علیک و بنات عمک و بناتک عماتک و بنات خالک و
 بنات خالاتک اللاتے ها جرن معک و امراة مؤمنة ان وهبت نفسها
 للنبی ان اراد النبئی ان یستنکھها خالصة لک من دون المؤمنین
 ازین آیت کشف افتاد که هرگاه پیغمبر زن یا تزویج خواهد کرد و او خوشنشین را بر پیغمبر سببه کند رسول
 خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است و دیگر مردم را روا نباشد که بی ششین کامین زن یا تزویج

سازند و بر او بیست حبش یا زینب بنت خویلد یا زنی از بنی عامر قرض خود را بر پنجمی بده کرد
 که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پنجمی بده ساخت کابین او را چهارصد درهم دانسته اند
 با بجهل میمونه گوید وقتی من پنجمی هر دو حاجت بخل دشتیم من از انانی آب برداشتم و غسل
 کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از اینجا غسل کنم
 فرمود **لَيْسَ عَلَيَّ الْإِنْيَابُ** و هم از او حدیث کنند که بشی در نوبت او رسول
 خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در بیست پنجمی باز آمد و در یکوقت میمونه در نشود
 رسول خدای او را سوگند داد که در بختی عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
 دیگر میثوی فرمود چنین نکردم بقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه
 یک و بقولی استوار تر در شصت و یک یا شصت و سه و بر او بیست و شش حبشی
 بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه پودنه ام سلمه و کونید بن عباس
 بر او نماز گذاشت و خواهر زاد های او نیز بدین الاصل و بعد از آنکه شد از بنی الحاد در قبر او درآمدند و
 او را اینجا سپردند از مردیات او در کتب عاتقه فتا و شش حدیث است بیست و شش حدیث
 متفق علیه است در فرد بخاری و دو در فرد مسلم بخ و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر
 پنجمی را این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خویلد در ایام حیات پنجمی از
 جهان باشند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ما ریه سختین کنیز کانی که با رسول خدا
 طریق مضاجعت سپردند ما ریه بنت شمعون قطیبه بود که او را مقووش ملک اسکندریه با خواهرش
 شیرین حضرت رسول هدیه فرستاد و ما ریه کنیز کنیز سفید پوست و زیبارو بود با بجهل یا
 مسلمانی گرفت و پنجمی چنانکه ملک بن راد را و تصرف کرد و او را دوست بی داشت و ابراهیم
 از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از حبش برفت جسدش را بشعب با
 خاک سپردند مستقیمه لقب فارعه دختر شام بن عمرو بن معوذ ثقفی است و مادر حجاج بن یوسف
 است و از آن پیش که در جباله نکاح یوسف درآمد زن بغیره بن شعبه بود و شقیقه جمال نصر بن حجاج
 از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و خلاوت گفتار مطمح انظار بود و فارعه
 و در جبر او چون سبزانگ گشت کلمات عشق آینه و اشعار ذل آویزگاه و یکا در زبان او میرفت

از قصا یک شب عمر بن الخطاب بر در سرای او عبور داشت نشید فارعه را احضار نمود که این شعر را بنویسد

ام لا سبیل الی نصر بن حجاج

الاسبیل الی خمر فاشربها

عمر گفت من بدو المثنیه این عاشق آرزو مند گشت قصه او باز نمودند صبحگاهان نصر را حاضر نمودند و در مجال او سخت خیره ماند فقال له عانت الذی تمتهك الخانیات فی خد و همی لا ام لك اما والله لا زتلین عنك داء الجحالة پر عوی با او گردو گشت

تو ای محس که زنان پری رخسار ز پس پرده آرزوی تو می کشند سو کنه با خدای که حلیه جمال تا از دیدار تو مرتفع سازم و فرمان گرد تا حجامی کیوای او را پاک بستر دانا و نکا و نیک در روی او نظر گردو گشت است مخلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه کنا و است که بر من بجزیری عمر گفت این

کنا و برن است که ترا در دار بخت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن سعید اشعیر را مکتوب کرد مثنی یعنی نصر را شکویدار و در میان بنان مدینه

اصب من المثنیه مثل شد و از انسوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع بر غایت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکو روی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت

او می گردودل در هوای اوست و نصر نیز دل بدو داد و بیچای از حال آن دیگر آگهی نداشت و

چون مجاشع سواطع نصر و ملازم سرای بوده ایشانرا مجال نمیرفت که راز دل با یکدیگر مکتوف دارند

چند آنکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن تمازت و قرارست دانا بودند و مجاشع را

بهره از خواندن و نوشتن بگریز و جوش عشق نصر را نصرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نکاشت

انی قد احببتك جالوکان فوقك لا ظلك و لو كان تحنك لا ظلك یعنی جنایت دوست

میدارم که اگر خب من بالا گیر و مظلّم گردد و اگر در تحت قدست در اید تو را اجل کند شمیله در زیر کلمات

او نوشت و آنا یعنی من نیز چنانم که تو ای مجاشع گفت نصر چه نکاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما

چند شیر ذب گفت توجه نوشتی گفت و آنا مجاشع گفت با ذال الله البقیق این سوال و جواب با هم را

نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و داژ و نه بر فراز آن خلوط گذاشت و پسری که نگارنده و

خواننده بود حاضر گرد تا آن کلمات را روغن با حنت مجاشع چون این برید با نصر گفت عمر بن حجاجی از مدینه بیرون شدن نفرمودیم اکنون برخیز و بگریز که خواهی باش نصر ناچار بیرون شد و در سرای

دیگر سکون نمود و بلای عشق در وی استیلا یافت چنانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زمان
بصره این بدانستند و آذلفت بن المثنی همین مثل کردند مجاشع نیز این قصه بشنید و بدیدار او
شتافت و بروی رحم کرد و باز خانه شد و تمثیل را گفت کرده نانی بار و عن بیالای و بنزدیک
نصر برده و اوراق قوی بخش پس تمثیل نان بر گرفت و بنزدیک نصر شد و او را بسینه خوگپایند
و از آن نان بتدری بخورایند و زمان نصر نیز و گرفت بختن از آن مردم که عبادت نصر
حاضر بود گفت قائل شد الاغشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی مخدھا | عاش ولم یقل الی قابر

و چون از بیکشت تا بچنان نصر بخور گشت روزی چند بیکونه گذاشت تا از جهنم بیکشت آید
از آن سوی فارع دیرامی مغیره بن شعبه الثقفی نیز سیرت یکروز با دادان مغیره بروی درآمد و مکریت
که فارع خلای در کف دارد و تجمل مشغول است فقال یا فارع لئن کان خللاک
من الغدا انک لمجشعة وان کان من العشا انک لبشعة اعتدی فانت طالق
گفت اگر این از بهر غذائی است که بشمیر کرد عجب عرص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است
و بانی که بی تجمل شب بر آن بگذرد بروی بدیرون آید و او را طلاق گفت فقالت
سخت عیناک من مطلق و ما هو الا من شیطنة السوالک فارع گفت هر دو نیست بود که
بگریه آنت که تو فهم کردی بلکه این تجمل از بهر آوردن شطایای مساکن بود مغیره از کرده خود
پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن حکم بن ابی عقیل بن معود الثقفی او را بزنی کوش
و تاج از وی توله شد بلکه دختر پادشاه ساسانی بطراوت رخسار و صلاوت کف
نامبردار بود سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین مدرک دوم ضیف بن شریس
سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفای
خویش را از در صدق عرضه دهد تا هر که برخواهم از در اختیار کنم پس مدرک ابتدا سخن کرد
فقال ان ایه کان فی العز الباذخ و الحسب الشاھ و فاشترس الخلیقة غیر
و عدید عند الحقیقة گفت پدر مرا کمانتی بلند و ژادی ارجمند بود و مرا
نیز خدائی سخت و شرک است چون کامپیش آید از جای زوم و مینا کثوم قائل شد لا عیالی عیالی

کنایت از آنکه از مرد و چه ستایش کنی بمثل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز کرد
و تدارک آن نتوان کرد با بجهت آن پس مدرک جنبش بن شمس سخن کرد فقال انا في مال اثنت
وخلق غير خبيث وحسب غير غثيث اخذ والنقل بالنقل واخذ القرض بالقرض
كفت من بابي فرد وخلق سر و نوادی خالص استوارم بدریند کفر کنم و نیات را بنیکوی یاد
و هم فقلت لا يترك غائباً من لا يترك شاهداً این سخن نیز بمثل شد آنکه شمس بن عباس
آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالتدب والباس حسن الخلق
في سجية والعدل في قضية مالي غير محظور على القتل والكفر وبالحج
غير محبوب على العسر واليسر من شماس بن عباس بن عباس من در میان باس معروف
و موصوفت و جبلت من سباحت خلق و عدالت در حکم مفسور است مال خود را فقیر باشم و غنی
از خواهنده دریغ ندارم و در ضیق معیشت خصب بخت بر روی آینه و در نه بندم فقلت الخیر
صنع والشر تحذ در این سخن نیز بمثل شد آنکه مدرک جنبش را دست طرد و در بر سینه طمس
کذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا شماس فقد حلت مني محلة الا هزع
من الكنانة والواسطة من القلادة لدماثة خلقك وكرم طبك فقلت ای شماس محله
مکانست تو از برای من چنان زیبا و در خور است که سم و کیش و جبهه و کوه و در مرسله و قلاده چه
خلق نیکو و خلق مستور است و آنکه شماس را جفت گرفت میون بنت بیدست و او را
معویه فرمان کرد تا از منزل و مرعش با شمس و حرمش که لایق او بود کوچ داده بزد بک معویه آوردند
میون از آنکه که از سرای خود برفت تا اینوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود یاد کرد
و افسوس میخورد و انا قاست در شام قرین اخوان و الام بود دیگر و بر معویه گوش فرا داشت و میون

این اشعار منطور ذیل را انشاء میس کرد

احب الى من قصر صنيف

احب الى من اكل الرغيف

احب الى من نقر الدفوف

احب الى من لبس الشفوف

لبيت تخفق الارباح فيه

واكل كسرة من قعر بديقي

واصوات الرياح بكل فج

ولبس عباءة وتقر عيني

وكلب ينج الاضاف حوله

وبكر يتبع الاطمان طلب
وخرق من بني عتي ضيف

احب الي من هز الوف
احب الي من بخل زفوف
احب الي من علي عفيف

چون معویه این اشعار را بشنید قاله
ما رضیت ابنته مجدل حتی جعلنی عتقا گفت دختر مجدل را نمی‌فروشانم تا کسی که مرا عیال عقیق لقب کرد
مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبدالغزیز در زمان شاه رخ میرزا مصاحب کوهر
شاه بیکم بود شیرینی کلام و طبع موزونش دل می‌ربود اشعار مرثیه از شاعر الیاست
چرخ هر خار یک آن از خاک مر ج حاصل شود
کردم بر اوج برج سه خویشتن طلوع
یارب که سر شتم ز چه آب و چه گشت
کر میل مرا بنویسید ان بودی

شیرخان در مرآة انجیال نوشته که روزی مهری پیش کوهر شاه بیکم بالای بام نشسته بود اتفاقاً شو
مهری خواجه حکیم عبدالغزیز در میان قصر ظاهر شد بیکم خواجه را جلبید خواجه با اضطراب و غم
خواست که خود را بخدمت بیکم رساند در ضمن آمدن تقییل چون پیر بود حرکات عجیبه از وی
مشاهده افتاد بیکم به مهری فرمود که بر حسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

سر مهری وفاداری منانده
چنانکه پای بر داری منانده

مرا با تو سر یاری منانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زود

بیکم بچندید و صله لایقی به او بخشید و این غزل از وی مشهور و معروف بود لهذا مرثیه کرد
حل هر بگفته که از سپهر خرد مشکل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می
خواستم سوز دل خویش بگویم یا شمع
در چمن صبرم از گریه و زاری دلم
انچه از بابل و هاروت روایت کردند
دولتی بود نماشای رخت مهری را

از نمودیم بکایت جرعه می حاصل بود
در هر کس که ز دم بی خرد و لایحتل بود
داشت خود او و زبان انچه مراد دل بود
لا اله خسته خون در دل و پا در کل بود
سحر چشم تو بدیدم همه را شال بود
حیف صد حیف که ایندولت متعجل بود

همه از زمان کجبه بود و در بغض تذکره بانیسا بوری و بعضی بدخشان نوشته اند طبع موزون
و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان بنجر سلجوقی بجزت سیر میبرد و این اشعار از او دیده شد

فصاحت چنانکه عادت است مرا سرمه باز بقدر می بندم بر پایم افسوس که از طرف کلمات خاک گرفت سیماب ز نخلدان تو آورد مداد شبهه که بنا ز ما تو خشم همه رفت آرام دل و منوش جاغم بودی من عهد تو سخت هست میدنم هر دشمنی ای دوست که با من کردی جام را بر کف دست نوشتی از من طمع وصال دارم و صلح نتوان بخواب دیدن جانی صبا که زنده دارد	افکنند و بخت و گفت این خوست مرا دم میدادم تا بکشد پوست مرا زاغ آمد و لاله را به منتقار گرفت شجر لب لعل تو ز نخل کار گرفت درها که بنوک غمزه ستم همه رفت رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت بشکستن آن درست میدانم آخر کردی سخت میدانم ید بیضا کرد و دست تو دست دگر اخی هوس محال دارم این چیست که در خیال دارم آیا تو کجا محال دارم
---	--

مطلع
غزل
دلها

گویند شبی منی پیدل کسب هوا از مجلس سلطان بنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد از آن که بر
گشت شاه بهوار استغفار فرمود منی عرض کرد
و ز جمله خندان تر آتشین کرد
بر کل نهند پای زین سپین کرد
خینا کری در حیدر آباد کن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام المملکت
احصاف جاه امیرانه میزیست بجدیکه هرگاه مرد چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب
امارت میرو که آن بر نوچیان می تقسیم شد با شرف و فقر بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات
در خست مردانه در بر گرد و تیغ بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدر
آباد کن ساخته شاعری در داد و تاراج امنی گفت چو تهراب من سجود خاص و عام است فلک کشاکش این است

چون با واقفانیند بسیار پسندید و خندید و کینزار رویه سکه بند و سکه نماند و بد و بخشد و این پیشانی

بروز خشر الی چو نامه مسلم بکن مقابله آن را بسر نوشت ازل کسانی می کنند با رستم لعل جانانرا	از تو گفتند باز که از روز ما ز خواست کمی و مثنی اگر باشد آن گناه نیست که آن لب از ترکت نذر دوسر نمی آید
---	---

قصه النون

پادشاه که احوالش از غایت شغرت مستغنی از بیان است و کلامش حسیه زبانه زد و سخنان ایشان

نور حجب اگر چه بصورت زنت گشا و غنچه اگر از نسیم گلزار است نه کل شناسد فی رنگ دلونه عاقلان	از تو لیست بیاطن زن شیر فکن است کلید قفل دل با رستم یار است دل کسی که بحسن دادا گرفتار است
---	--

روزی حمید کیر پادشاه از یکم سؤال کرد که شناسی که زن و مرد با هم جمع شوند که از آن

باشد ای جان من یکم فی البدیعه جواب داد و نیز در وقتیکه یکم حایضه بود شاه میل صحبت او کرد و نور حجب یکم این بیت بر زبان آورد	بوقتی که مردان بخوانند که از آنی باشد بجان من
--	---

بخون من اگر شاه دلت خوش شود دیگر قبرش در شاه دره لاهور است و این بیت بر لوحش فی پر پروانه یا بی فی صدای بلبل بر دراهم و دینار نقش کرد بیت بنام نور حجب ان پادشاه یکم زر	بجان منست ولی تیغ تو خون او دیگر بر فراز ما غریبان فی چراغی فی کله و قتی که جهانگیر نام سلطنت بوی سپهر این بیت به حکم شاه حجب یکم دریافت صد زر کفانی مصاحب و بنشینم حرم یکم
---	---

والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آواز و جمال و لکش و
فطرت بلند وی بر زبانها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنابراین غلامی
مستوره انیر باعی گفت و در چهار سوی بازار آدیزان کرد و مقرر بر آنکه هر کس آن باعی را جواب
گوید در جانه نکاحش در آید که از موز و نان آن روزگار هیچکس از عمده جواب بر نیامده و بی هذا

از مرد بزرگ رومی زرمی طلبیم من از دهن مار شکر می طلبیم	از خانه عنکبوت پر می طلبیم وز پشه ماده شیر زرمی طلبیم
---	--

بعد از فوت خانی سده اندخان وزیر شایع جان پادشاه بی طلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است برهنه رو که تحسین ز است	تن خانه عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است بجای علم و معنی شکر است	هر پشه از وحشید و آن شیر ز است

حرف الواو (اعلیحضرت) (و یکتوریا پادشاه انگلستان و امپراتریس هندوستان اسم ملکه مظمه پرنس الیساندرین و یکتوریا دختر ادوارد دکت دوکنت چهارم پسر ژورژ و ریتیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا و یکتوریا دختر دو ساکس کبورگ بعد از ژورژ و ریتیم پسر اولش ژورژ چهارم تحت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر او را تحت نشاند از او هم اولادی نماند از سلطنت با علیحضرت ملکه حالیه که برادرزاده او میباشند تعلق یافت تولد علیحضرت مظمه در روز هجدهم و چهارم ماه میه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارات سلطنت لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اقل اسم ایشان را از اسم امپراتور روس گرفته و اسم دیگر را که ویکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ است و مادر امپراتور روس طفولیت زیاده ایشان را دوست میداشتند و نهایت محبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن مظمه نمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بیافاصله یک هفته ژورژ و ریتیم فوت شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنس ویکتوریا از کیلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد و از سلطنت به ویکتوریا برگشت مادر پرنس ویکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به دختر والا که خویش خوش کرده و قاش را تا ماضی تربیت و پرورش دختر میکرد تا بس چنانکی سیدان آن پس معلوم بسیار قابل ماهر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنس کرد آورده تعلیم و تربیت ایشان پرداختستند و چنان شد که در سن یازده پرنس السنه المان و فرانسه و ایتالیا را بخوبی حرف میزدند و السنه قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانستند و در ریاضیات کامل شده و علاوه در علم موسیقی و فن قص و ساز و صنعت نشانی همای تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی ده هزار لیره بقرری قدیم ایشان که ششصد لیره بود افزوده و در سن دوازده سالگی مجلس دربار ملکه زوجه عمومی خود در دستند و از آنوقت بعد در مجلس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والده

خودشان بعضی از صفحات نگلیس سفر میکردند و از مسافرات خود اطلاعات میند و وفوای منظور و صل
مینمودند در آن وقت سالکی دانی پرنس با پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارانت و پرنس البرت سفری
بلژیک آمد و چندی در قصر کنشنگتن همان شدند در عرض این مدت فیما بین پرنس و پرنس البرت در باطن
عشق پیدا شد دانی پرنس نیز خیلی میل وآرزو داشت که انعطیفه را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
سال بعد ازین واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۲ مسیحی پرنس بن بچیده رسید که بقانون ملت
انگلیس حق تکلیف ورشده است در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارف و دیدار
برای پرنس و والد ایشان میرسد و مردم به تبریک و تمنیت میآیند در آنوقت یک همانی و بال
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنس را زیاده و محترم و بر مادرش مقدم داشتند با نظیر پرنس
از خطولیت بحد تکلیف ورشده رسید روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز یکمیلوم چهارم و قصر وینزد
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنس که بهیچ وجه از این واقعه اطلاع نداشت با شراحت و قصر خود خوابید
بود چند نفر از وزرا با کشیش بزرگ بتجمل و شتاب تمام از وینزد بلژیک آمد و دو ساعت قبل از طلوع آفتاب
بقصر پرنس رسید در حالی که تمام غله و خیره قصر خواب بودند حتی در بانان بزرگمت زیاد در بانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبید و گفتند به پرنس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بجنود مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنس در خواب شیرین است
و کسی جرأت نمیکند انطمه را بیدار کند و زرا بگفتند برو هر قسم هست پرنس را بیدار کن ما و زرای دیگر
و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترم خودمان آمده ایم و اگر خواب پرنس حرام شود با این مهم بزرگی که در
پیش است چندان پی نخواهد داشت و محل بر بخواب و بخواهد بود و دست و دقیقه بعد پرنس از قصر
تجیل با بان لباس خواب با طاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ بتفصیل را بعضی رسانیده هلام کرد
که از امر و زما پادشاه انگلیس سید پرنس از این خبر خیلی افسرد و خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیتی
بزوجه عمومی خود نوشته و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا با ملکه خطاب
میکند و حال آنکه شما خودتان امر و زما پادشاه سید در جواب گفتند برای اینکه میخواهیم از نوشته
بباز که من ملکه و پادشاه ستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شورای منعقد شده
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه ستم رفتار خواهد کرد پس از

اقتضای مجلس بکلی بقصر پادشاه شده یک یک رفته قسم تبعیت و انقیاد و خلوص و صداقت بخود
 دست انظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آن روز درجه طاعت
 و تربیت و حسن کفایت خودشان را بر تمام واضح و آشکار کردند و ایندند و همه دانستند که معالین آن
 مظهره زحمات پفایده بخشیده بودند در روز بخت و یکم ماه ژوئن در یکی از عمارات دولتی موسوم
 به سنت جمبر مجلس بزرگ می منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهلای شهر و خارج در میدان مقابل برای
 تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجمل و دستکاه سلطنتی بقصر آمده خطاب خوانده شد که کیلیوم پادشاه
 وفات کرده و ملکه بجای او تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتش بازی و شلیک
 توپ شد و تنبیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال ملکه
 بودند بعد پادشاه از قصر کنشکن نقل مکان به بوکینگهام کرده در اینجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار
 ایشان در این عمارت متجاوز از دویست نفر مردم بحضور آمده مقرر شد بعد از آن پادشاه برای
 تغییر دادن سنت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لرد ها که جای سلاطین است
 نشسته با کمال آئین و بوسیله و ربط و اطلاع در امور سیاستیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً نطق
 بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه اوایلین شهر مظهره بقصر ویندزور
 رفته ماه بعد در اینجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر در اینجا حکومت شهر لندن رفته بهنگام حرکت
 و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز طبل و سلامتی ایشان را
 میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهده برآمدند در
 بیست و پنجم ماه نوامبر برای شؤدن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایسته و خوبی از عهده نطق
 و تقریر اعلانات متداوله رسمیه برآمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی علیین شهر پادشاه
 سالی معادل سیصد و شصت و پنجاه پوند مقرر کرد و بر مقررری مادر آن مظهره افزوده تا به سیصد
 هزار پوند رسید در بیست و هشتم ماه ژوئن سال ۱۸۳۵ در یکی از کلیسای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
 گذاری منعقد شد جمیع اهلای انگلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس
 که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده و لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در عتبات
 قبل از نظر بنای شلیک را گذاردند و میر قهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیه دولتی بر فراز شدند

آنوقت علیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت
 کردند کالسه های سفرا و ماسورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسه شاهزادگان و خانواده سلطنت از
 عقب و دوازده کالسه ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دوزن بودند پشت سر آنها میرفت کالسه های
 علیحضرت معظّمه تمامش اسبی بود و عقب سرائیان کالسه بهشت اسبی قدیم دولتیکه هیس میرفت بعد
 از آن کالسه سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت تکلیس حرکت میکرد با این هیئت و حشمت
 ملکه معظّمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ
 شروع کرد و با جبراسه اوانم تاج گذاری اول بچار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه نوال نمود که آقایان
 من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشناسان میدهم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما جزا و کس نیست
 ایاشما که حاضرید و را بدین بهت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه با و اینند
 شنید و میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدار پس از آن برسم معمول نماز و دعا بزرگ
 شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه و اقامت داد پادشاه دست خود را بر روی تونیه و آخیل گذاشته
 قسم یاد کردند که باین تونیه و آخیل عهد میکنیم آنچه آرزو در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف
 آن عمل نکنم ولی بآباد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطر بآست
 و دعا خواند و بسر دست پادشاه مالیده بعد از منظمه از جای که بودند برخاسته بر روی صندلی که از
 قدیم الایام جمیع سلاطین تکلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کشیش منور مجدداً بار و غن مقدس
 شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده همیز و شمیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت
 در بر کرده انجشتری و تعلیمی که از آتاشه پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده
 انجشتری را در انکشت و چوب را در دست گرفته آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام
 تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
 با ساز و ناقوس و از ملتی و سلامتی ملکه را بیست اجتماع خواندند از پیرون هم توچس عمارات
 دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرگ پیش آمده
 با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام
 نمایندگان مذہب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهین طریق دست ملکه را بوسید

اطاعت کردند و قسح ساخت تاج مزبور را بنظر اراست زمینه آن از نقره و طلاست کلاه ای از مخمل قرمز
 با قره خرد دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یا قوت بسیار بزرگ با یکت یا قوت احمدریح
 و شانزد قطعه یا قوت دیگر از همان قسم یا قوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یا قوت سیم و هزار
 سیصد و شصت و سه قطعه الماس بر لیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس روز
 و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بزرگ درشت و دویست و هفتاد و
 سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
 آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت و شصت مجلس تاج گذاری منقضی شده پادشاه
 با تاج مکتل بجواهر انگلیسی بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار شوق
 و شادمانی میکردند و ستائهای خود را بنگان داده فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکه ما را سلامت
 بدارد تا مدت چند روز راهالی شهر لقطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از شب
 تا جلگه زاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه کجیج تا شاخاها و سوزیکت خانها و سایر کرد
 کاهها قیغ شد که مردم را حجتا راه داده مطابق پول از احدی نشود آرزو بعد از تا جلگه زاری
 پادشاه برای اینکه خود شازمان مردم بنامند هر روزه بکالک نشسته در باغهای عمومی لندن گردش
 میکرد و در تمام شهر با قطعات دور و نزدیک این جشن بزرگ گرفتند مخارج تا جلگه زاری ملکه از هزینه
 متجاوزا شصت و نه هزار و چهارصد و بیست و یکت لیره انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تا جلگه زاری
 ثور و چهارم پیش از دویست و بیست و شش لیره و صرف و خرج شد پادشاه بلژیک پرنس لیوپولد
 که دانی اعلی حضرت ملکه بود بر تنهایی آن معظمه بسیار فوس میخورد زیرا که اوایل شباب و مباری عمر
 ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای معظمه صعب و دشوار میدید باین لحاظ
 چند مرتبه از ایشان خواست و تکلیف کرد که محض اینکه تنها باشد و بکلی در امورات و زحمات دولتی
 داشته باشد پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلی حضرت تکلیف مزبور را قبول ننمودند
 و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز
 چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع انجمن بکست و احوال انجمنک اطلاع
 حاصل نموده و رحمتی که لازم است در این راه کشیده است پس از چندنی دیگر باز پادشاه بلژیک

بخيال خروسی افتاد و برای این کار سپربای خود را بلندین بجنور علیحضرت پادشاه بنگاه شکی نوشت
 که این دو سپرسن برود و برای خدمت شما حاضر نماید هر کدم را خواسته باشید قبول فرماید در پیروائی
 شاهزادگان آنمظنه کمال تحریم را نموده و از اظهار محبت و محبتی چیزی فروگذار نکردند و چندی ایشان را
 نزد خودشان نگاه داشتند شاهزادگان مشارالیه ما برود و جوانان خوب روی بلند قامت و خوش خلق
 بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس آن مادی که شاهزادگان در انگلستان
 توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضعیف
 خود را بدائی خودشان نوشتند و خواهش کردند که عجلتاً این طلب محرمانه نزد او باشد تا رسمهای
 پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا لازم خدمت و مواظبت
 صحبت ایشان بعد برود شاهزاده به ملک المان مراجعت کرده و علیحضرت ملکه ملیت خودشان را
 در باب مزاجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند و زراتر آنما این ملیت پادشاه بختین
 و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که نورات و حمام دولتی زیاد و رسیدگی
 تمام آنها برای شخص علیحضرت شاهزادگان کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خلیفه سلطنت
 برایشانگی لازم و انخیالی فرموده اند خیالی بسیار خوب و مبارکست ما و دیگر که آنمظنه برای افتتاح
 پارلمنت مجلس اردبارفتند در ضمن ملیت خود شاهزادگان مخصوص مزاجت با سپردائی خود به اعضا
 مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تجوید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت
 سالی سی هزار لیره برای خراج و مصارف شخص پرنس آلبرت مقرر کرده و خود پادشاه منسوب و مرتب
 سرداری کل نظام کلیس را با لقب آتش رویایی با و محبت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای غروب
 معین شد روز ششم اینماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر دیکینگام مجلس بخت
 ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یکت کردن بندها بر نشان برسم بیه و شکایت تقدیم حضور ملکه نموده
 پادشاه نیز نشان و حمال ثار تیر (زافونیدرا) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریه چنانکه
 معین گردیده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و اربکان دولت
 فیما بین علیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاجت بسته شد مولود اول آن علیحضرت دختر
 بود ثانی پسر و سیم این فرزند بود و در آنوقت مجلس بسیار خوشوقت شد که نسل ذکور برای ولیعهد

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی و زری علیحضرت ملکه با پرنس در کالسه
 گردش میکردند جوانی از سپاهی کالسه طباخچه بطرفشان علیحضرت خالی کرد و بطافا صله لوله دیگر را
 خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچکس پادشاه نخورده و زان جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده
 در این شبه جنگ انگلیس با افغانستان در گرفت و کابل سخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
 او و نیز در همین سال بنجاک بند متصرفی انگلیس متصرف گردید سال بعد بنما و اشتراد دیگر بار قصد جان
 پادشاه مظلومه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۵۲ علیحضرت ملکه
 با پرنس آلبرت مملکت اسکاتلند سفر کردند و از آنجا بایرنا در مملکت انگلیس و بعد از سیر حدود و
 نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز فرانسه رفته همان پادشاه فرانسه
 شدند در اول سال ۱۸۶۱ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه علیحضرت پادشاه بلندن
 مراجعت کردند و نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه به دعائی منظمه آمدند اگر طبعیه امپراطور نیکلا
 قدری تند و غیور بودند اما علیحضرت ملکه آنرا حرم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
 آلبرت را دوست میداشت و علیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
 و مکرر رشیده میشدند و میگردیدند که خدایا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده نگذار چندی بعد آن منظمه
 با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیری پنج
 ایشان خالی کرد ولی چون مقتدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض این مدت فرزند
 دو او را دیگر بمملکه کرامت فرمود و یکت پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاند
 هنگام توقف علیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله با چوب دست خود
 سخت بر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد و زخم منگری به پیشانی آن علیحضرت وارد آورد
 مقتصر بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۷ یکت شخص بسیار
 متمولی از اهل انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دو بیست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
 علیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر منظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴
 انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپا و دولت روس اعلان جنگ
 کرد و عا کر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم رفتند و سه مجار به شدید در جنگ الکا

ولما كان لا وادايكرمان ازقشون انگليس بطور رسيد در سال ۱۸۵۵ نيكلما امپراطور روس مرحوم شاد ماو بعد
 امپراطور فرانسه با اتفاق امپراطور اوس و ژن اعظم ديدان اعليحضرت ملكه و پرنس آلبرت بلندن آندند
 براي پذيرائي اين دو همان عزيز و دوست انگليس جن بزرگ در تمام ملكت گرفته شد و مساكني از
 تمام قشون نظامي انگليس ديده بصاحب منصبان و سربازان زخمى خيانت قرم نشان و امتيازات بخش
 و اعطا كردند بفاصله دو ماه بعد اعليحضرت منظمه و پرنس آلبرت بيازيدي امپراطور و امپراطريس
 فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنس سويس دختر ملكه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر قول انگليز
 براي پسر پادشاه پروس عروسي كردند در اواخر ۱۸۵۸ امادر اعليحضرت ملكه وفات كرد و در ورگيشنه ۱۵
 دسامبر ۱۸۵۸ پرنس آلبرت نيز دنياي فاني را بدرود نمود از اين واقعه پادشاه منظمه زياد
 از حد متالم و متاسف گردیده بخدي خسته ميخوردند كه نزديك بود خود را تلف كنند تا دوسال
 تمام مشغول عزاداري بودند چنانكه هنوز هم لباس عزادارند و ايعاش و هواني دورى ميكنند
 امسال چون سال پنجاهم سلطنت انظمه است از اينجا كه ملكت انگليس منتهاي رضا و شكر گذاري
 و ارادت و اطاعت را نسبت بملكه دارند لذا به تهنيت و تبريكات اين عيد جن بزرگ گرفتند
 اتحقي در عهد سلطنت پادشاه دولت ملكت انگليس ترقيات زياد نموده چنانكه تا بحال رعد
 كمرى از سلاطين دنيا انقدر ترقيات متواليه از براي ملتي حاصل شده اينها تمام از حسن مراقبت خود
 ملكه بوده است و بهمين جهت است كه ملكت انگليس اينطور بادل جان پادشاه و ملكه محترمه
 خود را دوست مي دارند و بدعا كوني ايشان مشغول هستند

حرف الهاء

هند ملكت عظيمه زوجه ابوسفيان حتمي و بار رسول خدا و انجمن وحشي القتل حمزه شهادت
 در غر و واحد مشهور است بعد از فتح مكه آن مقام كه بار رسول خداي عيت ميگردند نقابي از چهره او بخينه در
 ميان توان كاكفت انكا و نقاب از روى بر كشيده گفت منم هيند غير فرمود چون سلمان آمد
 خوش آبدى عرض كرد سو كند با خداي از اين پشايل پسخ خيمه را در روى دين از خيمه تو دشمن تر نداشتم
 و اينك چيسج ابلي را از اهل خيمه تو دوست تر ندارم غير فرمود آفني بزيادت خواهد بود بغير
 كرد كه ميخواهم در حيت دست بدست تو رسام فرمود من با زنان مسافحه كنم و اين با صحت
 از آنكه كويند جائه بردست نمخا تا زنان بر فراز آن جائه دست او مس كنند يا آنكه قاضي

آب آوردند و پیچید دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زنان دستها خود را فرو دادند با بختند
 بسیاری خود باز شد و هر بیت که در سرای داشت خرد در هم شکست و گفت ما از شما سرور بودیم و چون
 طریق جمل سپردیم آنگاه بزخاله برسمد بدید بخت رسول فرستاد و پیام داد که اسال کو سفندان بالند کند
 و کم بار گیرند پیچید دعا کرد تا کو سفندان او بسیار شد گفت ایماچن برگه رسول التی صلی الله علیه و آله
 هفت عقیقه در مشب التوارنج مذکور است که آن هفت دختر پاک اس از نژاد سومر بودند

چینی که سلطان علاء الدین پادشاه دلی بر بالای سندانست و بنیاد مردم سومر برآمدت اهل و عیال
 مردم سومر و فرامیونند و بکوشه بامی غریند ایشان نزد آن تفرقه از جمله فراریان بودند اتفاقا در آن
 راه از هم امان خود جدا افتادند آواره و اند و بناتک روبراه نهادند و گریزان میشتند افواج شای
 که بتغاب جل فرار بنزیمت جلوریز بودند برخی از آن بایشان فرار سپیدند آن پاکدامنان و جل
 بخداوند بسته چاره کار خود را از آن کار ساز عالم در خواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
 زمین از هم شکافه گردید و آن هفت کلدسته عفت را درون خود جاداد سواران این حال را از دور
 ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که کوشش ایشان از جبهه عبرت انبای روزگار
 مانده کوسند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای تیره که زنان جوق جوق و دست
 دسته زیارت آن مریم صفتان شتابند و برکت صدق نیت و لاوت مراد می یابند
 منقول است که بعضی امات را در حسین زیارت حالتی روی میدید که یکبار از اتلفات جسمانی و بوی
 نفسانی مجروح شده مشاهده اموغیب و معاینه اسرار از لایب نمایند و در وجد آیند در آن سنگام
 هر چه بر زبان ایشان جاری گردد بر آینه ظهور مشیت می پذیرد و فراتشان در ارض سانسوکی
 واقع است بمحمد می تخص شریفه بانوزنی بود عقیقه از سادات جرجان واقع و ملکات

<p>من سوخته لاله رخا نم چه توان کرد صد تیر بلا و ستم و جور رسیده مجنون صفت از عشق بتان ناز و نرم جز نام تو ام هر نفسی ذکر در غیبت ای بهدی از جور و ستم بهنام کار</p>	<p>ایران این غزل از مشارالیه دیده شد و اله شده بنر خطا نم چه توان کرد زان ناوک دلد و ز بجا نم چه توان کرد دیوانه سیلی صفتا نم چه توان کرد ناست شده چون رز با نم چه توان کرد</p>
--	---

بر عرش برین بخت فغانم چو توان کرد	و این بیت نیز از وی دیده شد
جامه کلکونی در آید مست در کاشانه	خیزای همیم که افتاد آشتی در خانه ام
<p>سینه الیسا</p> <p>از قرار مذکور چندی در کلبر که دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در انجام دو یاسمن با عرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدلی رفت و تا پایان عمر عزت و فراغت بسر برد خط کش و نسخ و شفیعا و تعلیق را بخوبی می نوشت و این سیات از او</p>	
بآه و ناله کردم صبر خود چو غمی نگار از	بروز جذب کردم رام با خود کج گاه
بنوشیدم سحر که چون شراب سیربانی را	کزو کردم بجام می لباس پارسائی را
شدم بهرم میخو اران بخلو تخته حیرت	شکتم ساغر و سیاه زب و دریائی را
<p>گرفتم دامن صحرای هم پیشه مجنون</p> <p>سبق آموز گشتم در عشق سبب نوازی را</p>	

اخلاصه

پس از ادای حمد و درود و بیقیاس برهوشیدن آن صاحب خرد و معینان نیک و بد ظاهر است که بر بهائز زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوارتر خلقی که بقا است قابلیت آدمی موافق و برابر است محارست و مطالعه تواریح و اشعار و دست و در تحصیل کمالات است که در مجالس ارباب دانش سرمایه بندری و پیرایه کرامت و اجابت است و انجمن مذاق جفا در سر خوان حماد و فضایل بجای نکست و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و وقایع به نظر عینک است فقرات عبارات در نوازش جاننا هر یک زبانی است و جواهر کلمات در غردن غما هر یک دندانی بنا بر این حسب الامر سلاله و دودمان عزت و مهتمان اتفاقا و غما یافت و احسان نیک اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان و امی نواب علییه عالییه شاه جهان یکم الملقب به کروان آف اندیا و رئیس عظم دلاور طبقه اعلا که شماره هند حکمران بهو پال ادا الله قبالها این طرفه مجموعه سرت بخشای حجت افزا سماء به تذکره انجوائین که مثنی بر ذکر خیر است حسان است بزبور طبع در آمد و در توصیف

سفینه چندیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی
 قماش معنی است کیر زنجیر چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است بر سوی
 زابل حال سختی هر گوشه زابل قتل زیمیت هر صفی ز قوت روح خوانی کز وی صد غمی
 توان زیست هر طری معنی روان بخش جویی که ز آب زندگانی است در پوست چکل
 نیکو از شوق پر بسکه زنک و بوی معنیت هر صفی ز شوخی معانی چون پرو چشم مست
 لب است امید که بدولت اقبال بمطالعہ آن پردازند

و خواطر از فواید آن بجز و در سازند بختی احتی

و اینست المطلق بنارنج شهر ریح الاو

سنه ۱۳۰۶ بظناقل بندکان

سیر احمدی شیرازی

بزبور طبع در